

## نام خداوند جان آفرین که بخشند در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۹۶/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.  
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: دکتر دل‌آرا مردوخی

ویراستار منابع انگلیسی: دکتر جمیله یوسفی

دبیر اجرایی: خدیجه سهراب‌زاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمدرضا بارانی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکانته اسپانیا

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup> محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
  - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
  - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
  - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
  - نتیجه‌گیری
  - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.  
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:  
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

#### **پ: محرمانه بودن اطلاعات**

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

#### **ت: داوری مخفی (دو طرفه)**

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### **ث: سرقت ادبی**

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفاً تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir) ارسال نمایید.

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،<sup>۲</sup> در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.  
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.  
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عنوانی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.  
۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروفچینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

## درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

### فهرست مطالب

- ۹-۲۷ استناد به گزارش (نقل) و اصل مسئله (با تأکید بر متون تاریخی دینی)  
محمدحسن احمدی
- ۲۹-۵۲ وجه جنسیتی گفتمان دولت- ملت رضاشاه و تأکید بر ارزشمندی نقش خانگی زنان  
مرضیه حسینی، سیمین فصیحی
- ۵۳-۷۴ نقش سیاست‌های تأمین مسکن در نارضایتی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران  
در مناطق نفت خیز خوزستان مطالعه موردی: از آغاز کشف نفت تا ملی شدن صنعت  
نفت (۱۲۸۷-۱۳۳۰ش)  
کاوه رستم‌پور
- ۷۵-۹۹ تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی بر پیدایش بحران محیط زیستی در ایران  
(مطالعه موردی: آلودگی هوا)  
مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی
- ۱۰۱-۱۲۹ تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی در دوره صفویه  
سید مسعود سید بنکدار
- ۱۳۱-۱۵۵ بررسی عوامل و چگونگی احیا و رونق صنعت فرش در دوره قاجار  
پوران طاحونی، مصطفی ملایی
- ۱۵۷-۱۸۵ تأثیر ناپایداری سیاسی بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در قرن هشتم قمری براساس  
متون منظوم  
محسن لطف‌آبادی، اللهیار خلعتبری، عطاءالله حسینی
- ۱۸۷-۲۱۰ پیوستگی اقتصادی- سیاسی رویدادهای فرهنگی در عصر پهلوی دوم (جشن‌های  
۲۵۰۰ ساله)  
میکائیل وحیدی‌راد





فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پیاپی ۱۳۳، پاییز ۱۳۹۸ / صفحات ۲۷-۹

## استناد به گزارش (نقل) و اصل مسئله (با تأکید بر متون تاریخی دینی)<sup>۱</sup>

محمدحسن احمدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۶

### چکیده

استدلال (استناد) به گزارش‌های تاریخی، مهم‌ترین رکن روشی در الهیات تاریخی است که فضای اصلی این مقاله، ناظر به آن شکل گرفته است. واقعیت آن است که مقوله استدلال و استناد در الهیات تاریخی، نیازمند روش است، اما آنچه که به‌طور معمول مشاهده می‌شود آن است که این استدلال‌ها معمولاً بدون هیچ تبیینی رها می‌شوند. دلالت یک گزارش و نقل، می‌تواند در نوع انعکاسی که گزارش در فضای پیرامون خود پیدا می‌کند، نیز رصد شود. «مسئله‌گی»، پدیده‌ای قابل توجه در این فضای انعکاسی است. از جمله قواعدی که در فضای انعکاس، قابل طرح است، «مسئله‌گی» است. به این صورت که صدور (نقل) یک گزارش، بیش از آنکه حکایت از یک امر دائم و ثابت داشته باشد، نشان‌دهنده یک مسئله و امری خارج از روال عادی است. در این مقاله، به تبیین اصل مسئله‌گی و تبیین رهاوردهای آن در تحلیل متون تاریخی و دینی پرداخته شده است. در واقع، می‌توان گفت «مسئله‌گی» قاعده‌ای زبان‌شناختی است که در تحلیل تاریخ و به‌ویژه الهیات تاریخی کاربرد قابل ملاحظه‌ای دارد. واژه‌های کلیدی: تاریخ اسلام، الهیات تاریخی، مسئله‌سازی، تحلیل انعکاسی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.28206.2112

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، پردیس فارابی؛ ahmadi\_mh@ut.ac.ir  
این مقاله در قالب طرح پژوهشی شماره ۲۸۷۲۷/۱/۰۳ با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران سامان یافته است.

#### مقدمه

به صورت ذهنی و عملی، دو روال کلی در تحلیل متن وجود دارد. نخست، رویکرد از جزء به کل و دوم، رویکرد از کل به جزء. رویکرد نخست، همان رویکرد رایج «معناشناسی»<sup>۱</sup> است. در این رویکرد که به شدت در محافل بومی رایج است، فهم مفردات مقدمه‌ای بر فهم ترکیبات و در نهایت فهم جمله و کلام است. البته انکارناپذیر است که این رویکرد دست‌کم در نگاه نوپدید آن- به شدت به نقش سیاق- با همه انواع آن- در فهم کلام ملتزم است. رویکرد دوم که رویکرد مختار ماست، فهم کلام را ترکیبی از فهم اجزای کلام نمی‌داند. در این رویکرد، برای فهم معنای متن باید از کل به جزء رسید. برای رسیدن به این مقصود، اولویت دادن به سیاق کلام و مراد به مؤلف است. به‌طور اساسی تا خمیرمایه‌ای از اراده مؤلف در ذهن مخاطب جا نیفتد، کلمات بسان الفاظی مهم‌اند که در کنار هم آمده‌اند. از این منظر، تحلیل‌هایی که بر تحلیل لغوی متن تکیه می‌کنند، تلاش‌هایی پسینی و خارج از حوزه زبان‌شناسی به مفهوم «Philology» نیست، بلکه این نوع تلاش‌های زبانی، از نوع «Linguistic» است. البته در شناخت علت رسوخ این رویکرد در میان تحقیقات بومی، نباید نوع نگرش منطقدانان مسلمان به زبان را نادیده گرفت. هویت‌بخشی به لفظ بدون کاربرد، شالوده این نگرش است. تقسیم الفاظ به «مهمل» و «معنادار» یا تقسیم ارتباط لفظ و معنا به سه صورت «تطابقی»، «تضمنی» و «التزامی» از نشانه‌های این نگرش است. برای نمونه، ابن‌سینا در کتاب «شارات» در بیان اقسام ارتباط لفظ و معنا نوشته است: «دلالت مطابقی آن است که لفظ بر معنای موضوع له دلالت نماید و تضمنی آن است که بر جزء معنای موضوع له دلالت نماید، بعد از دلالت بر کل، و التزامی آن است که به دلالت مطابقی بر معنایی دلالت کند که آن معنی، معنای دیگری را لازم بیاورد» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۲۸-۳۰).

این در حالیست که بیشتر رویکردهای زبان‌شناسی در غرب، دقیقاً از نقطه مقابل این رویکرد سنتی شروع شد. مباحث هرمنوتیک متن و معناشناسی شکل گرفته در قرون نوزدهم میلادی به بعد، از این جهت کاملاً با آنچه که در رویکردهای فهم متن در محافل سنتی هنوز هم دنبال می‌شود، متفاوت است.

از سوی دیگر، استدلال‌های مبتنی بر گزاره‌های تاریخی، در دو سطح کلی-سطح اول استدلال و سطح دوم استدلال<sup>۲</sup>- قابل ترسیم است. سطح اول مبتنی بر «مقام بیان»<sup>۳</sup> گزارش و

---

1. Logical Semantics  
2. Second Level of Arguing (SLA)  
3. Regarded Point (RP)

سطح دوم، ناظر به فرامقام بیان<sup>۱</sup> گزارش و به‌طور عمده تحلیل انعکاسی<sup>۲</sup> گزارش است. در توضیح «مقام بیان» به عنوان نقطه کانونی یک گزارش تاریخی، باید گفت که امری محسوس و در حوزه نظارت و توجه گوینده کلام است. یک گزارش، بسته به اینکه تأکید<sup>۳</sup> گوینده بر کدام یک از اجزای آن است، معانی متفاوت و گاه متباینی را به‌دنبال خواهد داشت. در واقع، یک گزارش در عین حال که از مجموعه مرتبگی از کلمات، با هدف القای مضمونی خاص القا شده است، اما نوع تأکیدی که گوینده گزارش روی یکی از اجزای جمله دارد، مقام بیان گزارش را به سمت آن سوق می‌دهد. این نقطه را می‌توان نقطه کانونی یا «گرانیگاه» یک گزارش دانست که گزارش بدون شناخت آن از کاربرد و خاصیت می‌افتد.<sup>۴</sup>

مبنای سطح دوم استدلال، آن است که به‌طور اساسی «متن» یک پدیده اجتماعی و مانند انسان یک موجود اجتماعی است. متن بسان یک موجود زنده متولد می‌شود، رشد می‌کند و دارای حیات است. با محیط اطراف خود تعامل دارد، دچار قوت و ضعف می‌شود و محیط اطراف خود را تعریف می‌کند. حتی خوانش خوانشگر متن نیز می‌تواند متن را رشد دهد. به‌طور قطع نگاه به متن به مثابه یک موجود اجتماعی، سطح زبان‌شناسی متن را ارتقا خواهد داد. این مسئله به‌ویژه درباره متون تاریخی دینی و از جمله متون اسلامی، مانند قرآن و حدیث با توجه به نقش محوری آنها در تاریخ تمدن اسلامی اهمیتی مضاعف خواهد داشت. از نگاه آینده‌پژوهی، می‌توان به فراگیر شدن چنین رویکردی به متن، در آینده‌ای نه چندان دور امید داشت.

با درک اجمالی از مفهوم «متن» و «فرامتن»، باید گفت فرامتن‌ها بیشتر از متن‌ها به تحلیل نیاز دارند و حتی تحلیل متن نیز وابسته به تحلیل صحیح فرامتن است. در تبیین عرفی تفاوت متن و فرامتن، می‌توان به این مثال استناد کرد که وقتی از کسی که خود را به ناشنوایی زده است، پرسیده شود آیا می‌شنوی و او در پاسخ بگوید نه؛ تحلیل متن از این پاسخ به ناشنوایی می‌رسد، ولی تحلیل فرامتن، به شنوایی. در بیشتر مواقع در یک گفت‌وگو بین دو نفر، مهم‌تر از متن مورد تعامل، نوع انعکاس متن در دو طرف مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چنان‌که در بسیاری از موارد، هر دو طرف متن را می‌دانند، اما نوع تعامل آنها مبتنی بر ندانستن است. یا اینکه کسی چیزی را می‌گوید تا واکنش طرف مقابل را ببیند، یا چیزی را مطرح می‌کند تا خود را در پرتو

1. Meta Regarded Point (MRP)
2. Reflection-base Analysis (RA)
3. Stress

۴. در تصور ارتباط یکسان اجزای کلام با یکدیگر و فارغ از نقطه کانونی و گرانیگاه، در برخی نمونه‌های تفسیری که فقط به دنبال ارائه برداشت‌های متکثر تربیتی و اخلاقی از یک آیه می‌باشند، آسیب‌هایی دیده می‌شود.

متن به گونه‌ای خاص معرفی کند. حتی در برخی موارد، متن کاملاً به حاشیه می‌رود و فرامتن موضوعیت می‌یابد. «تقیّه» یکی از موارد بارز این نوع حاشیه‌نشینی متن است. تحلیل اجتماعی متن در پرتو همین نگاه به متن، یک زاویه جدید و مهم محسوب می‌شود. با این نگاه انعکاسی به حدیث، لازم است تا تمامی روایات تفسیری، فقهی و غیره مبتنی بر تحلیل انعکاسی، مورد بررسی قرار گیرند. بخشی از این تأکید، ناظر به نوع هویت تعاملی ما با محیط اجتماعی پیرامونی است. بسیاری از رفتارهای اجتماعی ما -خواسته یا ناخواسته- متأثر از این تحلیل انعکاسی است.<sup>۱</sup>

اینکه روایتی در دوره خاصی نقل نشود، براساس تحلیل انعکاسی، به اندازه نقل آن حائز اهمیت است. بر همین اساس، عدم نقل یا عدم استناد به یک روایت در یک رویکرد مبتنی بر تحلیل انعکاسی، اهمیتی مضاعف می‌یابد. برای نمونه، در مورد روایات تحریم متعه، آیت‌الله خوئی (ره) نوشته است که: «پاره‌ای از این روایات، گواه جعلی و دروغ بودن آنهاست؛ زیرا معقول نیست که رسول خدا (ص) در برابر عده زیادی از مسلمانان در میان رکن و مقام بایستد و تحریم حکمی را اعلان نماید، ولی به جز سیره، کسی آن را نقل نکند. در آن موقع، مهاجر و انصار که تمام گفتار و رفتار رسول خدا را می‌گرفتند و منعکس می‌ساختند کجا بودند؟! روایانی که اهتمام داشتند حتی چگونگی حرکات و اشاره چشم پیامبر را حفظ کنند، کجا بودند که در نقل روایت «تحریم متعه تا روز قیامت، با سیره شرکت جویند؟! گذشته از این، خود عمر در کجا بود تا در تحریم متعه به همان روایت استناد کند ...» (خوئی، ۱۴۳۰: ۱۷۰).

در یک نمونه تاریخی حدیثی، می‌توان به انعکاس گزارش‌های مورد استناد برای اثبات پدیده «منع تدوین حدیث» اشاره کرد؛ زیرا «کسانی که پس از رحلت پیامبر خدا (ص) از کتابت حدیث جلوگیری کردند، در هیچ روایتی کار خود را مستند به فرمان حضرت نکردند و اگر روایات نهدی از کتابت، نسخ روایات اذن می‌بود، باید عاملان نهدی از کتابت به آن استناد می‌کردند» (معارف، ۱۳۸۸: ۶۲).

بر این اساس، تباردانشی مقاله حاضر «استدلال و استناد» تاریخی در اثبات مسائل «الهیات تاریخی» (تاریخ قرآن، تاریخ تفسیر، تاریخ حدیث و غیره) است. لذا دغدغه مؤلف پژوهش حاضر آن است که گزارش‌های مورد استناد در مسائل الهیات تاریخی، با رویکردی زبان‌شناسانه مورد بررسی قرار گیرند. از یک سو، می‌توان الهیات تاریخی را بخشی از دانش

۱. عمل راندگی را تصور کنید که بخش مهمی از تصمیم راننده در راندگی و کنترل وسیله نقلیه‌اش، به نوع حرکت خودروها و عابران اطراف وی بستگی دارد؛ یا ثابت ماندن وسایل در یک محل در طول مدت طولانی، به عدم رفت‌وآمد افراد در آن جا تفسیر می‌شود و غیره.

تاریخ و از سوی دیگر، بخشی از دانش الهیات دانست. در واقع، الهیات تاریخی به نوعی به استدلال‌های تاریخی می‌پردازد تا موضوعات الهیاتی را اثبات کند.

### مفهوم‌شناسی مسئله‌نگی

دلالت یک گزارش و نقل می‌تواند در نوع انعکاسی که گزارش در فضای پیرامون خود پیدا می‌کند، رصد شود. «مسئله‌نگی»<sup>۱</sup> پدیده‌ای قابل توجه در این فضای انعکاسی است. از جمله قواعدی که در فضای انعکاسی قابل طرح است، «مسئله‌نگی» است. به این صورت که صدور (یا نقل) یک گزارش، بیش از آنکه حاکی یک امر دائم و ثابت باشد، حکایت از یک مسئله و امری خارج از روال عادی دارد. انعکاس مقام بیان در فضای صدور (یا نقل) یک گزارش، نتیجه دیگری به همراه خواهد داشت که در عین حال، در حوزه توجه گوینده یا ناقل کلام نیز نیست. در واقع، مقام بیان گزارش به همان اندازه که برای متکلم مورد توجه است، در فضای انعکاسی آن گزارش، یک مسئله و امر غیرعادی است. بنابراین «مسئله‌نگی» همان میزان «عدم نفوذ» و حل نشدگی «مقام بیان» در فضای انعکاس گزارش است. هر چقدر این حل نشدگی قوی‌تر باشد، مسئله‌نگی نیز قوی‌تر خواهد بود.<sup>۲</sup> در واقع، این حل نشدگی است که امکان نقل یک گزارش را فراهم می‌کند. اصطلاح «نابهنجاری» در علوم اجتماعی را که ناظر به رفتار یا خصوصیتی غیرفراگیر یا هرگونه واگرایی از حد معمول است، می‌توان با حذف بار منفی معنایی، به مسئله‌نگی مورد بحث در تاریخ تشبیه کرد. در نمودارهای ریاضی، از این نقاط به «نقاط بحرانی»<sup>۳</sup> تعبیر شده که گویای ناپیوستگی تابع در این نقاط است.

تعریف دقیق تاریخ نیز چیزی نیست جز «انعکاس» مسائل و رخدادهایی که امکان نقل پیدا کرده باشند. ملاک گزارش یک واقعه، «مسئله بودن» است. گزارش‌هایی در منابع تاریخی «انعکاس» پیدا می‌کنند که به حد «مسئله‌نگی» رسیده باشند. گزارش‌های تاریخی انعکاسی از مسائل جامعه‌اند؛ زیرا آنچه مسئله است در تاریخ ثبت می‌شود. بر همین اساس، در دفتر خاطرات به مواردی مانند راه رفتن و غذا خوردن اشاره نمی‌شود؛ مگر آنکه تبدیل به مسئله

---

۱. نظریه «مسئله‌نگی» برای نخستین بار توسط نگارنده این مقاله، در پیش‌اجلاس کرسی‌های نظریه‌پردازی هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی شورای عالی انقلاب فرهنگی، در دانشگاه تهران در تاریخ ۹۷/۱۲/۱۵ مطرح شد.

۲. در پی‌جویی از واژگان هم‌تراز مسئله‌نگی می‌توان به «تبادر» اشاره کرد. آنچه که در برخورد اول با یک مفهوم یا واژه به ذهن متبادر می‌شود، همان سطح مسئله‌نگی آن مفهوم یا واژه است. در واقع، «تبادر» انسباق معنای لفظ در ظاهر است و مسئله‌نگی، نوعی انسباق در فضای انعکاسی است.

شده باشد. برای مثال، ممکن است خوردن غذا در یک رستوران خاص، موجب مسئله شدن غذا خوردن شود. لذا موضوع یک گزارش جعلی از این جهت که حکایت از مسئله آن موضوع دارد، مهم است. اصل مسئله بودن یا نبودن یا تغییر سطح مسئله در ادوار مختلف<sup>۱</sup> و همچنین تفاوت نوع مسئله در دو فضای متفاوت، می‌تواند مورد مطالعه و تحقیق واقع شود. صرف مشابهت محتوایی دو متن در دو دوره مختلف، دلیل ایجاد همسانی نیست، بلکه باید دید مسئله‌ای که موجب طرح آن عنوان شده، چه بوده است. بر همین اساس، این ادعا که مثلاً مباحث «تاریخ حدیث» یا «تاریخ قرآن» مباحث نوپدید نیست و سابقه آن به قرون متأخر برمی‌گردد، از این جهت قابل تأمل است.

نمونه‌های مسئله، در فضاهای اجتماعی پیرامونی قابل درک است. برای نمونه، برگزاری همایشی با موضوع خاص دلالت بر کم اهمیت بودن آن موضوع در جامعه دارد؛ به گونه‌ای که برگزاری همایش ابزاری برای اهمیت‌بخشی به آن موضوع شده است. یا یک مجموعه اصرار دارد تا عنوان وزارت متبوع خود را به منظور اعتباربخشی، قبل از نام خود درج کند؛ این امر حکایت از مسئله این اعتبار در مورد این مجموعه دارد. یا اینکه در ایام عاشورا کمتر با چنین عبارتی مواجه می‌شویم که «سالگرد شهادت امام حسین (ع) را تسلیت می‌گوییم»؛ که حکایت از آن دارد که در مورد این امام، مسئله از این سطح عبور کرده است. اینکه ساکن بومی یک شهر تاریخی، کمتر از یک توریست با مناظر تاریخی این شهر عکس داشته است، حکایت از عدم مسئله این مناظر تاریخی برای او دارد. دانش مطالعات اتمی و هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران، مسئله دهه نود است که بروز آن صبغه سیاسی نیز پیدا می‌کند. اصل تغافل در مباحث تربیتی نیز حالت پوشاندگی مسئله را دارد. در نمونه‌های دیگر و در مورد «حجیت» باید گفت این اصطلاح خود، تنزل یافته علم است و حکایت از مسئله بودن اعتبار موضوع دارد.

باید توجه داشت که «مسئله بودن» ضرورتاً به مفهوم «مهم بودن» نیست. در شناخت مسئله، نباید دچار مغالطه تلازم «مسئله بودن» و «مهم بودن» شد. ضربان قلب مهم است، اما برای

---

۱. مسئله‌شناسی تاریخی، یکی از مقدمات ورود به عرصه آینده‌پژوهی است. در نمونه‌ای ساده، در دوره‌ای در کشور ایران، قبولی کنکور مسئله نسل جوان بود. این مسئله در زمان حاضر به اشتغال و ازدواج تغییر کرده است و البته معلوم نیست در دهه‌های بعد همین موارد به عنوان مسئله باقی بمانند. در مورد تغییر سطح مسئله در مورد قرآن کریم نیز در برهه‌ای سخن از اتهام سحر و جادو، در دوره‌ای سخن از کفایت آن از سنت، در برهه‌ای سخن از محنت خلق قرآن، در دوره‌ای سخن از ادعای تحریف، در دوره‌ای سخن از تطابق آن با علوم روز و در دوره حاضر نیز سخن از وابستگی یا عدم وابستگی آن به فرهنگ عصر نزول، از جمله مسئله‌های متعددی است که بروز پیدا کرده است.

کسی مسئله است که دچار مشکل قلبی شده باشد. رابطه بین مسئله بودن و مهم بودن، رابطه عموم و خصوص من وجه است. در بیشتر موارد، دلایل عقلی تاریخی دچار این مغالطه می‌شوند. استناد به دلیل عقلی در اثبات جمع قرآن در زمان پیامبر به دلیل اهمیت این موضوع، مبتنی بر تلازم مهم بودن و مسئله بودن «جمع» است. حال آنکه مسئله بودن «جمع» باید اثبات شود. مسئله بودن با مهم بودن متفاوت است. برای نمونه، امروزه ضبط سخنان شخصیت‌های سیاسی مهم است، اما مسئله نیست.

توجه به مسئله‌گی موجود در روایت، می‌تواند در تحلیل شرایط اجتماعی صدور روایت مؤثر باشد. برای مثال، هر یک از موضوعات فقهی مورد اختلاف شیعه و اهل سنت از این جهت اهمیت یافته‌اند که در دوره‌ای خاص مسئله شده‌اند. تفسیر به نوپدید بودن موضوع و یا حتی حکم - به غلط - متبادرت‌ترین تحلیلی است که به آن پرداخته می‌شود. این در حالیست که تفسیر به مسئله‌گی، با وجود تحقق موضوع در گذشته، نباید از نظر دور بماند. برای مثال، در مورد روایات شیعی «کیفیت شستن دست در وضو»، یا «سجده بر خاک»، یا «جهر به بسم الله» این تحقق حکم، قابل مفهوم‌گیری و استصحاب قهقرایی عدم حکم در گذشته نیست. همان‌طور که در یک فضای ایستا، اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند، در یک سیر تاریخی نیز «مسئله‌گی» نفی ما قبل نمی‌کند. این توجه، شاید بخشی از تبیین این قاعده باشد که فقه شیعه، حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت است.

توجه به مسئله‌گی، در حوزه زیست اجتماعی نیز اهمیت پیدا می‌کند. خیلی وقت‌ها افراد برای پنهان کردن موضوع اصلی، نزاع و مسئله‌گی خاصی را بروز می‌دهند، یا در تبلیغات یک کالا آن را در رقابت با دیگری مطرح می‌کنند (چون ناخواسته تبادر آن است که نزاع بر سر چیزی است که مهم است: دعوی ساختگی). از سوی دیگر، برخی به منظور پیشبرد امور خود تلاش می‌کنند با مخفی نگاه داشتن مسئله‌گی در یک موضوع خاص، از تسری آن به مخاطب جلوگیری کنند. حکایت است که: یک قاچاقچی سال‌های متمادی هر بار مقداری شن را با یک دوچرخه از مرز عبور می‌داد. مأمور گمرک با اینکه می‌دانست او یک قاچاقچی است، اما هر چه به شن‌ها دقت می‌کرد نمی‌توانست وجهی برای قاچاق بودن شن به دست آورد. از این رو، هر بار به وی اجازه عبور می‌داد. این واقعه گذشت تا اینکه پس از سال‌ها مأمور بازنشست شد و حقیقت مسئله را از قاچاقچی جویا شد و او پاسخ داد که آنچه من قاچاق می‌کردم خود دوچرخه بود!

در آیه «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ ...»<sup>۱</sup> می‌توان

۱. توبه: آیه ۴۴-۴۵.

نمونه بارزی از مسئله را مشاهده کرد. در این آیه «استیدان» مصداق مسئله است. این مسئله موجب می‌شود تا به عنوان یک ملاک در شناخت مؤمن از منافق، از آن یاد شود. این استیدان برای عدم شرکت در جهاد (و یا حتی به صورت تملق برای شرکت در جهاد) (طبرسی، ۱۳۷۶: ۳۴/۵)، نشانه‌ای از خروج رفتار شخص اذن گیرنده از ساختار عادی است.

در بسیاری از تحلیل‌های اجتماعی ناظر به متن، فراتر از اینکه متن ناظر به چه موضوعی است، مسئله و چالشی که متن از آن پرده برمی‌دارد، از اهمیت خاصی برخوردار است. بر این اساس، باید توجه داشت که بسیاری از متونی که به دلیل وجود تعارض، کنار نهاده می‌شوند، یا متونی که در فهم آنها تعدد و چندگانگی تفسیر دیده می‌شود، در مرحله‌ای قبل از تعارض یا تعدد تفسیر، ناظر به مسئله خاصی می‌باشند. چه بسا شناخت این مسئله امری مهم‌تر از فهمی است که مخاطب به دنبال آن است و ممکن است تلاش وی در مسیر این فهم بی‌نتیجه باشد. برای یک نمونه اجتماعی، به ممانعت از ورود یک مسافر زن به داخل هواپیما به دلیل ناکافی بودن پوشش وی اشاره می‌کنیم. این مسئله اعتراض مسافر را به دنبال داشته است با این استدلال که احتمالاً زنان دیگری پوششی کمتر از پوشش وی داشته‌اند؛ و در نهایت شرکت هواپیمایی مربوطه از این زن عذرخواهی کرد. چند تفسیر از نوع برخورد این شرکت هواپیمایی قابل ارائه است. نژادپرستانه بودن این مواجهه به دلیل داشتن تبار افریقایی مسافر، اشتباه موردی خدمه پرواز در تذکر دادن به مسافر، نامناسب بودن وضعیت پوشش زن، ترس شرکت هواپیمایی نسبت به از دست دادن مشتریان خود در صورت بی‌توجهی به اعتراض مسافر و غیره از جمله این تفسیرهاست. اینکه کدام یک از این تفسیرها را بپذیریم، خود یک موضوع است، اما نباید از نظر دور داشت که قبل از مرحله انتخاب یکی از تفاسیر یاد شده، از مسئله ایجاد شده در پرتو متن نمی‌توان صرف نظر کرد. مسئله بودن نوع پوشش یک زن و تأثیر آن در آرامش و سلامت یک محیط اجتماعی - حتی در جامعه آمریکایی - قبل از همه این تفاسیر، به وضوح قابل درک است.

در اینجا لازم است از توجه به مسئله، به عنوان یک راه برون‌رفت از بسیاری از تحلیل‌های نادرست تاریخی یاد کنیم. عدم توجه به سطح مسئله یک گزارش تاریخی موجب خواهد شد تا زمینه تفسیرهای ناروای تاریخی فراهم شود.

### عوامل مؤثر بر مسئله

مسئله در یک گزارش، امری مشکک و قابل شدت و ضعف است. هرگونه قیدی در کلام، به‌خصوص وقتی همراه با تأکیدی در گویش کلام باشد، می‌تواند نشان‌دهنده وجه مسئله



کلام باشد. صرف نظر از اینکه تکرار نقل یک گزارش بسته به نوع شخصیت ناقل و فضای نقل، می‌تواند مسئله‌گی یک گزارش را افزایش دهد،<sup>۱</sup> به‌طور کلی عوامل عمده مؤثر بر افزایش مسئله‌گی، عبارت است از: «سؤال»، «توصیف»، «توصیه»، «نقد»، «تأکید» و «تعجب». گفتنی است روش دستیابی به عوامل نیز بررسی موارد مختلف و یافتن این عناوین کلی به صورت استقرائی است.

### سؤال

ایجاد سؤال، عامل جافتادگی مطلب است. در داستان‌نویسی و نگارش فیلم‌نامه نیز برای رسا کردن مسئله‌گی، از قالب سؤال و جواب استفاده می‌شود. طرح سؤال یا ایجاد سؤال در ذهن مخاطب توسط معصوم، می‌تواند از عوامل افزایش سطح مسئله‌گی حدیث و در نهایت نفوذ بیشتر آن باشد. عبارت «بشرطها و شروطها» در حدیث سلسله‌الذهب، نمونه این ایجاد سؤال است. طبیعی است که ملاحظه عبارت بعدی با توجه به سطح مسئله‌گی ایجاد شده است. از این رو، تأکید (مسئله‌گی) در خوانش «أنا من شروطها»، ناظر به «أنا» است. روشن است که معنای عبارت با در نظر گرفتن مسئله‌گی ناظر به سایر اجزای آن (من، شروط، ها، مفهوم ترکیب اضافی در شروطها)، متفاوت خواهد بود.

مسئله‌گی در گزارش‌های کنشی (ابتدا به ساکن) و واکنشی متفاوت خواهد بود. در گزارش‌های واکنشی، مانند پاسخ به سؤال، مناظره، نقد و احتجاج، سطح مسئله‌گی متناسب با سطح مسئله‌گی کنش خواهد بود. درواقع، اگرچه سؤال موجب افزایش سطح مسئله‌گی می‌شود، اما سطح مسئله‌گی گزارش در پاسخ سؤال، از سطح مسئله‌گی همان گزارش به صورت کنشی، پایین‌تر است. همان‌طور که امر بعد از حضر، ناظر به رفع حضر است و از دلالت بر وجوب باز می‌ماند، جملات اخباری که در پاسخ به انشاء ایراد می‌شود، ناظر به انشاء و سطح مسئله‌گی آن انشاء است. برای مثال، تمجید از یک شخص، زمانی که از کسی خواسته شود نظرش را در مورد آن شخص بگوید، با زمانی که وی بدون چنین درخواستی، شروع به تعریف از آن شخص کند، متفاوت است؛ زیرا در حالت اول، مسئله‌گی ایجاد شده مبتنی بر درخواست اظهار نظر، موجب تسری این سطح مسئله‌گی به پاسخ و عدم امکان ارزش‌گذاری یکسان بین این دو نوع اظهار نظر است.

---

۱. از این رو، اصل اخلاقی «تغافل» در ادبیات دینی مورد تأکید واقع شده است. دخالت بی‌مورد ناقل و افزایش سطح مسئله‌گی یک گزارش، مانند تماس توپ با دست بازیکن در مسابقه والیبال است که در صورت فرود توپ در خارج از محوطه زمین بازی، موجب افزایش امتیاز حریف خواهد شد.

همان‌گونه که در تبیین مغالطه عدم تمایز سنت از حدیث (در ضمن اصل مسئله‌شناسی) گفته شد، متغیرهای کمی محتوایی را نباید فقط براساس فضای شکل گرفته در سنت محکمه تحلیل کرد. سؤال از معصوم و پاسخ به آن از سوی او، دست‌کم شکل و قالب بخشی از روایات است. این بخش از روایات، ناظر به یک نوع مسئله و در پاسخ به سؤال راوی است و قبل از هر چیز حاکی از مسئله بودن مواردی از نظر راوی - نه ضرورتاً معصوم - است. این نکته هم از این جهت اهمیت دارد که در عین جامع‌نگری به سیره معصوم، از تسری سطح مسئله موجود در روایت (که قبل از هرچیز محصول نظر و ناشی از نوع تلقی راوی است) به سطح مسئله مورد توجه معصوم، با احتیاط بیشتری برخورد شود و هم از این جهت که فهم بیان معصوم باید با توجه به سؤال راوی صورت گیرد، لذا در فضای علمی، پاسخ استفتائات یک فقیه، از نظر ارزش، در تراز نگارش‌های رسمی علمی وی نیست.

#### توصیف

غرض از «توصیف» و «تعریف» منطقی یک شی، شناساندن مفهوم «معرف» و جدا سازی آن از سایر موارد است. از جمله شرایط این تعریف آن است که «معرف» فقط شامل «معرف» شود و در نزد مخاطبان، از آن روشن‌تر باشد. مرحوم مظفر در این مورد نوشته است: «الغرض من التعریف تفهیم مفهوم المعرف و تمییزه عما عداه و لایحصل هذا الغرض الا بشرط: الاول: این یكون المعرف، مساویا للمعرف فی الصدق ای یجب ان یكون المعرف مانعاً جامعاً... ای انه لایشمل الا الافراد المعرف فیمنع من دخول افراد غیره فیه و انه یشمل جمیع افراد المعرف لا یسذ منها فرد واحد. الثانی: ان یكون المعرف، أجلی مفهوماً و اعرف عند المخاطب من المعرف» (مظفر، ۱۳۷۵: ۱۰۳).

کارکرد تاریخی این توضیح منطقی از اصطلاح تعریف و شرایط آن، توجه به جنبه مسئله‌ی معرف نسبت به معرف است؛ به گونه‌ای که در یک تحلیل خبری تاریخی، تعبیری چون «تمییز عما عداه»، «مساویا للمعرف» و «أجلی مفهوماً» به لزوم مسئله‌ی معرف نسبت به معرف تفسیر می‌شود. از این رو، هیچ‌گاه یک شخصیت شناخته‌شده و مشهور، از طریق ابزارهای شناخت، برای سایر افراد توصیف نمی‌شود. برای نمونه، نوع توصیف امامزاده‌ای چون شاه‌چراغ به‌عنوان برادر امام رضا(ع)، در مورد خود امام صورت نمی‌گیرد. نتیجه معکوس این امر آن است که توصیف، حکایت از مسئله‌ی وصف در زمان توصیف می‌کند.

با توجه به اینکه گزارش‌های توصیفی خاصیت انعکاسی قوی‌تری دارند، تشخیص مسئله در آنها از سهولت بیشتری برخوردار است؛ زیرا همواره چیزی به عنوان خصوصیت مطرح

می‌شود که کمیاب، نادر و از نوع مسئله باشد. به‌طور اساسی هرگونه تقييد و تأکید مقام بیان، حکایت از مسئله‌گی می‌کند. بر این اساس، گزارش‌های توصیفی معمولاً در فضای انعکاسی استدلال، مفهوم مخالف دارند (قاعده تقابل).<sup>۱</sup> برای مثال، توصیف وزیر امور خارجه به داشتن تسلط به زبان انگلیسی، حکایت از مسئله بودن این امر در سطح جامعه و رایج نبودن آن به عنوان زبان دوم در بین توده مردم دارد؛ چنان‌که توصیف یک فرد به دارا بودن مدرک کارشناسی، حکایت از مسئله بودن این امر و رایج نبودن آن در جامعه دارد. از این رو، در فضای علمی معاصر، هیچ‌گاه فردی به دارا بودن مدرک سیکل توصیف نمی‌شود. اینکه افراد مختلف در توصیف یک فرد به تواضع، به زندگی عادی و در عین حال ناشناخته او در میان مردم اشاره کنند، به‌طور ضمنی حکایت از مهجور بودن آن شخصیت در میان مردم عصر خود دارد. در نمونه‌ای دیگر، توصیف یک غیرایرانی نسبت به ایران که فقط چند روز، آن هم به نقاط کویری ایران سفر کرده، در قالب گزارش‌هایی ناظر به طبیعتی خشک، گرمای زیاد، شترسواری و غیره است. این نوع توصیف باید مبتنی بر مسئله‌گی تحلیل شود. البته توصیف یک فرد ایرانی -مانند هر گزارش دیگر- عاری از مسئله‌گی نیست، اما نوع مسئله‌گی گزارش او متفاوت خواهد بود.

در یک نمونه تاریخ حدیثی، توصیف یک راوی به عبارت «له کتاب»، نشان از غیرمسئله بودن کتابت و مسئله بودن «کتاب داشتن» است؛ یا اینکه در توصیف مرد کامل در دوره جاهلیت گفته می‌شد: «کان الکامل عندهم فی الجاهلیه و اول الاسلام الذی یکتب بالعریبه و یحسن العوم والرمی»<sup>۲</sup> (ابن سعد، ۱۳۷۷: ۹۱/۲). روشن است که این توصیف، حکایت از مسئله‌بودن این اوصاف در آن دوره دارد.

در مورد مسئله کتابت حدیث، برخی افراد از بعضی گزارش‌ها در توصیف برخی راویان چون «ما رأیت فی یده کتاباً قطاً» نتیجه گرفته‌اند که حدیث به صورت شفاهی نقل می‌شده است و این افراد بدون استفاده از یادداشت درس می‌دادند. حال آنکه این توصیف، حکایت از نوعی مسئله‌گی دارد و به همین دلیل گفته شده است: «از آنجا که این تعابیر صریحاً در گزارش‌ها ذکر شده، معلوم می‌شود این امری استثنائی بوده، نه شیوه‌های متعارف و مرسوم و به هیچ وجه تأییدی بر تفسیر گلدزیهر نیست که این عالمان از کاغذ اجتناب می‌کردند» (شولر، ۱۳۹۱: ۴۱).

---

۱. محمدحسن احمدی (پاییز و زمستان ۹۷)، «قاعده تقابل؛ به مثابه یک اصل در تحلیل اجتماعی متون دینی»، مجله فرهنگی اجتماعی حوزه مطالعات، دوره دوم، شماره سوم، صص ۴۵-۶۶.  
۲. یعنی انسان کامل کسی بوده که سه شرط کتابت، شنا و تیراندازی را داشته است.

این استدلال مبتنی بر فضای انعکاسی است. در این مورد، نتیجه این استدلال نقیض استدلال متداول است. در واقع، اصطلاح کتاب در این عبارت، نسبت به کتابت مورد نظر در مقام استدلال، «لا بشرط» است. از این رو، دلالت گزارش‌هایی چون «کنا نولف القرآن من الرقاع» (سیوطی، ۱۳۶۳: ۵۷/۱) در تاریخ قرآن یا «اکتبوا لابی شاه» (بخاری، ۱۴۱۰: ۹۵/۳) در تاریخ حدیث، با توجه به فضای انعکاسی، متفاوت خواهد بود.

توصیف به صورت «احصاء» و به شمارش آوردن، موجب افزایش سطح مسئله می‌شود. توصیف فرد به «دارا بودن مدرک دکتری» و توصیف به «دارا بودن سه مدرک دکتری»، تفاوت سطح مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. از این رو، آن گزارش‌های تاریخی که استدلال‌کننده فقط براساس توصیف عددی موجود در گزارش، به دنبال اثبات مقام استدلال است، در «فضای انعکاسی» نتیجه معکوس به همراه خواهد داشت. برای نمونه، در مورد سابقه کتابت در عصر نزول، احصای کسانی که قادر به کتابت بودند، در بهترین حالت، کمکی به اثبات مقام استدلال نمی‌کند.

هرچه توصیف‌کننده از فضای آن چیزی که در مورد آن اظهار نظر می‌کند بیگانه‌تر باشد، سطح مسئله افزایش پیدا می‌کند. توصیف دشمن نسبت به خودی‌ها، توصیف فردی خارج از مذهب، توصیف غیرمتخصص در موضوع و غیره نمونه‌هایی‌اند که سطح مسئله آنها افزایش پیدا می‌کند.

### توصیه

جملات انشائی و با دقت بیشتر گزاره‌های توصیه‌ای، مسئله قوی‌تری دارند. برای نمونه، توصیه مخاطب به لزوم ورزش، حکایت از مسئله ورزش در بین مخاطبان و کم‌اعتنائی به این امر است؛ چنان‌که توصیه واعظ به نماز شب، حکایت از مسئله این امر و عدم رواج نماز شب در بین مخاطبان دارد. از این روست که هیچ واعظی مخاطب خود را توصیه به خواندن نمازهای یومیه نمی‌کند. فراخوان‌ها و اطلاعیه‌ها نوعی انشائی‌اند. در حوزه اثبات وثاقت حدیث، بیشتر گزارش‌های مورد استناد، ماهیت انشائی دارند. این تعابیر که در ضمن بررسی این گزارش‌ها، در سطور قبل نیز مورد بررسی قرار گرفت، عبارت است از: نضرالله امرأ، حدثوا عنی بما تسمعون، اللهم ارحم خلفایی، اکتب و الذی نفسی بیده ما خرج منی الا الحق، اکتبوا و لاجرح، قیدوا العلم بالکتاب (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۱/۷۷ و خطیب بغدادی، ۱۹۷۴: ۶۹)، استعن بيمينک، اکتبوا لأبی شاه (بخاری، ۱۴۱۰: ۹۵/۳)، لاتکتبوا عنی (دارمی، ۱۴۰۱: ۱۱۹/۱) و غیره. در تفسیر این تعابیر، از توجه به اصل مسئله نباید غفلت کرد. جملاتی که ناظر به یک

انشاء شکل می‌گیرند، مانند جمله‌ای که در پاسخ به سؤالی ایراد می‌شود، مسئله‌ی پررنگی دارند. برای نمونه، تحلیل انعکاسی استدلال به گزارشی که راوی از امام می‌پرسد معالم دین خود را از چه کسی پرسیم؟ اولاً حکایت از وجود ساختار خاص و متداول در أخذ معالم دین می‌کند (مانند این سؤال که از چه کسی تقلید کنم؟) و ثانیاً به سطح مسئله‌ی یعنی اهمیت یافتن فرد مورد رجوع، اشاره دارد.

### نقد

هرگونه اعتراض، انتقاد و مخالفت با جریان عادی، همواره موجب تشدید مسئله‌ی است. این جمله معروف است که خَالِفٌ تُعْرِفُ (مخالفت کن تا شناخته شوی!). ارزش‌گذاری نسبت به کیفیت یک امر نیز ماهیت انشائی خواهد داشت. برای مثال، استفتاء در مورد جواز ترجمه قرآن در دوره سامانیان، حکایت از شیوع بی‌ترجمگی دارد. در حوزه اثبات وثاقت حدیث، برخی از گزارش‌های مانع چنین خصوصیتی دارند: استاذنا النبی فی الکتابه فلم یأذن لنا (ترمذی، بی‌تا]: ۳۸/۵؛ استاذنت النبی ان أکتب الحدیث فأبی أن یأذن لی (خطیب بغدادی، ۱۹۷۴: ۳۳).

همچنین نظرسنجی که بیشتر زمینه برای نقد است، در ایجاد مسئله‌ی مؤثر است. در تحلیل چرایی مسئله‌ی در ارزش‌گذاری‌ها، باید گفت سؤال حکایت از خلاف وضعیت موجود و روال عادی دارد.<sup>۱</sup> بنابراین همان‌طور که سؤال موجب ایجاد مسئله‌ی است، مسئله‌ی در پاسخ انشاء نیز همواره قوی‌تر از کلام غیرانشائی است؛ زیرا انگیزه برای پرداختن به مسئله بیشتر است و اساساً در موردی که ارزش آن مسلم است و مسئله نیست، جای طرح سؤال باقی نمی‌ماند. این مسئله باید در تحلیل بخش عمده‌ای از روایات که شکل پرسش و پاسخ دارد، مورد توجه قرار گیرد. پاسخ سؤال و ارزشیابی و نقد، از این جهت که براساس مسئله‌ی موجود در سؤال است، نمی‌تواند بدون توجه به مسئله‌ی سؤال تفسیر شود. بر همین اساس، در علم رجال به دلیل مسئله بودن جرح، اصل بر تعدیل است و جرح را باید فقط در حدود مسئله‌ی تفسیر کرد. تحلیل ملاک «مخالفت عامه» (به عنوان یکی از مرجحات سندی در فقه شیعه در مقام رفع تعارض روایات) نیز براساس مسئله‌ی، توجیه‌پذیر می‌شود.

---

۱. از همین رو، «نقد» خاستگاه بروز مسئله‌ی است. جریان مخالف جریان عادی، همیشه مسئله‌ساز، معنادار و قابل تحلیل است. موضوع اشخاص مختلف هنگام نقد روشن می‌شود. شکل‌گیری بحث «مخالفت با عامه» به عنوان معیار در بحث تعادل و تراجم، مبتنی بر همین مسئله است. نقد مرحله‌ای خاص در ضمن ارزیابی یک فرایند، بیشتر قابل توجه است تا مرحله‌ای که مورد نقد قرار نگرفته است؛ زیرا مرحله‌ای که بدون نقد مانده است (موافق با جریان عادی) یا واقعاً همین گونه که هست باید باشد و یا نیازمند تغییر است.

### تأکید

چه‌بسا تغییر جایگاه تأکید کلام، به ایجاد یک تغییر اساسی در معنای آن بینجامد. تأکید متکلم روی بخش خاصی از کلام، تشخیص ما را نسبت به مسئله و سطح آن افزایش خواهد داد. هرچه میزان تأکید افزایش یابد، با وجود تقویت ظاهری دلالت، موجب افزایش سطح مسئله خواهد شد. از این رو، عنوان «آبگوشت غذای لذیذی است»<sup>۱</sup> بیشتر از آنکه حکایت از لذیذ بودن این غذا کند، حکایت از بی‌توجهی مخاطبان به این غذا دارد. برای یک نمونه تاریخی، از اصرار و تأکید روایات مکتب خلفا در توصیف «صحیفه علی(ع)» مبنی بر اینکه جز آن صحیفه چیزی در اختیار امام علی(ع) نبوده، می‌توان نتیجه گرفت که آنان درصددند تا به گونه‌ای منکر میراث امامت از منابع مکتوب شوند (معارف، ۱۳۸۸: ۲۰۸).<sup>۲</sup> در ضمن اصل «تواتر انعکاسی» و تبیین «قاعده تقابل»، بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

### تعجب

اظهار تعجب از یک موضوع، نشان دهنده وجهی از مسئله گزارش ناظر به آن است. برای نمونه، یکی از گزارش‌های مورد استناد در مورد منع کتابت حدیث، این گزارش از عایشه است که می‌گوید: «پدرم پانصد حدیث از رسول خدا(ص) جمع کرد. شبی دیدم که او در بستر نمی‌خوابد. اندوهناک شدم و به او گفتم: آیا بیمار هستی یا اینکه فکر چیزی تو را از خواب منع کرده است؟ صبح روز بعد به من گفتم: دخترم! احادیثی که نزد توست، بیاور. وقتی آوردم، آنها را سوزاند. گفتم چرا سوزاندی؟ گفت ترسیدم بمیرم و این احادیث نزد من باشد، ولی آنگونه که به من فرموده، نباشد و من آن را نقل کرده باشم» (متقی هندی، [بی‌تا]: ۲۸۵/۱۵). صرف نظر از اینکه این روایات پانصدگانه چه موضوع خاصی داشته‌اند، تعجب عایشه از سوزاندن، خود حکایت از غیرعادی بودن آن و در مقابل، عادی بودن کتابت حدیث دارد.

### اثبات مسئله

توجه به چرایی صدور یک گزارش خاص – و نه گزارشی دیگر – تلاش برای تعیین مسئله یک گزارش در فضای صدور است؛ زیرا صدور یک گزارش، حکایت از مسئله مقام بیان در فضای انعکاس گزارش دارد. به همان میزان که صدور یک خبر خاص، حکایت از مسئله در

۱. عنوان درسی از درس‌های کتاب فارسی مقطع اول ابتدایی دهه شصت جمهوری اسلامی ایران.

۲. محتوای این صحیفه (مقدار دیه، شرایط آزادی اسیر و عدم قتل مسلمان به سبب قتل کافر)، قابل مقایسه با محتوای کتاب جامعه نیست.

حوزه مقام بیان آن دارد، نقل یک خبر نیز حکایت از وجود مسئله‌گی مقام بیان در فضای نقل گزارش دارد. از این رو، «مسئله‌گی در نقل» به عدم نفوذ و حل‌ناشدگی مقام بیان در فضای نقل تعریف می‌شود. در واقع، با دو مسئله‌گی مواجه‌ایم. مسئله‌گی گزارش در زمان صدور و مسئله‌گی از آن جهت که مورد توجه ناقل از جهت نقل این روایت خاص شده است. این تفکیک از آن روست که معمولاً گزارش‌هایی که با مسئله‌گی زمان خود در ارتباطند، امکان نقل قوی‌تری دارند. اولین گام در بررسی یک استدلال خبری، اثبات مسئله‌گی آنهاست. البته نباید از یاد برد که پس از اثبات مسئله‌گی، استدلال در سطح مسئله‌گی باقی می‌ماند و فراتر نمی‌رود. به‌طور کلی یک گزارش پس از صدور، با دو مانع در مرحله تلقی و مرحله نقل روبه‌رو است. آنچه به مرحله تلقی بر می‌گردد، سطح درک مخاطب است، اما آنچه که موضوع اصلی ماست، آسیب دوم یعنی آسیب متعلق به مرحله نقل است. بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی از سوی ناقل و به عبارت دقیق‌تر، دست بردن در مسئله‌گی گزارش، تحریف مهمی است که موجب مسئله‌سازی می‌شود. اینکه صاحب یک کتاب، گزارش و روایت تاریخی را در کدام یک از باب‌های کتاب خود می‌آورد، اهمیت فقه‌الحدیثی دارد. برای مثال، مسلم حدیث ابوسعید خدری (لا تکتبوا عنی شیئاً الا القرآن) (دارمی، ۱۴۰۱: ۱۱۹/۱) را ذیل باب «التثبت فی الحدیث» درج کرده و در بابی با عنوان «منع کتابه الحدیث» نیاورده است. این خود نشان می‌دهد که مسلم از حدیث ابوسعید نهی را برداشت نکرده، بلکه احتیاط و محافظت نسبت به حدیث را فهمیده است (معارف، ۱۳۸۸: ۶۴).

«حدیث مفرد»<sup>۱</sup> در فضای «مسئله‌گی در نقل» قابل تحلیل است. شهرت یک روایت در یک دوره خاص، حکایت از نوع مسئله‌گی زمان دارد. «مسئله‌گی در نقل» مبتنی بر آن است که مسئله‌گی گزارش می‌تواند در توالی تاریخی دستخوش تغییر شود، چنان‌که مثلاً نوع طبقه‌بندی که از گزارش‌های تاریخی ارائه می‌شود، می‌تواند در این تغییر دخیل باشد. چه‌بسا چیزی در گذشته مسئله بوده، اما اکنون مسئله نیست (مانند فتنه خلق قرآن و نزاع قدیم یا حادث بودن قرآن در قرن دوم). همچنین ممکن است چیزی در زمان حاضر مسئله باشد، اما در گذشته مسئله نبوده است.<sup>۲</sup> البته باید توجه داشت که برخی موارد در گذشته هم مسئله بوده‌اند و امروز

۱. حدیث مفرد، حدیثی است که تنها از یک راوی، یا یک فرقه، یا یک شهر خاص نقل شده باشد. برخی برآنند که روایات دال بر مفهوم «لا یعرف القرآن الا من خوطب به» را فقط باطنیان اصحاب نقل کرده‌اند و هیچ یک از فقهای اصحاب در این مسئله مهم به نقل این روایت نپرداخته‌اند.

۲. برای مثال، اینکه نوع مسئله‌گی که در مورد آیه ۳۴ سوره نساء وجود دارد، در گذشته نیز وجود داشته است، نیازمند اثبات است. نوع روایاتی که در یک دوره خاص در مورد زن نقل می‌شود و نوع مسئله‌گی که در مورد آیات خاصی ایجاد می‌شود، باید مورد دقت باشد. اینکه مسئله حجاب در همان سطحی که امروزه مسئله است،

آن مسئله در لایه‌های دیگری نمود پیدا کرده است (مانند نزاع بین جبر و اختیار). در واقع، نوع مسئله زمانه می‌تواند مقام بیان و به تبع آن مسئله گزارش را تغییر دهد؛ چیزی که به‌طور معمول عدم توجه به آن، روایت را با اتهام جعل روبه‌رو می‌کند. برای مثال، روایت‌های تحریف‌نما در دوره‌های خاصی، از جهت مسئله زمان، مستندی برای انگاره تحریف قرار می‌گیرد؛ برخلاف این تصور که مسئله تحریف را مسئله‌ای همیشگی تفسیر می‌کند.<sup>۱</sup> از این روی، روایات «تشابه امم» در دوره‌ای به عنوان مستند تحریف عهدین بوده و در دوره‌ای دیگر از آن برای اثبات تحریف قرآن استفاده شده است. توجه به تغییر مسئله می‌تواند مبنای مهمی در وعظ دیگران با تکیه بر آیات قرآن و همچنین روایات باشد؛ با این توضیح که چه‌بسا صرف آیه بودن یا روایت بودن بدون توجه به سطح مسئله آیه و مخاطب، موعظه را بی‌اثر کند. البته مسئله‌ی یک گزارش می‌تواند در همه ادوار تاریخی یکسان و به اصطلاح متواتر نیز باشد که از آن به «مسئله شیوعی» تعبیر می‌کنیم. عدم امکان اثبات مسئله در این سطح، موجب می‌شود تا مسئله در همان حد دوره خود پذیرفته باشد. به هر حال آنچه که در این میان مهم است آن است که نمی‌توان یک دوره را با توجه به مسئله دوره‌ای دیگر، تحلیل کرد. در واقع، باید مسئله یک دوره خاص احراز شود. تحلیل پدیده‌های تاریخی که بدون توجه به فضای انعکاس شکل می‌گیرند، به نوعی مسئله بودن پدیده را امری مسلم فرض می‌کنند و درصدد اثبات تاریخی پدیده برمی‌آیند. البته به‌نظر می‌رسد تا زمانی که مسئله بودن چیزی ثابت نشود، امکان ورود به مرحله بعدی یعنی اثبات پدیده تاریخی وجود ندارد.

### نتیجه‌گیری

یکی از نقاط آسیب‌پذیر استدلال (استناد)ها در مواجهه با گزارش‌های تاریخی، تمرکز بر سطح اول استدلال و مقام بیان گزارش است. این در حالیست که توجه به انعکاس یک گزارش در فضای صدور و نقل و از جمله پدیده مسئله موجود در آن، می‌تواند در تحلیل گزارش مؤثر باشد. هر گونه قیدی در کلام به‌خصوص وقتی که همراه با تأکیدی در گویش کلام باشد، می‌تواند نشان‌دهنده وجه مسئله کلام باشد. مهم‌ترین تلاش یک تحلیل‌گر در فضای مطالعات تاریخی، باید آن باشد که در مسیر مسئله‌یابی، در فضای «مسئله‌سازی» گرفتار نشود و چه‌بسا ممکن است آنچه که به عنوان مسئله نمود پیدا می‌کند، مسئله نباشد. می‌توان از گذر توجه به

---

در صدر اسلام نیز مسئله بوده است، نیازمند اثبات است. یا اینکه آیا همان‌گونه که در عصر امام صادق(ع) سجده بر مهر مسئله بوده، در عصر نبوی هم مسئله بوده است؟  
۱. برای نمونه، نمی‌توان این مسئله را در عصر ائمه(ع) -انگونه که در دوره‌هایی خاص مسئله شده است- پیگیری کرد.



مسئله‌گی، بسیاری از تحلیل‌های خاورشناسی و حتی بومی درباره مسائل الهیات تاریخی (تاریخ قرآن، تاریخ حدیث، تاریخ تفسیر و غیره) را مورد مناقشه قرار داد.

### منابع و مأخذ

- ابن سعد، ابو عبدالله محمد (۱۳۷۷)، *الطبقات الكبرى*، ج ۲، بیروت: دار صادر.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات والتنبيهات*، قم: نشر البلاغة.
- احمدی، محمدحسن (پاییز و زمستان ۹۷)، «قاعده تقابل؛ به مثابه یک اصل در تحلیل اجتماعی متون دینی»، *مجله فرهنگی اجتماعی حوزه مطالعات*، دوره دوم، شماره سوم، صص ۴۵-۶۶.
- الاعظمی، مصطفی (۱۴۰۰)، *دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینہ*، بیروت: المکتب الاسلامی.
- بخاری، محمد بن اسمعیل (۱۴۱۰ق)، *صحیح البخاری*، ج ۳، بیروت: دار ابن کثیر.
- ترمذی، محمد بن عیسی [بی تا]، *السنن*، ج ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خطیب بغدادی (۱۹۷۴)، *تقیید العلم*، [بی جا]: دار احیاء السنة النبویة.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۳۰)، *البيان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۴۰۱ق)، *السنن*، ج ۱، [بی جا]: نشر استانبول.
- سجادی، سید صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۳)، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.
- سیوطی، عبدالرحمان (۱۳۶۳)، *الأفتان فی علوم القرآن*، ج ۱، چاپ افست قم.
- شولر، گریگور (۱۳۹۱)، *شفاهی و مکتوب در سده‌های نخستین*، ترجمه نصرت نیل‌ساز، تهران: حکمت.
- طباطبایی، سید محمدکاظم (۱۳۹۰)، *تاریخ حدیث شیعه*، قم: دار الحدیث.
- طبرسی، امین الاسلام (۱۳۷۶)، *مجمع البیان*، ج ۵، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- کورانی، علی (۱۴۱۸)، *تدوین القرآن*، تهران: دار القرآن الکریم.
- متقی هندی، علی بن حسام [بی تا]، *کنز العمال*، ج ۱۵، [بی جا]: [بی نا].
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، ج ۷۷، بیروت: مؤسسة الوفا.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین (۱۳۸۹)، *مکتب در فرآیند تکامل*، تهران: کویر.
- مدیرشانه‌چی، کاظم (۱۳۷۷)، *تاریخ حدیث*، تهران: سمت.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۷۵)، *المنطق*، قم: دارالعلم.
- معارف، مجید (۱۳۸۸)، *تاریخ عمومی حدیث*، تهران: انتشارات کویر.
- معروف حسنی، هاشم [بی تا]، *دراسات فی الحدیث و المحلثین*، بیروت: دار التعارف.

**List of sources with English handwriting**

- al-A'zamī, Muṣṭafā, Darāsāt fī al-Ḥadīth al-Nabawī wa Tārīkhi Tadwīnih, al-Maktab al-Islāmī, 1980.
- Dārimī, 'abdullāh Ibn 'abd al-Raḥmān, al-Sunan, Nashri Istānbul, 1981.
- Ibn Sa'd, Muḥammad, al-Ṭabaqāt al-Kubrā, Biyrūt, Dār Šādir, 1998.
- Ibn Sīnā, Ḥusiyūn Ibn 'abdullāh, al-Ishārāt wa al-Tanbīhāt, Qum, Nashr al-Balāghat, 1996.
- Khaṭīb Baghdādī, Taqyīd al-'ilm, Dār Iḥyā' al-Sinat al-Nabawīyah, 1974.
- Khūyī, Siyyid Abū al-Qāsim, al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān, Mu'assisihyī Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khūyī, 2009.
- Kūrānī, 'alī, Tadwīn al-Qurān, Dār al-Qurān al-Karīm, 1997.
- Ma'ārif, Majīd, Tārīkhi 'umūmīyī Ḥadīth, Intishārāti Kawīr, 2009.
- Majlisī, Muḥammad Baqir, Biḥār al-Anwār, Biyrūt: Mu'assisat al-Wafā, 1983.
- Ma'rūf Ḥasanī, Hāshim, Darāsāt fī al-Ḥadīth wa al-Muḥaddithīn, Biyrūt: Dār al-Ta'āruf, Bītā.
- Mudarrisī Ṭabāṭabāyī, Siyyid Ḥusiyūn, Maktab dar Farāyandi Takāmul, Kawīr, 2010.
- Mudīr Shānihchī, Kāzīm, Tārīkhi Ḥadīth, Samt, 1998.
- Muttaqī Hindī, 'alī Ibn Ḥisām, Kanz al-'amāl, Bījā, Bītā.
- Muẓaffar, Muḥammad Riḍā, al-Mantiq, Dār al-'ilm, 1996.
- Sajjādī, Siyyid Šadiq wa 'ālimzādih, Tārīkhniḡārī dar Islām, Samt, 2004.
- Shulir, Grigur, Shafāhī wa Maktūb dar Sadihhāyī Nukhustīn, Tarjumihyī Nīlsāz, Ḥikmat, 2012.
- Suyūṭī, 'abd al-Raḥmān, al-'atqān fī 'ulūm al-Qurān, Ufset Qum 1984.
- Ṭabarsī, Amīn al-Islām, Majma' al-Bayān, Intishārāti Nāšir Khusru, 1997.
- Ṭabāṭabāyī, Siyyid Muḥammad Kazīm Ṭabāṭabāyī, Tārīkhi Ḥadīthi Shī'ih, Dār al-Ḥadīth, 2011.

**Citation of Reporting and Principle of Responsibility with Emphasis on  
Religious Historical Texts<sup>1</sup>**

Mohammad Hasan Ahmadi<sup>2</sup>

Received: 2018.12.30

Accepted: 2019.09.07

**Abstract**

Reasoning (or citing) historical accounts is the most important element in historical theology, which has shaped the main space of this essay. The fact is that the category of reasoning and citation in historical theology requires method, but what is commonly observed is that these arguments are usually abandoned without any explanation. The implication of a report can also be reflected in the kind of reflection that the report finds in the space around it. 'Problem' is a remarkable phenomenon in this reflective space. One of the rules that can be laid out in the reflection space is 'problematic'. That is, issuing (or quoting) a report, rather than being a constant and telling affair, tells an issue out of the ordinary. This article explores the principle of problematic and its implications for the analysis of historical and religious texts. In fact, it can be said that problematic is a linguistics principle that is used extensively in the analysis of history and, in particular, historical theology.

**Keyword:** Islamic History, Historical Theology, Problematic, Problem-Making, Reflective

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.28206.2112

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Tehran, Email: [ahmadi\\_mh@ut.ac.ir](mailto:ahmadi_mh@ut.ac.ir)



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پیاپی ۱۳۳، پاییز ۱۳۹۸ / صفحات ۵۲-۲۹

## وجه جنسیتی گفتمان دولت- ملت رضاشاه و تأکید بر ارزشمندی نقش خانگی زنان<sup>۱</sup>

مرضیه حسینی<sup>۲</sup>

سیمین فصیحی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۳

### چکیده

نوشتار حاضر با نگاهی به ابعاد مختلف طرح بیداری زنان در دوره رضاشاه، در پی پاسخ به این سؤال است که چرا در این دوره با وجود ادعای دولت مبنی بر رهایی و آزادی زنان از طریق فرایند نوسازی و تجدد، همچنان بر ارزشمندی نقش‌های سنتی زنان و خانه‌نشینی آنان تأکید شده بود. نگارندگان این پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، با واکاوی سیاست‌های جنسیتی دولت رضاشاه، به این چرایی و چگونگی پاسخ داده‌اند. در این پژوهش، ابتدا به ترسیم فضای خاورمیانه و شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی و دولت‌های ملی مدرن و همچنین نقش و جایگاه زنان در تحولات قرن نوزدهم و بیستم در این جوامع پرداخته شده و در این ارتباط، با تکیه بر شکل‌گیری مفهوم «خانواده ایده‌آل» و «مادری جدید»، سیاست‌های جنسیتی دولت نوگرا و ملی‌گرایی رضاشاه مورد بررسی قرار گرفته است و این نتیجه به دست آمد که در واقع هدف از طرح بیداری زنان، ساخت یک هویت جدید برای زن ایرانی بود. در این تصویر جدید، نقش‌های سنتی زنانه با ادله جدیدی گرامی داشته می‌شد و دولت در قابلیت زنان برای مادری و همسری، نقشی سیاسی و وطن‌پرستانه می‌دید؛ بدین معنا که زنان جدید ایرانی با وجود داشتن تحصیلات و ظاهری مدرن، باید همچنان نقش حافظان اخلاق، پاسداران سنت‌های فرهنگی و ملی را ایفا می‌کردند و به عنوان محافظان نهاد خانواده سنتی و آرمانی، نسلی از شهروندان وطن‌پرست و مترقی را متناسب با آرمان‌های دولت می‌پروراندند.

واژه‌های کلیدی: پهلوی اول، جنسیت، اشتغال، زنان، مدرنیته، خانه‌نشینی، سیاست‌های جنسیتی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21009.1697

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)؛

iranhosseini63@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ s.fasihi@alzahra.ac.ir

#### مقدمه

یکی از مهم‌ترین اقدامات رضاشاه برای مدرن کردن جامعه ایران، تلاش‌های مجادله‌آمیز او در راه دگرگون کردن جهان زنان به صورت آمرانه بود. برنامه بیداری و رهایی زنان، تحولات نسبتاً عمیقی در حیات اجتماعی زنان شهرنشین ایجاد کرد. این تأثیرات با توجه به پراکندگی زنان در قشر بندی‌ها و لایه‌های مختلف اجتماعی، پیامدهای متفاوت و ناهمسانی بر وضعیت زنان داشت. هدف این نوشتار از بررسی سیاست‌های جنسیتی رژیم پهلوی، طرح این دغدغه است که آیا مدرنیته به‌طور اعم و تجدد ایرانی در عصر رضاشاه به‌طور اخص، در بنیاد خود، باوری به برابری جنسیتی و عزمی برای بهبود وضعیت زنان داشت؟ یا اینکه سیاست‌های جنسیتی دولت با برقرار کردن پیوندی میان جنسیت و قدرت، تنها در پی مشروعیت‌بخشی به اقدامات نوگرایانه و اثبات مدعای خود به عنوان حاکمیتی مترقی در سطح منطقه و عرصه جهانی بود. بخش‌های مختلف نوشتار حاضر نشان می‌دهد که زن جدید ایرانی دارای هویتی دوگانه بود. او می‌بایست زنی تحصیل‌کرده، آگاه و آشنا به آداب جدید غربی در پوشش، رفتار و معاشرت باشد، اما قرار نبود همچون زن اروپایی حقوق سیاسی و اجتماعی خود را طلب کند و به دنبال برابری نیز باشد. همچنین این زن می‌بایست مدیریت خانواده جدید را برعهده بگیرد تا بتواند به عنوان مادری نمونه، برای جامعه جدید در حال شکل‌گیری و نظام بروکراسی آن، نیروی کار وطن‌پرست تربیت کند.

درباره پیشینه پژوهش حاضر باید گفت، فاطمه صادقی در اثر «جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد» نگاهی به سیاست‌های جنسیتی دولت رضاشاه داشته و تمایز نوشتار حاضر با این اثر، آن است که سیاست‌های جنسیتی رژیم و شکل‌گیری هویت جدید زن ایرانی را بر مبنای گفتمان «خانواده ایده‌آل» و «مادری جدید» که در بیشتر کشورهای خاورمیانه و ایران در اوایل قرن بیستم میلادی بر «مسئله زن» سایه انداخته بود، صورت‌بندی کرده است. این اثر ارزشمندی خانه‌نشینی زنان در ارتباط با پدیده پدرسالاری مدرن را نیز مورد واکاوی قرار داده و در توضیح چگونگی شکل‌گیری این هویت جدید، به مفهوم بدن زنانه در عصر رضاشاه توجه کرده است.

سیمین فصیحی در مقاله «از خلوت خانه تا عرصه اجتماع» مسئله مواجهه فعالان زن با دوگانه «طبیعت» و «فرهنگ» در دوران قاجار را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته است که زنان با نوشته‌های خود کوشیدند ضمن به چالش کشیدن این دوگانه، از سیطره مردان بر عرصه فرهنگ بکاهند. نویسنده این نوشتار ضمن تفاوت در دوره تاریخی مورد بحث، در تحلیل نقش‌های فردی و اجتماعی زنان، به مناسبات میان قدرت و جنسیت در عصر رضاشاه توجه

کرده است. سهیلا ترابی فارسانی نیز در مقاله «زنان و تحول گفتمان از خلال نشریات زنان؛ از مشروطه تا پهلوی» نگاهی به راهبردهای فعالان زن برای نفوذ در ساختار سنت و دگرگون کردن مفهوم زن ایده‌آل ضمن وفاداری به نقش‌های سنتی زنان، از خلال نشریات زنان در دوران مشروطه داشته است.

### ملاحظات نظری

نگاهی به جایگاه زنان در جنبش‌های ناسیونالیستی و تجددگرایانه قرن نوزدهم و بیستم در خاورمیانه و نتایج این تحولات بر زندگی زنان، فهم سیاست‌های جنسیتی حکومت رضاشاه و تأثیر ناسیونالیسم ملی‌گرای این عصر بر وضعیت زنان را تسهیل می‌کند. جهان طی سال‌های ۱۲۹۳-۱۳۲۴ ش / ۱۹۱۴-۱۹۴۵ م. شاهد تغییراتی بود که بر موقعیت زنان به‌ویژه در جهان غیرغربی تأثیر گذاشت. طی این سال‌ها، کشورهایی که مستعمره بودند و یا مانند ایران تحت نفوذ همه‌جانبه کشورهای امپریالیستی قرار داشتند، شاهد شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی با مشارکت گسترده زنان و نوعی هویت جدید ملی در برابر اروپاییان بودند. همچنین کشورهای چون ایران، افغانستان و ترکیه تغییراتی را در نوع حاکمیت خود تجربه کردند. اقدامات رهبران جدید در غلبه بر نیروهای داخلی، محدود کردن قدرت نیروهای مذهبی، مبارزه با سنت و راه و رسم بومی و همچنین گرایش به نوسازی از طریق أخذ الگوی غربی، حیات زنان را از طریق شیوه‌هایی چون افزایش سطح تحصیلات آنها، پذیرش نقش‌های اجتماعی برای گروهی از زنان از طریق ورود به فرصت‌های شغلی و شکل‌گیری نوعی هویت جدید متأثر کرد (کدی، ۱۳۹۵: ۱۴۲، ۱۴۴).

بررسی پیوند میان ناسیونالیسم و فمینیسم و به دنبال آن شکل‌گیری تصویر زن مدرن در کشورهای شرقی چون ایران، مصر و ترکیه و همچنین ارتباط و اثرگذاری مفاهیمی چون مدرنیته، جنسیت و فرهنگ بومی در خلق گفتمان خانواده ایده‌آل در این کشورها در قرن بیستم، نشان‌دهنده شباهت‌هایی در تجربیات و در همان حال تمایزاتی در راهبردها، واکنش‌ها و نتایج، بر پایه پیشینه تاریخی و فرهنگی هر جامعه نسبت به مشارکت زنان است.

مطالعه گفتمان خانواده ایده‌آل نشان می‌دهد که فمینیسم در خاورمیانه با ناسیونالیسم شروع شد و در ارتباط با مفاهیمی چون سلطه غرب، ایدئولوژی و حاکمیت‌های مدرن پدرسالار صورت‌بندی می‌شود و با تمرکز بر وضعیت زنان در قرن بیستم، نشان می‌دهد که مدرنیته نه تنها به رهایی زنان منجر نشد، بلکه ابزارهای جدیدی برای کنترل اجتماعی در پیوند با شرایط بومی کشورهای خاورمیانه ایجاد کرد (Remaking Women, 1998: 7-9).

در یک برداشت نهایی، حکومت‌های نوظهور خاورمیانه که پذیرفته بودند موقعیت نازل زنان شرقی یکی از دلایل عقب‌ماندگی این جوامع است، کوشیدند با صورت‌بندی مفهوم زن جدید، این موقعیت نازل را در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت و برچیدن سنت‌های مشخصاً ظالمانه ارتقا دهند. البته در همان حال، دولت‌ها به مطالبات اساسی، مانند فرودستی زنان در خانواده و چالش با قوانینی که تثبیت‌کننده روابط نابرابر میان زنان و مردان بود، توجهی نکردند و این بار با کمک انگاره‌های تجدد، به بازتولید ارزش‌های نظام مردسالار در قالب گفتمان خانواده ایده‌آل پرداختند.

هر آن چیزی که با عنوان گفتمان از آن یاد می‌شود، دارای عقبه‌ای تاریخی است و یک‌شبه با ظهور یک پادشاه یا حکومت به وجود نیامده است. گفتمان زن جدید و «مادریت» نوینی که بنا بود حافظ سنن ملی و ارزش‌های خانواده سنتی باشد و همچنین نسل وطن‌پرست، آگاه و مترقی را پرورش دهد، در ایران، مصر، ترکیه و حتی هند، مراکش و ژاپن، همزمان با شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی در اوایل قرن بیستم، هم از طرف فمینیست‌ها و هم دولت مطرح شد؛ هرچند آنچه که زنان از طریق حمایت از این زن جدید به دنبال بودند با آنچه که در نهایت در سیاست‌های دولتی متجلی شد، تفاوت داشت.

مفهوم زن جدید که در اروپا در قرن هجده و اوایل قرن نوزده عمومیت یافته بود و عموماً از آرای روسو و بودیو الهام می‌گرفت (لگیت، ۱۳۸۹: ۲۰۶)، از سوی زنان و مردان روشنفکر در کشورهای شرقی و خاورمیانه پذیرفته شد. در سال ۱۹۱۹ زنان مصری «جمعیت زن نوین» را تشکیل دادند. پیشتر نیز قاسم امین کتابی با عنوان *زن جدید* منتشر کرده بود. در ایران نیز نشریات زنان از «دانش» و «شکوفه» گرفته تا «عالم نسوان» سعی در صورت‌بندی مفهوم زن جدید ایرانی داشتند (ترابی فارسانی، ۱۳۹۵: ۷۰-۷۱).

در ترکیه روشنفکرانی مانند ضیاء گوکالپ، ضمن تأکید بر اهمیت و ضرورت تربیت مادران تحصیل‌کرده و زنان آگاه به مصالح کشور، بر این باور بودند که زن ترک جدید باید از هر حیث مدرن باشد، اما این زن یک نسخه بدل از زن اروپایی در الگوی زندگی و خانواده نخواهد بود. زن ترک باید حافظ میراث فرهنگی ملت ترک در تمدن جدید باشد (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴).

زنانی چون فاطمه، عالیه و زینب‌خانم با تعهد به انگاره‌های اسلام، در حمایت از آزادی زنان و ضرورت ورود مادران آینده به عرصه اجتماعی سخن گفتند (Minai, 1981: 52-54) و زنانی چون «خلیده ادیب» و «نوریه علویه» که خود قربانیان تعدد زوجات و ازدواج‌های اجباری بودند، در کنار ترک‌های جوان جنگیدند و در همان حال، با وفاداری به ایده



رهایی بخشی اسلام، اقداماتی در جهت آموزش و بهداشت زنان و مادران انجام دادند (وارناک فرنی، ۱۳۸۱: ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۹۲-۲۹۴).

آتاترک نیز نقطه عزیمت خود برای آموزش و آزادی زن ترک را ضرورت «تربیت پسرانی که باعث افتخار نژاد ترک در سراسر آسیا باشند» می دانست و در سخنرانی های خود تأکید می کرد «مهم ترین وظیفه زن تربیت فرزندان وطن پرست است». او همچنین معتقد بود زن سنتی مناسب همسری مردان غربی شده نیست و باید نسلی از همسران و مادرانی که ظاهر و رفتاری مدرن دارند، تربیت شود (لوئیس، ۱۳۷۲: ۳۷۷-۳۷۹). البته او برنامه های مترقیانه تری برای زنان در نظر داشت. در قانون مدنی جدید ترکیه مصوب ۱۹۲۶، زنان به حقوقی در زمینه طلاق، حضانت، شهادت و ممنوعیت تعدد زوجات دست یافتند. «محمود اسد» وزیر دادگستری درباره این تغییرات گفت همسران و مادران ملت ترک باید براساس معیارهای خانواده متمدن اروپایی زندگی کنند و تعدد زوجات برخلاف تمدن است. آتاترک نیز در این زمینه اعلام کرد جامعه نوین ترکیه نیازمند خانواده ای نوین و فارغ از قوانین شرع است (لوئیس، ۱۳۷۲: ۲۶۶-۲۶۷). هرچند که دامنه اصلاحات آتاترک در حوزه جنسیت گسترده و ساختارشکنانه بود، اما این اصلاحات ضمن سطحی و قهری بودن، خصلتی طبقاتی داشت و تنها شماری از زنان از آن منتفع شدند. برای مثال، حتی در دهه ۱۹۷۰م/ ۱۳۴۰ش. هنوز بیش از پنجاه درصد از زنان ترک بی سواد بودند (جای واردنه، ۱۳۹۲: ۷۴).

با وجود تصویب قوانین، همچنان تداوم پدرسالاری و ریاست سنتی مرد بر خانواده پابرجا بود. زنان برای کار، تحصیل، ازدواج، انتخاب مسکن و مسافرت، همچنان به اجازه شوهر نیاز داشتند. قوانین جدید در حوزه طلاق و ازدواج نیز ضمانت اجرایی نداشت و نتوانست فرودستی زنان در خانواده را به چالش بکشد (Tekeili, 1981: 294).

در مصر جنبش زنان و پدیده زن نوین با ناسیونالیسم دوره اشغال پیوند خورده بود. در این کشور نیز گفتمان مادری جدید طی یک پروسه زمانی و متناسب با تحولات اجتماعی و تاریخی، از طرف زنان و نخبگان سیاسی صورت بندی شد. در همان زمان که در ایران نخستین مدارس دخترانه و اولین نشریات زنان می کوشیدند در چارچوب وفاداری به نقش های سنتی زنان، تصویری جدید از «مادری» و «همسری» بر مبنای آموزش و آگاهی ارائه دهند (تراپی فارسانی، ۱۳۹۵: ۷۷-۷۹)، در مصر طی سال های ۱۹۰۸-۱۹۱۹ زنانی چون «دریه شفیق» و «ملک حنفی» با آثاری چون *المراة المصرية* و *اهمیت بهبود شرایط زندگی زن عرب*، سعی می کردند بر ضرورت زن جدید تحصیل کرده و مادر آگاه عرب تأکید کنند و ضرورت افتتاح مدارس خانه داری و آموزش مادری را توضیح دهند (یاری، ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲، ۵۲). این دو همانند

«نبویه موسی» و بسیاری دیگر از فمنیست‌های مصری که خود قربانیان تعدد زوجات و سنت‌های ضد زن بودند، در مبارزات خود همانند هم‌تایان ایرانی‌شان بر ضرورت تجدید نظر در قوانین خانواده تأکید می‌کردند (همان، همان‌جا). نبویه موسی در کنار «هدی شعراوی» در مبارزات استقلال‌علیه انگلیس در ۱۹۱۹ مشارکت داشت. محور فعالیت‌های آنان، تأکید بر آموزش زنان و دختران به مثابه مبارزه ملی بود. در طول مبارزات استقلال، زنان زیادی به دست انگلیسی‌ها کشته شدند، اما پس از پیروزی وعده‌های دولت برای تحقق حقوق برابر، به دست فراموشی سپرده شد. دولت مستقل مصر و حتی «سعد زغلول» عقیده داشتند مصر جدید به مادران جدید نیاز دارد و در حال حاضر، اولویت جامعه جدید تربیت نسل آینده است؛ به همین دلیل زنان در تدوین قانون اساسی از حق رأی و مشارکت سیاسی محروم شدند و در قوانین مربوط به خانواده نیز تغییری به نفع زنان رقم نخورد. فمنیست‌های سرخورده به رهبری هدی شعراوی، سیزه نبوی و نبویه موسی «اتحادیه فمنیستی مصر» را تأسیس کردند و کوشیدند حاکمیت را نسبت به حق رأی زنان و اصلاح قوانین مدنی متقاعد کنند. این کوشش‌ها دستاورد چندانی به دنبال نداشت و انجمن‌ها و اتحادیه‌های زنان به تمرکز در امور خیریه و رفاه اجتماعی برای زنان محدود شدند (سعداوی، ۱۳۵۹: ۳۱۳).

در فضای گفتمانی خاورمیانه، در ایران عصر رضاشاه نیز تصویر جدیدی از زن ایرانی با اخذ الگوهای غربی و همچنین تحقیر فرهنگ و سنن بومی شکل گرفت؛ که متأثر از ناسیونالیسم باستان‌گرا و همچنین فمنیسم دولتی، یک پای در سنت و پای دیگر در تجدد داشت. این تصویر جدید، برای زنان شهرنشین طبقه بالا و متوسط دستاوردهایی چون رشد آموزش، رشد بهداشت و سلامت، کاهش مرگ و میر مادران و همچنین اشتغال در بخش خدمات را به دنبال داشت، اما باز هم در حوزه مناسبات میان دو جنس، به بازتولید نظم خانوادگی و اجتماعی کهن دست زد و این بار زنان را با عناوینی چون مادران مدرن، همسران مترقی و مهندسین خانه، در نقش‌های سنتی خود ابقا کرد. بنابراین در ساخت هویت زن جدید در کشورهای خاورمیانه، مطالبات زنان اهمیتی بسیار کمتر از آرمان‌های ناسیونالیستی مردانه داشت.

حاکمیت‌های ملی‌گرا و تجددخواه مانند رضاشاه، زنان را در راه تحقق اهداف خود بسیج کرده بودند و از آنها سود جستند؛ بدین معنا که طرح‌هایی زنان، بدون مشارکت فعال جمعیت‌ها و گروه‌های مستقل زنان و با رویکردی مردانه به مسئله زن اجرا شد؛ طرحی محافظه‌کارانه که هدف نهایی‌اش تربیت زنان به عنوان مادرانی خوب و شهروندانی مطیع به مثابه سربازانی وطن‌پرست بود.

ناسیونالیسم ملی‌گرای رضاشاهی نیز بر شکل‌گیری خانواده و زن ایده‌آل تأثیر گذاشت؛ زیرا آگاهی جدید نیازمند زن روشن‌اندیش بود. مردی که خود محصول آموزش و تربیت غربی بود، برای زندگی مشترک به زنی نیاز داشت که به زبان جدید درس خوانده باشد، به روش جدید لباس بپوشد و با آداب غربی معاشرت کند. زن جدید باید نشان می‌داد نقیض هر چیزی است که در جامعه سنتی نماد عقب‌ماندگی به حساب می‌آمد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۷/۲/۱۱: ش ۳۴۶۵/۱). تأکید بر وجود چنین همسری در سخنرانی‌های آتاترک نیز قابل لمس بود. او معتقد بود زنان فعلی ترک، بسیار غیرمتمدن‌اند و مردان آموزش‌دیده و متجدد ترک توان زندگی با چنین زن سنتی را ندارند. در مصر نیز چنین تفکری وام‌دار قاسم امین بود (احمد، ۱۳۹۴: ۱۷۹، ۱۹۹).

گفتنی است زن نوین نمی‌توانست نقیض نهایی فرهنگ سنتی باشد. هرچند که اعمال مشخصاً ظالمانه باید برچیده می‌شد، اما زنان ناچار بودند کماکان نقش حافظان فرهنگ ملی، بومی و سنت‌های خانوادگی را ایفا کنند و نقش اجتماعی آنان به امور خیریه و مشاغل محدود می‌شد که می‌گفتند با طبیعت زنانه آنها مطابقت دارد. بسیاری از اصلاح‌طلبان برای مشروعیت دادن به این وضعیت، صورتی آرمانی به تمدن‌های کهن دادند و نیاز به کسب آزادی فراموش شده‌ای را مطرح کردند که گفته می‌شد زنان روزی از آن برخوردار بودند. برای مثال، در ایران گفته می‌شد زنان باید آزادی و احترامی را که در زمان باستان داشتند، تحت رهبری حاکمیت پهلوی دوباره به دست آورند (جای وارنده، ۱۳۹۲: ۳۵).

در کشورهای مورد بحث، فعالان زن درصدد برآمدند از ایده زن جدید در قالب ارزشمندی مادری و مشاغل خانگی به نفع برابری استفاده کنند؛ به این معنا که مادری را حلقه مهم میان خانواده و دولت و میان فرد و جامعه تعبیر کردند و گفتند مادری نه به معنای محصور شدن در عرصه خصوصی، بلکه به معنای نقطه ورود به زندگی اجتماعی است. فمینیست‌ها با یک تفسیر متفاوت از خانه - به معنای هر جایی که همسر و فرزندانشان هستند - خواستار تسری یافتن فضایل و ارزش‌های زنانه به کل اجتماع شدند. آنها با تکیه بر مسئولیت‌های خانوادگی زنان به جای رد آن، درصدد افزودن و تسری عرصه مسئولیت اجتماعی به آن بودند.

البته برخلاف تلاش زنان برای مزین کردن نقش‌های زنانه به حقوق سیاسی و اجتماعی، مادریت جدید تقابل سنتی مرد و زن را که در تقابل با عقل و احساس بازتاب می‌یافت، تقویت کرد. زنان که موجوداتی احساساتی به شمار می‌آمدند، نمی‌توانستند در عصر ملی‌گرایی و تجدد که بر پایه خرد بود، مشارکت فعال داشته باشند. همچنین نمی‌توانستند همان حقوقی را مطالبه کنند که به مردان براساس طبیعت خردورز آنان داده می‌شد.

بدین ترتیب، طرح بیداری زنان دو هدف را دنبال می‌کرد: برقراری ثبات خانواده‌های سنتی با زن نوین؛ و در عین حال تضمین این مسئله که زنان در موقعیت فرودست خود در خانواده باقی خواهند ماند.

بر این اساس، درباره مکانیسمی که مدرنیته غربی در قرن نوزدهم و بیستم در کشورهای خاورمیانه در ارتباط با زنان به وجود آورد، یک پرسش بنیادین طرح می‌شود که آیا تنها در این کشورها فرو کاسته شدن زنان به نقش‌های سنتی در قالبی جدید، مانع از تحقق آرمان برابری جنسیتی شد، یا به‌طور اساسی مدرنیته غربی در آن ظرف زمانی در بنیاد خود، باوری به برابری جنسیتی نداشت؟

با بررسی مواجهه دولت‌های غربی در سراسر اروپا و آمریکا با جنبش زنان طی قرون نوزدهم و بیستم و همچنین نگاهی به آرای «جون والاک اسکات» که در آثار خود نگاهی به زنان در خاورمیانه و شکل‌گیری دولت‌های جدید غرب‌گرا در قرون گذشته داشته است، درمی‌یابیم که روشنفکران غرب‌گرا در عین تأکید بر ضرورت آموزش زنان، باوری به برابری جنسیتی نداشتند و خود مدرنیته غربی نیز در پی این برابری نبود. اسکات در این باره نوشته است: به صورت کلی مدرنیته غربی و سکولاریسم در بنیاد خود حاوی برابری بین دو جنس نبوده است و باوری به آن نداشت و همچنین برابری جنسیتی و رهایی زنان، در کاربردهای اولیه سکولاریسم و مدرنیته وارد نشده بود. وی همچنین بر این باور بود که نابرابری جنسیتی در دل مفهوم‌پردازی دولت-ملت‌های مدرن قرار داشت. نابرابری‌های جهان مدرن در پی آن آمد که ترقی و تمدن بر حسب تفاوت‌های صریح بین عمومی و خصوصی، سیاسی و خانگی، خرد و دین و مردان و زنان تعریف می‌شد (scott, 2018 : introduction).

درواقع ایده‌رهای بخشی مدرنیته غربی برای زنان، محصول ضدیت غرب با فرهنگ‌های بومی و اسلام‌گرایی بود؛ یعنی در این گفتمان، مدرنیته و سکولاریسم متضمن آزادی و برابری جنسیتی بود و فرهنگ اسلامی با ستم یکی گرفته می‌شد.

لیلا احمد نیز تبلیغات غرب برای رهایی زنان در کشورهای اسلامی را محصول رویکرد خاص این فرهنگ به فمینیسم برای زنان جهان اسلام در قرن بیستم دانسته و نوشته است: «عقیده‌ای که در مورد اسلام وجود داشت و استعمار متعهد به مردسالاری را با فمینیسم درهم می‌آمیخت، این بود که اسلام ذاتاً و به نحو لایتغیر زنان را سرکوب می‌کند و آداب و رسوم بومی و فرهنگ اسلامی دلیل اصلی عقب‌ماندگی عمومی و فراگیر جوامع اسلامی هستند. بنابراین تنها زمانی که رویه‌های اسلامی و لذا خود اسلام کنار گذاشته نشود، جوامع اسلامی نمی‌توانند در مسیر تمدن حرکت کنند و زنان به رهایی واقعی دست یابند (احمد، ۱۳۹۴:

بدین ترتیب، بر مبنای چنین فهمی از مدرنیته غربی و همچنین اسلام، ستیز غرب و فرهنگ بومی-اسلامی، ستیز بین آزادی و ستم بود؛ به این معنا که گفته می‌شد مدرنیته متضمن برابری و آزادی جنسیتی است، حال آنکه اسلام با هر دو مخالف است.

### پدرسالاری مدرن و مادر جدید ایرانی

با نگاهی به ابعاد مختلف طرح بیداری زنان، درمی‌یابیم که این پروژه طرحی محافظه‌کارانه بود و مطالبات همه زنان را نمایندگی نمی‌کرد. بیداری زنان که در نهایت به نوعی فمینیسم دولتی به رهبری «کانون بانوان» فرو کاسته شد، وضعیت دست‌کم طیف محدودی از زنان شهرنشین را از طریق تحقق برخی از مطالبات آموزشی و بهداشتی تغییر داد، اما در پی فراهم آوردن مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان و همچنین تغییر قوانین موجود به نفع شأن انسانی زن و رفع تبعیض‌های سیستماتیک نبود (najmabadi, 1991: 53-54).

دولت تجددخواه رضاشاه، نه نتیجه یک جنبش اجتماعی بود و نه اتکایی به نیروهای اجتماعی داشت؛ به همین دلیل می‌کوشید با کمک ارتش و اعمال حاکمیت ایدئولوژیک، ضمن سرکوب سیاسی، با برعهده گرفتن وظایف جامعه مدنی، موجودیت آن را انکار کند. بدیهی است که در چنین ساختاری، زنان مانند سایر گروه‌ها امکان چندانی برای کنش مدنی و مستقل نمی‌یافتند.

بیداری و رهایی زنان در حاکمیت پهلوی، نه هدف بلکه از یک طرف، وسیله‌ای برای کاستن از قدرت روحانیت و سنت‌گراها بود و از طرف دیگر، ساختن هویتی دوگانه و گاه متناقض برای زن ایرانی بود؛ به گونه‌ای که بتواند حافظ و مجری آرمان‌های دولت-ملت جدید باشند. شخص رضاشاه و طیفی از نخبگان سیاسی هم‌عصرش، باوری به تحول نقش اجتماعی زنان و فرصت‌های برابر شغلی با مردان نداشتند.

به نوشته پروین پایدار، وجوه متناقض سیاست‌های جنسیتی دولت را می‌توان با دقت در زندگی شخصی رضاشاه و دولتمردانش و همچنین تلاش آنها به منظور معرفی خانواده سلطنتی به عنوان الگویی برای توده مردم دید. رضاشاه نمونه و الگوی مرد ایرانی مقتدر، متکبر و کج‌خلق، رئیس خانواده و کشور و بی‌اعتنا به زنان بود. او سه زن دائم داشت و دو دختر خود را وادار به ازدواج‌های اجباری کرد و همچنین معتقد بود نقش‌های جدید زنان باید متناسب با طبیعت زنانه و رسالت اساسی آنها یعنی مادری باشد؛ بنابراین مشاغل خانگی و البته معلمی و پرستاری مناسب‌ترین شغل برای زنان است. ملکه و شاهدخت‌ها نماد زنان متمدن بودند، اما

حق دخالت در مسائل جدی دولت را نداشتند و فعالیت‌های اجتماعی آنها به مسائل خیریه و اداره آن محدود می‌شد؛ زیرا سیاست‌ورزی و مشارکت ملی اصولاً امری مردانه تلقی می‌شدند (پایدار، ۱۳۸۰: ۹۳).

درباره همکاری و همراهی زنان نخبه با دولت رضاشاه، طیفی از فعالان زن سرخورده از بی‌مهری دولت مشروطه نسبت به حقوق زنان، به امید آنکه وعده‌های روشنفکرانه «پدر تاج‌دار» به حوزه زنان نیز تعمیم یابد، با دولت جدید همکاری کردند و حامی پرشور سیاست‌های دولت شدند، اما آنچه که در ایران جدید اتفاق افتاد، نوعی احیای پدرسالاری سنتی در قالبی نو بود. این نوع از مدرن‌گرایی نه تنها موفق به فرو ریختن روابط درونی و اشکال مختلف پدرسالاری نشد، بلکه تغییرات اجتماعی را به خدمت ترمیم و تجدید سازمان‌ها، ساختارها و روابط پدرسالارانه و تقویت آنها به شکلی جدید درآورد (شرابی، ۱۳۹۶: ۲۷). این فرایند نامتوازن و نابهنجار مدرن شدن در کشورهای خاورمیانه، نه تنها سبب رهایی زنان نشد، بلکه ابزارهای جدیدی برای کنترل اجتماعی زنان در اختیار دولت‌های نوین قرار داد (mernissi, 1991:12).

درباره گفتمان جنسیتی دوران رضاشاه، فقدان سنت‌گرایی اصیل و در همان حال فقدان تجدد حقیقی که به درون آگاهی راه پیدا کرده باشد، سبب شد زنان همواره یک پای در سنت و پای دیگر در مدرنیته داشته باشند و رفتارهای متناقض از خود بروز دهند؛ که این دوگانگی تا به امروز همچنان در رفتار زن ایرانی باقی است.

### فمینیسم دولتی، تقلیل‌گرایی و اهمیت نقش خانگی زنان

یکی از مهم‌ترین راهبردهای فمینیسم دولتی در سامان دادن به حیات فردی و اجتماعی زنان، تقلیل مطالبات مترقیانه فعالان حقوق زن به کمک خاموش کردن صدای جنبش مستقل آنها بود. از مشروطه به بعد، زنان با نوشته‌ها و فعالیت‌های خود گام‌های مهمی در راستای ضرورت توجه به مسئله زنان برداشته بودند. آنها موضوعات چالش برانگیزی چون روسپی‌گری، حق رأی، اصلاح قوانین ازدواج و طلاق، اصلاح قوانین مدنی و اشتغال و تحصیل زنان را مطرح کرده بودند و دولت و سنت مردسالار را به صورت مستقیم مورد خطاب قرار دادند. همچنین آنها با شیوه‌های دیگری چون تحصیل، تقاضا برای کار در خارج از خانه، تلاش در راه توضیح ارزشمندی کار خانگی زنان، مقاومت در برابر ازدواج زودهنگام و اجبار مردان به دادن آزمایش خون قبل از ازدواج، به سنت‌های ضد زن پشت پا زدند. جنبش زنان ایران، از یک طرف خود را وقف تلاش برای دستیابی به حقوق عمومی زنان و

از طرف دیگر، مبارزه با فرودستی زنان در عرصه خانوادگی کرده بود. این جنبش در راستای تحقق این دو هدف، کوشید تا در میان زنان هویتی مبتنی بر جنس از طریق نقد مردسالاری به وجود آورد. یک زن در سال ۱۳۰۲ مردان را غاصبان حقوق زنان دانست و اتحاد برای کسب حقوق انسانی و خدادادی زنان را خواستار شد (نسوان وطنخواه، ۱۳۰۲: ش ۱/۲۰-۲۱).

ویژگی دیگر جنبش مستقل زنان، انجام سلسله‌ای از فعالیت‌های مستمر و مرتبط با حقوق زنان بدون خصلت طبقاتی بود. فعالان زن، علیه ازدواج کودکان، ازدواج‌های اجباری، وضعیت نابسامان کلفت‌ها، فقدان فرصت شغلی برای زنان مطلقه و بدسرپرست، مرگ‌ومیر مادران و کودکان به‌ویژه فرودستان در اثر نبود قابله و پزشک، خشونت خانگی و روحی علیه زنان و غیره مبارزه می‌کردند و توجه داشتند که مسائل فوق هرچند تجربه مشترک همه زنان به دلیل زن بودن است، اما در میان زنان طبقه پایین بیشتر به چشم می‌خورد. زنی به روسپی‌گری دختران خردسال به دلیل فقر اعتراض کرد و همدلی زنان در جهت رفع آن را خواستار شد (عالم نسوان، اردیبهشت ۱۳۰۹: ش ۱۱۷/۳؛ پیک سعادت و نسوان، اسفند ۱۳۰۶: ش ۳/۹۲).

حق رأی، مشارکت اجتماعی و اقتصادی از طریق ایجاد فرصت‌های شغلی، از دیگر مطالبات جنبش مستقل زنان در دوران مشروطه بود (نجم‌آبادی و سلامی، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۴۰، ۲۳۸-۲۳۹)، اما در دوره رضاشاه صدای زنان مانند سایر منتقدان خاموش شد و دولت از جنسیت به عنوان برگ برنده‌ای در میدان سیاست‌ورزی استفاده کرد. رویکرد حاکمیت به مطالبه‌گری و دادخواهی زنان، به خوبی نشان دهنده مناسبات قدرت و جنسیت و همچنین استفاده دولت از زنان به عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات اجتماعی و سیاسی خود است.

نگاهی به مواجهه دولت با مطالبه‌گری زنان در قبل و بعد از ۱۳۱۰ نشان می‌دهد که با وجود گسترش سوادآموزی در بین زنان و تحول در منابع هویت‌ساز آنها، عزمی جدی برای مشارکت سیاسی و اجتماعی از طریق حق رأی و فرصت‌های شغلی برابر وجود نداشت. البته نوسازی در نظام بهداشت، آموزش، گسترش بروکراسی اداری و رواج سبکی از زندگی مصرفی، به بخشی از زنان این امکان را داد که به عنوان پرستار، معلم و مربی، آرایشگر، بازیگر و خواننده وارد عرصه عمومی شوند، اما این بار بنیاد سیاست‌های جنسیتی، تأکید بر دوگانه‌های زن خانه‌دار- مرد نان آور و دوگانه طبیعت و فرهنگ، در شکلی جدید بروز پیدا کرد (afary, 2009: 153-154).

برای فهم استفاده دوگانه سیاست از جنسیت، می‌توان به وقایع دهه ۱۳۰۰ اشاره کرد. در این سال، نشریه «نامه بانوان» مقاله‌ای در انتقاد به حجاب اجباری نوشت و نسبت به موانعی که

مذهب و سنت در برابر آزادی زنان ایجاد کرده‌اند، اعتراض کرد. نشریه بلافاصله توسط دولت توقیف و «شهناز آزاد» احضار شد و پس از آن نیز بارها توسط دولت مورد آزار و اذیت قرار گرفت (شیخ‌الاسلامی، [بی تا]: ۹۸).

«فخرآفاق پارسا» نیز پس از انتشار مقاله‌ای مشابه در اعتراض به حجاب اجباری و ضرورت برابری جنسیتی در جهان زنان در سال ۱۳۰۰، متهم و محکوم به ضدیت با اسلام شد و پس از آنکه خانه‌اش مورد هجوم قرار گرفت، به تهران و سپس قم و اراک تبعید شد (قویمی، ۱۳۵۲: ۱۷۴). این ضدیت با جنبش زنان تا زمان تعطیل کردن آخرین انجمن زنانه از این جنبش یعنی «نسوان وطنخواه» در سال ۱۳۱۲ ادامه یافت (خسروپناه، ۱۳۹۷: ۱۱۲).

رضاشاه در آن مقطع به حمایت روحانیت و سنت‌گرایان نیاز داشت؛ به همین دلیل به مطالبات زنان توجهی نمی‌کرد. روحانیان در ایران تعیین‌کننده اخلاق، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بودند و این قدرت و نفوذ آنها را قادر می‌ساخت که زنانگی و یا رفتار و سلوک بهنجار زنانه را تعریف کنند. این تعیین و تعریف، مسائلی چون زندگی و روابط جنسی زنان و وظایف آنها در برابر شوهرانشان، تربیت فرزندان و نوع اجتماعی کردن آنها را شامل می‌شد. رفتار اجتماعی و عمومی زنان توسط روحانیت و نیروی سنت نظم داده می‌شد. علاوه بر آن، تفسیر و اجرای قوانین ازدواج و طلاق، آموزش و روابط بین افراد و تعریف از عفت و نجابت شخصی و اجتماعی یا مفاهیم ناموسی نیز مبتنی بر سنت مذهبی با محوریت روحانیت بود (sedighi, 2007 : 66).

رضاشاه با آگاهی از چنین نفوذ و اثرگذاری، پس از رسیدن به قدرت خود را بی‌نیاز از حمایت روحانیت دید. بر این اساس، با طرح بیداری زنان، هم نفوذ و قدرت اجتماعی روحانیت را به چالش کشید و هم کوشید تا یک نوع ناسیونالیسم متناقض‌نما را جایگزین اعتبار اجتماعی دین کند. هدف اصلی او این بود؛ وگرنه رضاشاه به عنوان مردی سنتی و چهارزنه به خوبی معنا و اثرگذاری سلطه‌مرد و مفهوم سیاسی اجتماعی آن را می‌فهمید (afary, 2009 : 155).

محمدرضاشاه درباره تعریف پدرش از زن مدرن ایرانی نوشته است: «رضاشاه میل نداشت ایرانیان با گذشته خود قطع ارتباط کنند؛ به همین دلیل میل داشت دوشیزگان ایرانی پس از کسب علم و هنر وارد مرحله زناشویی شوند و فرزندان خود را در پرتو تحصیلاتی که کسب کرده‌اند بهتر تربیت نمایند» (پهلوی، ۱۳۴۰: ۴۶۷).

رضاشاه با جمع کردن فعالان زن - که به‌طور عمده معلمان و زنان طبقات بالا بودند - در کانون بانوان، جنبش زنان را به کشف حجاب اجباری تقلیل داد و در همان حال با جدا کردن



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۴۱

زنان اسلام‌گرا مدافع حقوق زنان از جنبش زنان ایران شد و همچنین با ملازم کردن روشنفکر بودن و فمینیست بودن با بی‌حجابی و تقابل با مذهب، گسلی عمیق در جنبش زنان ایرانی ایجاد کرد که تا به امروز باقی است (اتابکی، ۱۳۹۰: ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۸).

کانون بانوان به محلی برای گرد آمدن زنانی تبدیل شد که براساس خط مشی دولتی در امور زنان فعالیت می‌کردند و در همان حال که ادعا می‌کرد پرچم‌دار جنبش زنان است، فمینیست‌هایی چون «جمیله صدیقی» و «شوکت روستا» از رشت به زندان افتاده بودند و فردی چون «روشنک نوع‌دوست» وادار به کناره‌گیری و انزوا شده و نشریات زنان یکی پس از دیگری تعطیل شده بود (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

در اساسنامه کانون، به صراحت عدم مداخله در مسائل سیاسی و اکتفا کردن به فعالیت‌های خیریه و آموزشی عنوان شده بود. در این کانون و بعدها شورای عالی سازمان زنان، مردان در سطوح مدیریتی و سیاست‌گذاری قرار داشتند و زنان لایه‌های پایینی را تشکیل می‌دادند (فتحی، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

کانون، برنامه‌ای برای تغییر قوانین خانواده و مشارکت سیاسی زنان نداشت؛ به همین دلیل در سال ۱۳۱۶ به یک مرکز خیریه و مؤسسه برای آموزش خانه‌داری و مشاغل خانگی با مدیریت «صدیقه دولت‌آبادی» تبدیل شد (بامداد، ۱۳۴۷: ۹۱).

از منظر ایدئولوژیک، «مادری» جدید و ویژگی‌هایی ملازم با آن، مانند اطاعت، فداکاری، تمکین، صبر و تحمل در برابر مصایب همسررداری و بچه‌داری، فضیلت‌های زنانه‌ای بودند که می‌بایست به نسل‌های بعد انتقال داده می‌شد (سالنامه پارس، ۱۳۱۵: ۷۵).

این رویکرد را می‌توان از فحوی سخنانی‌های نخبگان سیاسی در کانون بانوان نیز فهم کرد. چکیده آرای این افراد این بود که دولت درهای مدارس، دانشگاه‌ها و اداره‌ها را به روی زنان گشوده، اما آنچه در نهایت برای یک زن ایرانی وظیفه و بهترین کسب و کار به حساب می‌آید، ازدواج و مادری است.

اسفندیاری رئیس مجلس وقت، بر تقسیم کار میان زن و مرد تأکید می‌کرد و نان‌آوری و کار در بیرون از خانه را مختص مردان می‌دانست. او می‌گفت اگر زنان کانون خانواده را حفظ و از اموال و دارایی‌های مرد محافظت کنند و با صرفه‌جویی بر دارایی او بیفزایند، مردان به بهترین شکل از عهده انجام اموری که باعث ترقی مملکت می‌شود، برمی‌آیند (سخنرانی‌های کانون بانوان، ۱۳۸۲: ص ۸-۹).

«هاجر تربیت» نیز در یکی از سخنرانی‌های خود بر نقش همسران و مادران تحصیل‌کرده و وطن‌پرست در زاییدن و تربیت کارمندان دستگاه جدید بروکراسی مدنظر دولت و نظام

اقتصادی جدید تأکید کرد و زنان را به واسطه ایفای همزمان نقش‌هایی چون مادر، مربی، کدبانو و ناصح، نیازمند فراگیری علوم عقلی و نقلی دانست (همان، ۱۶). «وثوق‌الدوله» از دیگر نخبگان این عصر، بر تفاوت بنیادین زن و مرد از حیث طبیعی و ضرورت تقسیم کار جنسیتی براساس تمایزات فیزیکی زن و مرد و قابلیت باروری زنان تأکید می‌کرد (amin, 2002: 98-99).

تیمورتاش سه زن داشت و عمیقاً معتقد بود اگر زنان به وظایف زنانه خود مشغول باشند، بهترین نوع مشارکت اجتماعی آنهاست. «محمدعلی دولتشاهی» نیز نوه خود «عصمت‌الملوک» را که پانزده سال داشت، به عنوان سومین زن رضاشاه به عقد او درآورد (صادقی، ۱۳۹۲: ۵۵).

#### تحولات نظام قضا و تأکید بر فرودستی حقوقی زن جدید

وجه دیگری از سیاست‌های جنسیتی رضاشاه که به خوبی عزم دولت در حفظ و تداوم مناسبات سنتی و مبتنی بر فرودستی زنان را نشان می‌دهد، نوسازی دولت در ساختار قضایی و به‌ویژه قوانین مدنی و خانواده است. با وجود آنکه اصلاحات بنیادین و سکولار علی‌اکبرخان داور، نظام قضایی ایران را متحول کرده بود و از سیطره مذهب و روحانیت تا حد زیادی خارج کرد، اما قوانین خانواده در حوزه مداخله فقه باقی ماند.

این در حالیست که تغییر قوانین خانواده به گونه‌ای که حقوق زنان را نیز اعاده کند، یکی از مطالبات اصلی جنبش زنان از دوران قاجار بود. در دوره رضاشاه امتیازات و حقوق سنتی مردان، در قانون خانواده دست‌نخورده باقی ماند. حق طلاق، حضانت، انتخاب مسکن و محل زندگی همچنان در دست مردان بود. تعدد زوجات همچنان حق مردان به شمار می‌رفت و آنها می‌توانستند مانع از سر کار رفتن و تحصیل زنان به بهانه منافات با مصالح خانوادگی شوند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۴/۱/۱۸؛ ش ۲/۲۴۵۵؛ همان، ۱۳۱۴/۱/۲۱؛ ش ۲/۲۴۵۸).

بدین ترتیب، دولت پهلوی فرودستی زنان تحصیل کرده و شاغل در نهاد خانواده را تحکیم بخشید که در نتیجه آن، مناسبات نابرابر قدرت در خانواده تداوم یافت و دولت در همان حال که بر لزوم مشارکت اجتماعی زنان برای ساخت ملتی قهرمان تأکید می‌کرد، کوشید اقتدار مرد به عنوان رئیس خانواده و صاحب اختیار زنان را حفظ کند و مشارکت اجتماعی پیش‌گفته را به پروریدن نسلی وطن‌پرست و مجهز به آگاهی مدرن فرو کاهد (Paidar, 1996: 109)؛ زیرا دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های استبدادی، به عنوان پاسدار سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی و مذهبی عمل می‌کنند و ضمن مرکزگی میان حوزه خصوصی و عرصه عمومی، قانون را به عنوان حافظ و ناظر این مرکزگی‌ها به کار می‌گیرند؛ به همین دلیل زنان دوران رضاشاه نیز از

تحول قضایی این دوران طرفی نبستند.

### رویکرد ایدئولوژیک به آموزش و تأکید بر ارزشمندی خانه‌نشینی زنان

آموزش دختران در دوره رضاشاه نسبت به دوران پیش از او متحول شد و رشد چشمگیری یافت، اما از حیث ایدئولوژیک مبتنی بر تبعیض‌های جنسیتی بود و از همان ابتدا زنان و مردان را برای ایفای نقش‌های متفاوتی تربیت می‌کرد؛ بدین معنا که تکیه اصلی آموزش دختران بر آموزش ابتدایی بود و تعداد مدارس متوسطه در ولایات بسیار اندک بود. همچنین دختران همیشه در معرض آموزش‌هایی قرار می‌گرفتند که آنها را از زندگی شغلی دور کند (و یا در نهایت به مشاغلی که به‌طور سنتی زنانه‌اند، محدود سازد) و باعث شود آنها سرنوشت خود را تنها در خانه‌داری ببینند.

در سال ۱۳۱۸، از ۱۷۰ ساعت برنامه درسی مدارس دبیرستان دخترانه، یک‌سوم آن به چگونگی تربیت زنان خانه‌دار، مادران و مهمان‌نوازان خوب اختصاص داشت (ساکما، ۲۹۷۴۴۷۶۸). پیشتر نیز در سال ۱۳۰۷، اداره تعلیمات عمومی دروسی چون شیمی، فیزیک، جبر، هندسه، جانورشناسی و دروس قضایی را برای زنان غیرمفید تشخیص داد و این دروس را با کلاس‌های برش با الگو، لکه‌گیری و تدبیر خانه‌داری جایگزین کرد (اطلاعات، ۱۳۰۷/۴/۱۶: ش ۲/۵۲۷).

در همان سال، یکی از زنان در روزنامه اطلاعات نسبت به برنامه آموزشی دختران که آنها را از اشتغال حرفه‌ای دور کرده و در پستوی خانه جای داده بود، نوشت: با چنین برنامه‌ای اگر زنی بخواهد از تحصیلات خود برای شغل آینده‌اش بهره‌گیری، جز معلمی و خیاطی و دوزندگی، انتخاب دیگری نخواهد داشت (روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۷/۵/۱۰: ش ۲/۵۴۹).

تنها در مدارس مسیونری و خارجی، آموزش زنان مبتنی بر نقش‌های اجتماعی و سیاسی بود و به دختران می‌آموختند که چگونه در پی دستیابی به هویتی مستقل باشند و خود را فقط وقف ایفای نقش‌های سنتی نکنند. تعداد اندکی از خانواده‌ها که مایل بودند دخترانشان آموزشی واقعاً مدرن ببینند، آنها را به مدارس مسیونری یا اقلیت‌های مذهبی می‌فرستادند (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۸۲-۸۶).

یک روحانی به نام «خالصی‌زاده» در سال‌های قبل از ۱۳۱۰، در انتقاد به رویکرد مدارس دخترانه مسیونری گفته بود دولت باید برای مقابله با آموزش مدارس دخترانه مسیونری، به تأسیس و گسترش مدارس دخترانه اقدام کند؛ زیرا مدارس آمریکایی ضداسلامی‌اند و به دختران آموزش‌های خطرناکی می‌دهند (amin, 2002: 150).

از سال ۱۳۰۵ دولت تصمیم گرفت بر مدارس خارجی اعمال نفوذ کند و تنظیم برنامه‌ی درسی آنها را برعهده گیرد. در نهایت، در سال ۱۳۱۸ تمام مدارس خارجی به استثنای مدارس آلمانی تعطیل شد و آمریکایی‌ها تنها مجاز به داشتن یک مدرسه، آن هم با هدف آموزش زبان انگلیسی بودند. این اقدام علاوه بر اعمال کنترل حکومت مرکز بر مدارس خارجی در خاک یک کشور دیگر، به معنای تحت کنترل درآوردن آموزش دختران و تحمیل ایدئولوژی دولت بر تربیت و آموزش از این طریق بود (همان).

البته در اتخاذ این رویه، دولت بر پذیرش اجتماعی نیز تکیه داشت؛ بدین معنا که خانواده‌های ایرانی و حتی بسیاری از خانواده‌های طبقات بالا با تحصیلات عالی دختران موافق نبودند. روزنامه‌ی اطلاعات در مرداد سال ۱۳۱۳، موضوع تحصیلات عالی دختران را با عنوان «پروین درس بخواند یا ازدواج کند» مطرح کرد؛ که طی بیش از ۴۱ نامه، به این پرسش پاسخ داده شد. از این تعداد بیش از ۲۹ نامه در مخالفت با تحصیلات عالی زنان بود. مخالفان بر این باور بودند که آموزش عالی دختران، آنها را از وظایف اصلی‌شان دور می‌کند. در یکی از این نامه‌ها، مردی در مخالفت با ادامه‌ی تحصیل دختران نوشت: «زنی که سیاست خوانده است، زنی که یک هواپیما می‌راند، زنی که ۵۴ ساعت شنا می‌کند، یک مرد با چنین زنی چه کاری می‌تواند داشته باشد؟ یک زن باید به اندازه‌ای بداند که بتواند حق را از باطل تشخیص دهد، فرزندان را به خوبی پرورش دهد و هزینه‌ی خانوار را مدیریت کند و بتواند با صرفه‌جویی خانواده‌اش را خوشبخت کند. زنی که آموزش عالی و تخصصی ببیند نمی‌تواند اینگونه باشد بنابراین پروین بهتر است ازدواج کند». سایر نامه‌ها نیز محتوای مشابه داشتند و توصیه می‌کردند پروین ادامه‌ی تحصیل ندهد (روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۱۳/۶/۱۰؛ ش ۲/۲۲۷۶؛ و شماره‌های ۲۲۷۷، ۲۲۷۸، ۲۲۷۹).

بدین ترتیب، عدم توانایی زنان در احراز بسیاری از مهارت‌ها، ناشی از ضعف ذاتی و به دلیل طبیعت زنانه‌ی آنها نبود، بلکه محصول آموزشی بود که هدفی جز تربیت یک مادر نمونه‌ی جدید نداشت.

### بدن زنانه و تأکید بر ارزشمندی زن خانه‌دار

یکی از مهم‌ترین وجوه سیاست‌های جنسیتی دوره‌ی رضاشاه که به مشخصه‌ی بارز زن جدید ایرانی تبدیل شد و به شکل مؤثری در شکل‌گیری هویت تاریخی زن ایران نقش ایفا کرد، تأثیر تجدد و سیاست‌های دولتی ملازم با آن در تعریف جدید از بدن زنانه و سامان دادن به آن بود. این سیاست‌ها که پس از اجرای فرمان کشف حجاب با سرعت بیشتری اعمال شد، بیشتر در

تبلیغات نشریه‌های دولتی و فضای شهری تجلی یافت و به زنان آموزش می‌داد که چگونه بدن خود را براساس معیارهای جدید جهان غرب سامان دهند تا محبوب شوهرانشان شوند و خانه را به محیط گرم و جذاب برای مردان تبدیل کنند.

این همسر و مادر جدید که باید تحصیل کرده، لاغر، سفید، قه‌بلند، زیبا و آرایش کرده و محبوب مردان می‌بود، با مادر جدید تحصیل کرده‌ای که مدّ نظر جنبش مستقل زنان بود، تفاوتی اساسی داشت. این تفاوت را می‌توان در رویکرد انجمن‌های مستقل زنان به مسئله مادری جدید دید. فمینیست‌های مستقل با تکیه بر مسئولیت‌های خانوادگی زنان به جای ردّ آن، درصدد افزودن و تسری عرصه مسئولیت اجتماعی به زنان بودند زیرا در فضای آن روز ایران که فردیت زنان و هویت مستقل آنها به رسمیت شناخته نمی‌شد، کنش فعالان زن فقط تا جایی که مربوط به بهبود وضعیت نهاد خانواده بود، پذیرفته می‌شد؛ به همین دلیل این زنان «مادری» را حلقه مهم میان خانواده و دولت و میان فرد و جامعه تعبیر می‌کردند. از نظر آنان، مادری نه به معنای محصور شدن در عرصه خصوصی، بلکه به معنای نقطه ورود به زندگی اجتماعی بود. یکی از زنان آن عصر درباره اهمیت مادری و ترقی کشور نوشته بود: «زن تربیت‌شده خانه‌دار است که ملت با شرف و سرباز جانباز و صنعت‌گر ماهر تربیت می‌کند» (پیک سعادت و نسوان، ۱۵ مهر ۱۳۰۶: ش ۲۴/۱). زنی دیگر در همین نشریه ضمن انتقاد از اصرار مردان ایرانی بر حفظ امتیازهای سنتی خود، درباره جاهل و عقب‌مانده نگه داشتن زنان نوشت: «نسوان مملکت به واسطه تضییقات و عناد مردان، به رموز تعلیم و تربیت آگاه نیستند و تا وضع بدین منوال است انتظار سعادت و نیک‌بختی از این جامعه گنج و گول، توقع میوه شیرین از درخت حنظل است» (نسوان وطنخواه، بهمن ۱۳۰۵: ش ۲۷/۱).

«زن» جدیدی که در دوره رضاشاه، از یک طرف متأثر از سیاست‌های جنسیتی دولت و از طرف دیگر، تحت تأثیر ارزش‌ها و الزامات عصر مدرن شکل گرفت، در معرض درک جدیدی از مفهوم بدن قرار داشت و می‌آموخت که چگونه بدن خود را براساس معیارهای جدید زیبایی سامان دهد. در این تصویر جدید، بدن زن منبع قدرت و منزلت به شمار می‌آمد و هر آنچه که این بدن را در معرض خستگی و فرسودگی قرار می‌داد -مانند کار در بیرون از خانه-، مورد نکوهش قرار می‌گرفت.

دولت که مدت‌ها قبل از سال ۱۳۱۴ می‌کوشید مقدمات کشف حجاب را از حیث ذهنی و عینی فراهم کند، برنامه‌ریزی دقیقی برای به انضباط درآوردن بدن افراد از طریق سیاست‌های حوزه پوشش و تبلیغات مد و آرایش انجام داد. به گفته گیدنز، تصویری که ما از بدن‌مان داریم ناشی از گفتمان‌ها یا ایدئولوژی‌های غالبی است که جایگاه بدن را مشخص می‌کنند. بدن

مفهومی کاملاً فرهنگی و اجتماعی دارد و چگونگی درک ما از بدن خود و دیگران و همچنین تعاریفی که از بدن زیبا وجود دارد، همگی ناشی از فرهنگ و جامعه است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

در دوره رضاشاه، تبلیغات فراوان در زمینه زیبایی و جوان‌سازی صورت و بدن و اهمیت داشتن بدن زیبا برای موفقیت در زندگی فردی و اجتماعی را شاهدیم. تبلیغات مواد آرایشی، به‌ویژه کرم‌های روشن‌کننده و ضدچروک، از سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۱۰ در روزنامه اطلاعات به چشم می‌خورد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۰/۳/۱۳: ش ۲/۳۲۴).

از سال ۱۳۱۴ به بعد، تبلیغات آرایشگاه‌های حرفه‌ای و مجهز به دستگاه‌های برقی برای جوان‌سازی و ارائه خدمات توسط حرفه‌ای‌ترین آرایشگرهای آموزش‌دیده در خارج از کشور افزایش یافت و همچنین اعلان‌های مربوط به باشگاه‌ها و سالن‌های لاغری بیشتر شد. این تبلیغات به زنان می‌گفت که زیبایی موهبت خدادادی نیست، بلکه چیزی است که ما به زنان می‌دهیم (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۴/۴/۸: ش ۶/۲۵۲۱). تصویری که در این تبلیغات از زن جدید ارائه می‌شد، تصویر زنی بود که دغدغه‌اش زیبایی و راه‌های رسیدن به آن بود. زنی که می‌داند اگر زیبا و خوش‌بدن باشد، در زندگی زناشویی خود نیز موفق‌تر است (همان، ۱۳۱۷/۱/۴: ش ۷/۳۴۳۰).

دولت و نشریات، به‌ویژه روزنامه اطلاعات متأثر از معیارهای جدید زیبایی در غرب، الگوی مطلوبی از زن جذابی که مورد توجه مردان است، ارائه می‌کردند که دستیابی و حفظ آن مستلزم صرف زمان و پول زیادی بود. در تصویرسازی از این زن جدید خانه‌دار، معیار جوانی در کنار لاغری به عنوان شاخص ضروری برای زیبایی ترویج می‌شد. در تبلیغات باشگاه‌ها و سالن‌های لاغری و زیبایی نیز گفته می‌شد براساس آخرین اصول سوئدی، فرانسوی و انگلیسی کار می‌شود (همان، ۸).

### نتیجه‌گیری

آنچه در ایران در مورد زنان اتفاق افتاد، در فضای گفتمانی خاورمیانه شکل گرفته بود. ناسیونالیسم در خاورمیانه با تحولات اجتماعی و سیاسی همراه بود. این تحولات بر وضعیت زنان که نگهبانان هویت ملی شناخته می‌شدند، تأثیرات عمیقی گذاشت؛ به گونه‌ای که بررسی سیاست‌های جنسیتی دولت‌های مدرن در ایران و خاورمیانه در اوایل قرن بیستم، بی‌توجه به ارتباط میان جنسیت، ناسیونالیسم و مدرنیته ممکن نخواهد بود. در این قرن، گفتمان ناسیونالیستی در کشورهایی چون ایران، ترکیه و مصر به دنبال ساخت یک هویت جدید و

ساخت کشورهای مستقل و مدرن، بر آموزش و نقش اجتماعی زنان در تربیت کودکان و از این طریق کمک به ترقی اجتماعی و رشد اقتصاد ملی تأکید می‌کرد. از پایان قرن نوزدهم اصلاح‌طلبان تأکید داشتند که زنان باید تحصیل کنند و وطن‌پرست و مدرن باشند تا بتوانند پسرانی با همین خصوصیات تربیت کنند. براساس همین انگاره، گفتمان خانواده‌ایده‌آل که زن جدید و مادر مدرن در مرکز آن قرار داشت، شکل گرفت. پس از آن، سیاست‌های جنسیتی دولت‌های متمرکز مدرن، بیشتر بدون مشارکت خود زنان در قالب طرح بیداری و رهایی زنان به اجرا درآمد. البته این سیاست‌ها خصلتی طبقاتی داشت و طیفی از زنان طبقه متوسط و بالای جامعه از آن منتفع شدند، اما تحقق برابری جنسیتی و تغییر جایگاه حقوقی زنان، هدف نهایی این اصلاحات نبود. در واقع، سیاست‌های جنسیتی آتاترک، امان‌الله‌خان، رضاشاه و رهبران مصری به معنای دغدغه آنها برای بهبود جایگاه اجتماعی زنان به عنوان شهروندانی آزاد و مستقل نبود، بلکه هدف اصلی آنها ایجاد حکومت‌های ملی، یکدست و متمرکز با الگوپذیری از غرب در راه مدرن کردن کشورهایشان بود. تبدیل کردن زنان به عرصه سیاست‌گذاری، به دولت این امکان را داد که کنترل اجتماعی و کاستن از قدرت‌های مذهبی و سنتی را از طریق کنترل زنان اعمال کند. بدین ترتیب، با مداخله تجدد و شکل‌گیری گفتمان «مادریت» و «همسری» جدید، سلطه دولت تا حد زیادی جایگزین سلطه سنتی و تمام‌عیار مردان و پدرسالاری بر زنان شد.

### منابع و مأخذ

- اتابکی، تورج (۱۳۹۰)، *دولت و فرودستان (فراز و فرود تجدد آمرانه در ایران و ترکیه)*، ترجمه آرش عزیز، تهران: ققنوس.
- احمد، لیلا (۱۳۹۴)، *زنان و جنسیت در اسلام*، ترجمه فاطمه صادقی، تهران: نگاه معاصر.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷)، *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، ج ۲، تهران: ابن‌سینا.
- پایدار، پروین (تابستان ۱۳۸۰)، «زنان و عصر تمدن بزرگ»، *مجله گفتگو*، شماره ۳۲، صص ۹۱-۱۳۶.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۰)، *مأموریتی برای وطنم*، تهران: چاپخانه سمعی و بصری مرکز هنرهای زیبای کشور.
- ترابی فارسانی، سهیلا (تابستان ۱۳۹۵)، «زن و تحول گفتمان از خلال نشریه‌های زنان از مشروطه تا پهلوی»، *مجله تاریخ اسلام و ایران*، سال بیست و ششم، شماره ۳۰، صص ۶۹-۹۲.
- جای واردنه، کوماری (۱۳۹۲)، *فمینیسم و ناسیونالیسم در جهان سوم*، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران: انتشارات ژرف.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۹۷)، *جمعیت نسوان وطنخواه ایران*، اصفهان: خجسته.

- سالنامه پارس، ۱۳۱۵.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، جنبش حقوقی زنان در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- سخنرانی‌های کانون بانوان (۱۳۸۲)، تهران: فرهنگ.
- سعداوی، نوال (۱۳۵۹)، چهره عریان زن عرب، ترجمه مجید فروتن و رحیم مرادی، تهران: اندیشه نوین.
- شرابی، هشام (۱۳۹۶)، پدرسالاری جدید، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: کویر.
- شیخ‌الاسلامی، پری [بی‌تا]، زنان روزنامه نگار ایران، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۲)، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران دوره پهلوی، تهران: قصیده‌سرا.
- فتحی، مریم (۱۳۸۳)، کانون بانوان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- فرمانفرمایان، ستاره (۱۳۷۷)، دختری از ایران، تهران: کارنگ.
- قویمی، فخری (۱۳۵۲)، کارنامه زنان مشهور ایران، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کدی، نیکی (۱۳۹۵)، زنان در خاورمیانه، ترجمه هما مداح، تهران: نشر شیرازه.
- گوکالپ، ضیاء (۱۳۵۱)، ناسیونالیسم ترک و تمدن باختر، ترجمه فریدون بازرگان، تهران: مؤسسه فرهنگ منطقه‌ای.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)، تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- لگیت، مارلین (۱۳۸۹)، زنان در روزگارشان؛ تاریخ فمینیسم در غرب، ترجمه نیلوفر مهدیان، تهران: نشر نی.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۲)، ظهور ترکیه جدید، ترجمه محسن علی سبحانی، تهران: نشر مترجم.
- نجم‌آبادی، افسانه و غلامرضا سلامی (۱۳۸۹)، نهضت نسوان شرق، تهران: شیرازه.
- وارناک فرنی، الیزابت (۱۳۸۱)، زنان خاورمیانه سخن می‌گویند، ترجمه منیژه شیخ‌جوادی، تهران: پیکان.
- یاری، یاسمن (۱۳۹۴)، جنبش معاصر زنان در مصر، تهران: اندیشه.

- Afary, Janet (2009), *Sexual Politict in modern iran*, NewYork: Cambridge press.
- Amin, Michael Camron (2002), *The Making of The Modern Iranian Woman: Gender, State Policy, And Populer Culture, 1865-1946*, Gainesville: University press of Florida,
- Mernissi, F. (1991), *The Veil and the Male Elite: A Feminist Interpretation of Women's Rights in Islam*, NewYork: NY, Perseus Books, Najmabadi, Afsaneh, "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Idiology in Contemporary Iran", in Kandiyoti, Deniz (ed.), *Women, Islam and State*, Hampshire, Mackmilan Press Ltd.
- Minai, naila (1981), *Women in islam: tradition and transition in the middle east*, j.Muray.
- Najmabadi, a (1991), "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran", Kandioty D. (eds) *Women, Islama and the State*, Palgrave Macmilan, London.
- Paidar, Parvin (1996), *Women and Political Proces in Twentieth Century Iran*, Cambridge:



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۴۹

Cambridge University Press.

- *Remaking Women: Feminism And Modernity In The Middle East* (1998), ed: Lila Abu-Lughod, Princeton: Princeton University Press.

- Scott, Joan Wallack (2018), *Sex and Secularism*, New Jersey: Princeton University Press.

- Sedighi, Hamide (2007), *woman and politics in iran*, New York: Cambridge University Press.

- Tekeili, Sirin (1981), "women in Turkish Politics", in N. Abadan-Unat(ed) *Women in Turkish Society*, E.J.Brill, Leiden.

#### نشریات

- پیک سعادت و نسوان، ۱۵ مهر ۱۳۰۶، سال اول، شماره اول، ص ۲۴.
- پیک سعادت و نسوان، اسفند ۱۳۰۶، سال اول، شماره سوم، ص ۹۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۷/۴/۱۶، شماره ۵۲۷، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۷/۵/۱۰، شماره ۵۴۹، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۰/۳/۱۳، شماره ۳۲۴، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۳/۶/۱۰، شماره ۲۲۷۶، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۴/۱/۱۸، شماره ۲۴۵۵، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۴/۱/۲۱، شماره ۲۴۵۸، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۴/۴/۸، شماره ۲۵۲۱، ص ۶.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۷/۱/۴، شماره ۳۴۳۰، ص ۷.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۷/۲/۱۱: شماره ۳۴۶۵، ص ۱.
- *عالم نسوان*، اردیبهشت ۱۳۰۹، سال یازدهم، شماره سوم، ص ۱۱۷.
- *نسوان و طنخواه*، ۱۳۰۲، شماره ۱، صص ۲۰-۲۱.
- *نسوان و طنخواه*، بهمن ۱۳۰۵، شماره ۱۱، ص ۲۷.
- ساکما، شماره ۲۹۷۴۴۷۶۸.

**List of sources with English handwriting**

- Ahmad, Liylā (2015), Zanān wa Jinsīyat dar Islām, Faṭimih Sādiqī, Tihṛān, Niḡāhi Mu'āshir.
- Bāmdād, Badr al-Mulūk (1968), Zani Īrānī az Inqilāb Mashrūṭiyat tā Inqilābi Sifid, J2, Tihṛān, Ibn Sīnā.
- Birnārd, Lūyīs, (1993), Zuhūri Turkīyihyī Jadīd, Muḡsin 'alī Subḡānī, Tihṛān, Nashri Mutarjim.
- Farmānfarmāyīyān, Sitārih (1998), Dukhtarī az Īrān, Tihṛān, Kārang.
- Fathī, Maryam (2004), Kānūni Bānuwān, Tihṛān, Mu'assisihyī Muṭālī'āti Tārīkhi Mu'āshir.
- Gīdīnz, Āntunī (2003), Tajddud wa Tashakhus, Jāmi'ih wa Huwīyati Shakhshī dar 'aṣri Jadīd, Nāshir Mūfiqīyān, Tihṛān, Nashri Niy.
- Gūḡālp, Dīyā, Nāsīyūnālīsmi Turk wa Tamadduni Bākhtar, Firiydūn Bāzargān, Tihṛān, Mu'assisihyī Farhangi Mantāqihyī, 1972.
- Khusrupānāh, Muḡammad Ḥusiyān (2018), Jam'iyati Niswāni Waṭankhāhi Īrān, Iṣfahān, Khujastih.
- Najmābādī, Afsānih, "Iqtidār wa 'āmilīyat: Bāzīgarīyī Kunishgarīyī Zanān dar Durihyī Riḡā Shāh", Āmadih dar Atābakī, Tūraj (2011), Dulat wa Furūdastān (Farāz wa Furūdi Tajaddudi Āmirānih dar Īrān wa Turkīyih), Ārash 'azīzī, Tihṛān, Quqnūs.
- Najmābādī, Afsānih, Salāmī, Ghulām Riḡā (2010), Niḡdati Niswāni Sharq, Tihṛān, Shīrāzih.
- Pahlawī, Muḡammad Riḡā (1961), Ma'mūrīyatī Barāyi Waṭanam Tihṛān, Chāpkhānihyī Sam'ī wa Baṣarīyī Markazi Hunarhāyi Zībāyi Kishwar.
- Qawīmī, Fakhri (1973), Kārnāmiyihyī Zanāni Mashhūri Īrān, Tihṛān, Shirkati Sahāmīyī Kitābhāyi Jībī.
- Sa'dāwī, Nawāl (1980), Chihrihyī 'uryāni Zani 'arab, Majīd Furūtan wa Raḡim Murādī, Tihṛān, Andīshihyī Nuwīn.
- Sālnāmiyihyī Pārs, 1936.
- Sādiqī, Faṭimih (2013), Jinsīyat, Nāsīyūnālīsm wa Tajaddud dar Īrāni Durihyī Pahlawī, Tihṛān, Qaṣīdih Surā.
- Sānāsārīyān, Elīz (2005), Junbishi Ḥuqūqī Zanān dar Īrān, Nūshīn Aḡmadī Khurāsānī, Tihṛān, Akhtarān.
- Sarābī, Hāshim (2016), Pidarsālārīyī Jādīd, Siyyid Aḡmad Mūthaqī, Tihṛān, Kawīr.
- Shiykh al-Islāmī, Parī, (Bītā), Zanāni Rūznāmiḡnigāri Īrān, Bījā.
- Sukhanrānīhāyi Kānūni Bānuwān (2003), Tihṛān, Farhang.
- *Torabi Farsani, Sohaila, 2016, Women And Discourse Change Through Women Newspapers ( From The Constitutional Movement Upto Pahlavi Era), Journal of History of Islam and Iran, Volume26, Issue30, p.69-92*
- Wārnāk Firnī, Ilīzābit (2002), Zanāni Khāwarmīyānih Sukhan Mīḡūyand, Manīzhīh Shiykh Jawādī, Tihṛān, Piykān.
- Yārī, Yāsaman (2015), Junbishi Mu'āshiri Zanān dar Miṣr, Tihṛān, Andīshih.

**(English)**

- Amin, Michael Camron, The Making of The Modern Iranian Woman: Gender, State Policy, And Populer Culture, 1865-1946, Gainesville: University press of Florida, 2002
- Afary, Janet, Sexual Politict in modern Īrān, New York, Cambridge press, 2009
- Remaking Women: Feminism And Modernity In The Middle East, ed. Abu-Lughod, Lila, Princeton: Princeton University Press, 1998
- Najmābādī, Afsānih, " Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Idiology in Contemporary Īrān" in Kandiyoti, Deniz (ed.), Women, Islam and State, Hampshire, Mackmilan Press Ltd 1991

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۵۱

- Pāydār, Parwīn, Women and Political Proces in Twentieth Century Īrān, Cambridge, Cambridge University Press 1996
- Scott, Joan Wallack, Sex and Secularism, New Jersey, Princeton University Press, 2018
- Mernissi, F., The Veil and the Male Elite: A Feminist Interpretation of Women's Rights in Islam, New York, NY: Perseus Books, 1991
- Šidqī, Ḥamīdih, (2007). woman and politics in Īrān, new York: Cambridge university pyess
- Tekeili, Sirin, "women in Turkish Politics", in N. Abadan-Unat(ed) Women in Turkish Society (E.J.Brill, Leiden, 1981)

**Journals:**

- Niswān Waṭankhāh, Sh1, S1923
- 'ālim Niswān, S11, Sh3, Urdībihisht 1930
- Piyki Sa'ādat Niswān, Sh3, S1, Isfand 1927
- Piyki Sa'ādat wa Niswān, Sh1, 8 Uktubr 1927
- Niswān Waṭankhāh, Sh11, 22 Zhānwīyih 1927
- Itṭilā'āt, sh 2276, 1934/9/1
- Itṭilā'āt, sh 2521, 1935/6/30
- Itṭilā'āt, sh 3430, 1938/3/24
- Itṭilā'āt, sh 2455, 1935/4/8
- Itṭilā'āt, sh 2521, 1935/6/30
- Itṭilā'āt, sh 3430, 1938/3/24
- Itṭilā'āt, sh 324, 1931/6/4
- Itṭilā'āt, sh 2458, 1935/4/11
- Itṭilā'āt, sh 523, 1928/7/3
- Itṭilā'āt, sh 527, 1928/7/7
- Itṭilā'āt, sh 549, 1928/8/1
- Sākmā, 29744768

**Articles:**

- Pāydār, Parwīn, "Zanān wa 'ašri Tamadduni Buzurg", Guftugū, Sh32, Tābistān 2001.
- Turābī Fārsānī, Suhiylā, "Zan wa Tahawwuli Guftimān az Khilāli Nashrīyihhāyi Zanān az Mashrūṭih tā Pahlawī", Tārīkhi Islām wa Īrān, Dānishgāhi al-Zahrā, S Bīst wa Shishum, Sh30, Tābistān 2016.

**The gender aspect of the discourse of the Reza Shah government and the  
emphasis on the value of women's role<sup>1</sup>**

Marziyeh Hosseini<sup>2</sup>  
Simin Fasihi<sup>3</sup>

Received: 2018.09.25  
Accepted: 2019.08.14

**Abstract**

Looking forward to the concept of gender and employment, the following article seeks to answer the question why in the age of the Reza Shah, despite the government's determination to implement the awakening plan and the emancipation of women in different areas, and to turn women into government policy, In the field of women's employment, emphasis continues to be on the continued role of women's traditional roles and the importance of home-based businesses, and the education system, the institution of the family, the institutions of women's affairs, and the ruling ideology serve to emphasize the dignity of the home.

The hypothesis of the paper sees the answer to the above question in the cultural, social and political structures that these structures themselves affect the political economy of Iran during the period under discussion, affect the social and economic life of women, and emphasize the home-based businesses for women It becomes a requirement for the state and social groups.

**Keyword:** Gender, Employment, Women, Homeschooling, Gender Policy

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21009.1697

2. PhD Candidate of History of Islamic Iran, Payam e Noor University. (Corresponding Author). Email: [iranhosseini63@yahoo.com](mailto:iranhosseini63@yahoo.com)

3. Assistant Professor, Department of History, Alzahra, Email: [s.fasihi@alzahra.ac.ir](mailto:s.fasihi@alzahra.ac.ir)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پیاپی ۱۳۳، پاییز ۱۳۹۸ / صفحات ۷۴-۵۳

## نقش سیاست‌های تأمین مسکن در نارضایتی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران در مناطق نفت‌خیز خوزستان مطالعه موردی: از آغاز کشف نفت تا ملی شدن صنعت نفت (۱۲۸۷-۱۳۳۰ش)<sup>۱</sup>

### کاوه رستم‌پور<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰

#### چکیده

در میان عوامل درونی ایجاد نارضایتی‌های کارگران از شرکت نفت انگلیس و ایران، موضوع تأمین مسکن نقش مهمی داشته است؛ زیرا علاوه بر تأمین سرپناه، هویت کارکنان شرکت و خانواده آنها را نیز تشکیل می‌داد. با وجود این، نقش آن نسبت به سایر عوامل شغلی و معیشتی در طول زمان فعالیت شرکت نفت، مورد پژوهش مستقل قرار نگرفته است. بر همین اساس، در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و اسناد بایگانی‌ها تلاش شده است تا جایگاه سیاست‌های تأمین مسکن کارگران ایرانی شرکت، نسبت به سایر عوامل نارضایتی و اهمیت آن در زمان‌های مختلف تبیین شود. نتایج پژوهش نشان داد که از زمان اکتشاف نفت تا اصلاح قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ش، موضوع مسکن نقش مهمی در ایجاد نارضایتی کارگران نداشته است، اما پس از سال ۱۳۱۲ و به‌ویژه با پایان یافتن سلطنت رضاشاه و همچنین افزایش کارگران طی جنگ جهانی دوم، تأمین مسکن اصلی‌ترین عامل نارضایتی کارگران بود که باعث اعتصاب‌های گسترده در سال ۱۳۲۵ و تغییر در سیاست‌های شرکت به سمت تولید انبوه مسکن و برآوردن خواسته آنها شد. البته با ادامه اعتصاب‌ها و همچنین ملی شدن صنعت نفت، فرصت کافی برای اجرای این برنامه‌ها باقی نماند.

**واژه‌های کلیدی:** شرکت نفت انگلیس و ایران، مسکن، مناطق نفت‌خیز، نارضایتی کارگران

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21648.1743

۲. استادیار گروه معماری دانشکده مهندسی دانشگاه شهید چمران اهواز؛ k.rostampour@scu.ac.ir

#### مقدمه

علاوه بر عوامل بیرونی نظیر مسائل سیاسی و نفوذ حزب توده در اتحادیه‌های کارگری، عوامل درونی شامل شرایط کاری و معیشتی نیز نقش عمده‌ای در نارضایتی و در نتیجه اعتصابات کارگران «شرکت نفت انگلیس و ایران»<sup>۱</sup> در ادوار مختلف داشته است؛ که با بهره‌برداری‌های سیاسی به اعتصابات گسترده و در نهایت به ملی شدن صنعت نفت ایران منجر شد. از جمله این عوامل می‌توان به حقوق و دستمزد، حمل و نقل و خدمات بهداشتی، درمانی و رفاهی شرکت اشاره کرد که از آن میان، سیاست‌های تأمین مسکن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. علاوه بر تقاضای مسکن به عنوان تأمین سرپناه و مهم‌ترین محل گذران زندگی انسان، هویت کارگران و خانواده‌های آنها و حتی کارمندان نیز طی سالیان مختلف از طریق اقامت در منازل شرکت نفت شکل گرفته بوده است؛ زیرا «سلسله مراتب انعطاف‌ناپذیر محله، خیابان، کوچه و مسکن انفرادی، هر فرد در استخدام شرکت را طبق رتبه، سابقه کار، تخصص و حتی هویت قومی او تعیین نموده و به او و خانواده‌اش اسکان می‌داد» (احسانی، ۱۳۷۸: ۲۳) و منزلت و مقام وی را تعیین می‌کرد. در لابه‌لای اسناد، مدارک و مطالعات موجود درباره نیازها و خواسته‌های کارگران شرکت نفت در اعتصابات مهم ادوار مختلف، همواره رد پای مسکن و مسائل مربوط به آن دیده می‌شود. البته این موضوع به‌سان مسئله‌ای موازی در کنار سایر مسائل، مورد توصیف قرار گرفته و اهمیت نقش آن نسبت به مقولات دیگر، تاکنون در پژوهشی مستقل به خوبی تبیین نشده است؛ زیرا به نظر می‌رسد در قیاس با شرایط موجود شغلی و رفاهی در سایر مناطق خوزستان در طول زمان فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران، برای بسیاری از خواسته‌های اعتراضی کارگران همتای مناسب‌تر - حتی هم‌تراز - و قابل توجه شغلی دیگری وجود نداشته و نیز علاوه بر آن، در کوتاه‌مدت و با تصمیمات مقتضی قابل حل بوده است؛ چنان‌که در برخی اعتصابات و یا توافقنامه‌ها، موضوع افزایش دستمزد و یا استفاده کارگران از خدمات بهداشتی و فروشگاه‌های شرکت و غیره به سرعت به اجرا درآمده بود. درحالی‌که مسئله مسکن به عنوان نیاز اولیه انسانی، محتاج برنامه‌ریزی و اقدامات بلندمدت بوده و موجبات اعتراض بیشتر و ادامه‌دارتری را فراهم آورده است. از سوی دیگر، کمیت (ابعاد خانه‌ها، نسبت تعداد مسکن با کارگران شرکت، تعداد کارگران و کارمندان ساکن در منازل شرکت و غیره) و کیفیت (تجهیزات، تأسیسات، مصالح و غیره) مسکن کارکنان در دوره‌های زمانی مختلف و در قیاس با شرایط سکونت سایر مناطق نفت‌خیز در نارضایتی آنها، مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است. بر این اساس، در پژوهش حاضر سعی شده است به این

سوال اساسی پاسخ داده شود که: سیاست‌های تأمین مسکن کارگران ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران، در میان سایر عوامل درونی نارضایتی‌ها در طول سال‌های فعالیت شرکت، دارای چه جایگاهی بوده است؟ براساس فرضیه پژوهش، به نظر می‌رسد علاوه بر عدم تمایل شرکت به تولید انبوه مسکن با توجه به کیفیت (کریسون، ۱۳۸۵)، زمان‌بر بودن فرایند برنامه‌ریزی تا اجرای آن و عدم پاسخگویی به یکی از اساسی‌ترین نیازهای کارگران ایرانی، مسکن را به عامل اصلی و واقعی نارضایتی‌های آنها تبدیل کرد و با وجود تغییری که در رویکرد شرکت برای تأمین فراگیرتر مسکن کارگران و جلب رضایت آنان در سال‌های منتهی به ملی شدن صنعت نفت به چشم می‌خورد، فرصت کافی برای انجام آن وجود نداشته است. همچنین با بررسی اسناد فعالیت بیش از چهل ساله صنعت نفت تحت قیمومیت کامل شرکت نفت انگلیس و ایران، مشاهده می‌شود که موضوع مسکن در طول این دوران به یک اندازه مورد توجه نبوده و از سال‌های میانی، پس از قرارداد الحاقی ۱۹۳۳ تا ملی شدن صنعت نفت، به‌ویژه طی سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹، بر اهمیت آن در نارضایتی کارگران افزوده شده است. اهمیت این سال‌ها از سفرهای متوالی نمایندگان دولت بریتانیا به منطقه، به‌ویژه پس از اعتصاب‌های سراسری سال ۱۳۲۵ و گزارش‌های آنان به هیئت وزیران و توصیه‌های لازم به شرکت نفت که در اسناد بایگانی ملی بریتانیا (TNA)<sup>۱</sup> موجود است، قابل درک می‌باشد. روش پژوهش نوشتار حاضر، به صورت توصیفی-تحلیلی و ابزار اصلی آن منابع کتابخانه‌ای و اسناد موجود در بایگانی‌ها است. در این مقاله، سیاست‌های تأمین مسکن در شرکت نفت انگلیس و ایران به عنوان متغیر مستقل و نارضایتی کارگران ایرانی، متغیر وابسته آن است. بر این اساس، در ابتدا به عوامل نارضایتی کارگران با توجه به پیشینه موضوع پژوهش پرداخته شده و سپس مسئله تأمین مسکن توسط شرکت طی سال‌های ۱۲۸۷ تا ۱۳۳۰ش، در قیاس با سایر عوامل نارضایتی و نیز اوضاع سکونت و زندگی در سایر مناطق خوزستان، با استفاده از منابع موجود و نیز اسناد به دست آمده از بایگانی ملی بریتانیا و شرکت «بریتیش پترولئوم»<sup>۲</sup> بررسی شده است.

### عوامل نارضایتی کارگران شرکت نفت

نارضایتی کارگران تابع اقدامات و رفتارهای شرکت نفت و مقدمه اعتراض و در نهایت اعتصاب‌ها و حتی شورش بوده است. پیشینه این تحولات در چند دسته منابع قابل مرور و بررسی است. دسته اول، منابع نسبتاً پرشماری است که در آن به اقدامات مختلف صنعتی،

---

1. The National Archives  
2. British Petroleum

رفاهی، اجتماعی، معماری، شهرسازی و غیره شرکت طی فعالیتش پرداخته است و در خلال آن می‌توان به عوامل تنش‌زای میان شرکت و کارگران پرداخت. این منابع که به‌طور عمده منابع دست اول می‌باشند، شامل اسناد و مدارک بایگانی شرکت در دانشگاه «وارویک»<sup>۱</sup> و آثار مورخان رسمی شرکت<sup>۲</sup> و مقالات، کتب، گزارش‌ها و سفرنامه‌های مورخان، جامعه‌شناسان، داستان‌نویسان، سیاحان و افراد مهم ایرانی و خارجی با دیدگاه‌های متفاوت متغیر است. از سوی دیگر، برخی از تنش‌های میان کارگران و شرکت، به عنوان بخشی از تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران قابل مطالعه است.

گفتنی است نزدیک‌ترین مطالعات انجام شده با موضوع این پژوهش را می‌توان در آثار نویسندگانی یافت که با استناد به منابع دست اول، به صورت دقیق به اعتصابات کارگری شرکت نفت پرداخته‌اند (بیات، ۱۳۸۴؛ ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵؛ علم و کاشانی، ۱۳۹۵؛ کاشانی و علم، ۱۳۹۶). علم و کاشانی (۱۳۹۵) در پژوهش خود دستمزد کارگران شرکت، تسهیلات شرکتی، مسکن کارگران شرکت نفت و امکانات بهداشتی و درمانی را از مهم‌ترین عوامل تنش‌زای میان کارگران و شرکت دانسته‌اند. ندیم و حبیبی‌نژاد (۱۳۹۵) زمینه‌ها و علل اعتصابات کارگری را در دو دسته صنفی و سیاسی تقسیم‌بندی کردند و بر این باور بودند که در ابتدا بیشتر جنبه صنفی و در سال‌های بعد جنبه سیاسی در آن دخیل بوده است. مقوله مسکن در کنار عواملی چون آب سرد نوشیدنی برای کارگران، بهداشت و درمان، اولویت استخدام هندی‌ها، حقوق و مزایای بیشتر انگلیسی‌ها و زندگی لوکس و نگاه تحقیرآمیز آنها به ایرانیان و غیره، در دسته عوامل صنفی گنجانده شده است. در سایر پژوهش‌ها نیز کم‌وبیش نام همین عوامل به اشکال مختلف به چشم می‌خورد.

گفتنی است در پژوهش حاضر، علل نارضایتی در دو دسته کلی عوامل درونی و بیرونی جای داده شده‌اند. عوامل بیرونی عواملی‌اند که خارج از رابطه شرکت و کارگران و مناطق تحت نفوذ و عمل آنها (چاه‌ها و لوله‌های نفت، پالایشگاه‌ها، مناطق مسکونی و غیره) قرار داشتند، اما این رابطه را تحت تأثیر قرار دادند و گاهی باعث رضایت و یا نارضایتی کارگران از شرایط موجود و یا گسترده‌تر شدن نارضایتی به سمت اعتصاب شده‌اند. تنش‌های میان دولت و شرکت، تحریکات حزب توده و دولت اتحاد جماهیر شوروی، شرایط اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و سکونت‌ی مردم سایر مناطق نفت‌خیز و حتی کشور، در این دسته از عوامل جای می‌گیرند. برای مثال، چنین عنوان شده است که دیکتاتوری و شدت عمل رضاشاه باعث عدم

1. Warwick University

۲. ریچارد فریر (Richard Ferrier) و جان بامبرگ (John Bamberg) که تاریخچه شرکت را در دو جلد به رشته تحریر درآورده‌اند.



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۵۷

بروز اعتصابات به‌ویژه تا سال ۱۳۲۰ بوده (همان، ۱۸۲) و یا کرایه گزاف مسکن در شهرهای نفتی، در نارضایتی از میزان افزایش دستمزدها و حق مسکن مؤثر بوده است (علم و کاشانی، ۱۳۹۵: ۱۶۲).

عوامل درونی عواملی‌اند که در متن رابطه کارگران با شرکت قرار داشته‌اند. این عوامل را نیز می‌توان در دو دسته شغلی (کار) و معیشتی (زندگی) دسته‌بندی کرد. عوامل شغلی ناظر به رابطه مستقیم شخص مستخدم با شرکت نفت بوده است؛ عواملی چون حقوق و دستمزد، اولویت‌های استخدامی، حمل و نقل، قوانین کار، آب یخ، حوادث ناشی از کار، روز تعطیل با احتساب مزد و غیره از آن جمله‌اند. عوامل معیشتی علاوه بر شخص مستخدم، خانواده وی را نیز شامل می‌شده است. تأمین مسکن، خدمات بهداشت و درمان، فروشگاه‌های شرکت، آموزش فرزندان و جیره غذایی، از مهم‌ترین عوامل داخلی معیشتی ایجاد نارضایتی کارگران از شرکت نفت بوده است (جدول شماره ۱). با وجود اهمیت عوامل بیرونی، در این پژوهش نقش سیاست‌های تأمین مسکن در مقایسه با سایر عوامل داخلی مد نظر قرار گرفته است.

جدول شماره ۱. عوامل درونی نارضایتی کارگران ایرانی شرکت نفت

معیشتی	شغلی
بهداشت و درمان	دستمزد
ورزش	حمل و نقل
فروشگاه	قوانین کاری
جیره غذایی	بیمه حوادث
مسکن و غیره	آب یخ و غیره

## ۲. سیاست‌های تأمین مسکن در شرکت نفت انگلیس و ایران

در پنجم خرداد ۱۲۸۷ عملیات اکتشاف نفت در منطقه مسجدسلیمان به نتیجه رسید. بلافاصله در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و پارس<sup>۱</sup> تأسیس شد و فهرستی از ضروری‌ترین امور پس از کشف نفت را تهیه کردند که از این قرار بود: «تهیه وسایل فنی مدرن، وسایط نقلیه موتوری، استخدام کارکنان جدید، تکمیل کادر فنی، تهیه و به کار انداختن اولین کارخانه مولد برق، طرح‌ریزی نخستین سیستم خطوط اجتماعی، مذاکره و عقد قرارداد با شیخ محمدره در جهت جزیره آبادان برای ایجاد پالایشگاه و کشیدن جاده‌ای مناسب از «درخزینه» به مسجدسلیمان و همچنین انتخاب محل مناسب در مسجدسلیمان برای ایجاد و ساختمان اولین دهکده به منظور

1. Anglo Persian Oil Company

سکونت در آن» (بیوگرافی رینولدز نخستین کاشف نفت ایران، ۱۳۵۱: ۷۷۱). سرعت این عملیات به حدی بود که «تا سال ۱۹۱۱، خط لوله‌ای به طول ۱۳۰ مایل از چاه‌های این تپه‌ها [مسجدسلیمان] تا جزیره آبادان در کرانه اروندرود کشیده شد» (کرینسون، ۱۳۸۵: ۹۶). گفتنی است در خلال این موضوعات، دو مورد اساسی در اولویت‌ها و به موازات هم به چشم می‌خورد: نیروی انسانی و اسکان آنها. نیروی انسانی ماهر از بریتانیا وارد ایران می‌شد. نیروی نیمه‌ماهر نیز از کشوری چون هندوستان تأمین می‌شد و سهم افراد بومی منطقه حضور در کارهای کارگری بسیار ساده بود که حتی در سال‌های ابتدایی، شرکت سعی در اجتناب از آن و تأمین نیرو از کشورهای اطراف داشت (Ferrier, 1982: 154)؛ زیرا اگر این کارگران به شیوه استخدام خود اعتراض می‌کردند، به سهولت به خدمت آنها خاتمه می‌دادند و آنها را روانه کشورهای خود می‌کردند (ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۶۶). البته ورود این نیروها مستلزم تعبیه مکانی برای استقرار آنها نیز بود؛ به همین دلیل از این زمان تا پایان تسلط شرکت نفت انگلیس و ایران بر صنعت نفت ایران در سال ۱۳۳۰، مسئله تأمین مسکن همواره به عنوان سخت‌ترین مسئله رفاهی شرکت به حساب می‌آمده است (Bamberg, 1994: 99). البته این مسئله در طول سال‌های مختلف به یک سان بروز نکرده بود و به تبع آن برخورد شرکت نیز متفاوت بوده است. با نگاهی کوتاه به این دوران می‌توان دو بازه زمانی مشخص را ترسیم کرد؛ اولی از سال ۱۲۸۷ تا ۱۳۱۲ش و دیگری از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۰ش. بر این اساس، در ادامه به بررسی کمی و کیفی مسکن شرکت در این دو دوره زمانی پرداخته شده است.

#### دوره اول. از سال ۱۲۸۷ تا ۱۳۱۲ش / ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۳م.

درواقع، این سال‌ها زمان شکل‌گیری اولیه فعالیت‌های شرکت نفت در ایران بود که از سال ۱۲۸۷ش، یعنی زمان اکتشاف نفت آغاز شد و تا سال ۱۳۱۲ش، یعنی زمان لغو و اصلاح قرارداد داریسی ادامه یافت. فریر (۱۹۸۲) در جلد اول کتاب *تاریخچه شرکت بریتیش پترولئوم*، با تعریف آغاز این دوره از زمان قرارداد داریسی، آن را «سال‌های توسعه»<sup>۱</sup> نامیده است؛ که دقیقاً در برگیرنده همین دوره زمانی است (۱۹۰۱-۱۹۳۲). همچنین با توجه به تغییر نام شرکت از «انگلیس و پارس» به «انگلیس و ایران» در سال ۱۳۱۴، می‌توان آن را «سال‌های انگلیس و پارس» نیز نامید. در این بحبوحه و با توجه به ضعف دولت مرکزی در اواخر قاجاریه، بریتانیایی‌ها با فراغ بال و کاملاً به دور از اتفاقات پایتخت، در خوزستان با خوانین بختیاری و شیوخ عرب که با استفاده از همین ضعف سعی در بسط سلطه خود در منطقه داشتند، به تعامل

پرداختند و به سرعت اقدامات فنی و عمرانی خود را گسترش دادند و دو شهر مهم را پایه‌گذاری کردند که طی این سالیان به عنوان تنها مناطق شرکتی حضور داشته‌اند. یکی، مسجدسلیمان که تقریباً تا بیست سال تنها مرکز استخراج نفت بود و دیگری آبادان که به عنوان مرکز پالایش و صدور نفت شناخته می‌شد.



شکل ۱. بنگله شماره ۱ هفتکل      شکل ۲. نمای داخلی خانه دکتر یانگ در سال ۱۳۰۵

منبع: بایگانی شرکت بریتیش پترولئوم

منبع: بایگانی شرکت بریتیش پترولئوم

شهرکی که قرار بود در منطقه مسجدسلیمان ساخته شود، با احداث خانه دکتر یانگ آغاز شد (قاسمی و محمدی، ۱۳۹۶) و پس از آن هسته اولیه مسجدسلیمان با ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر سکنه و مساحتی در حدود یک کیلومتر مربع نهاده شد که تا سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش. رشد سریعی را تجربه کرد. «خسروخان بختیاری» در خاطرات سفر خود به مسجدسلیمان از حدود سال ۱۳۰۰ش. چنین آورده است: «در مسجدسلیمان انگلیسی‌ها چندین عمارت ساخته‌اند» (بختیاری، ۱۳۵۶: ۶۳). بریتانیایی‌ها با اطمینان از اقامت طولانی در این منطقه، سعی در ایجاد رفاه خود و خانواده‌هایشان داشتند؛ به همین دلیل با نسخه‌برداری از بنگله‌ها<sup>۱</sup> که در مستعمرات رواج داشت، دست به ساخت‌وساز خانه‌های مجلل زدند (شکل ۱). درون این خانه‌ها و اثاثیه آنها کاملاً براساس شکل زندگی بریتانیایی‌ها استوار بود و تنها به واسطه گرمای طاقت‌فرسای محیط، لوازم خنک‌کننده در آنها تعبیه می‌شد. در تصویری که از سال ۱۳۰۵ از خانه «دکتر یانگ» در مسجدسلیمان موجود است، بخشی از دکوراسیون داخلی و حال و هوای کلی درون بنگله‌های بریتانیایی به نمایش درآمده است (شکل ۲). دسته دوم، مسکن‌هایی بودند که بیشتر نام سرپناه براننده آنهاست. یک نوع مسکن بسیار ابتدایی و بدون هرگونه امکانات که به تعداد کمی از کارگران ایرانی ساکن در مسجدسلیمان تعلق می‌گرفت (شکل ۳). این ساختمان‌ها «با سبک و سیاق معماری متداول آن زمان خوزستان، دارای دیوارهای بسیار بلند و قطور از سنگ لاشه و ملات گل یا مخلوطی از خاک و گچ بود. در مواردی که دهنه دیوارها به یکدیگر

نزدیک بود، از سقف طاق ضربی استفاده می‌شد و در غیر این صورت با قرار دادن لوله‌های فولادی قطور با فواصل معینی بر روی دیوارها و چیدن ورق‌های موج‌دار فلزی روی آنها، نسبت به ایجاد سقف ساختمان اقدام می‌شد» (علم و ببادی، ۱۳۹۴: ۳۹). البته از این دوره اطلاعات جامعی در دسترس نیست، اما با «تولید بالای نفت در اواخر سال‌های جنگ [جهانی] اول و تأسیسات لازم برای آن، از قبیل نیروگاه برق، تلمبه‌خانه و تأسیسات آب، تأسیسات مهندسی، پالایشگاه‌های مهندسی و غیره نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۲۰م (حدود ۱۳۰۰ش) می‌بایست شرکت شهری تمام‌عیار شکل گرفته باشد» (اطهاری، ۱۳۷۰: ۶۶)؛ حال آنکه به نظر نمی‌رسد این شهرک به دلیل پراکندگی اماکن عملیاتی و چاه‌های نفت، دارای شکل چندان منسجمی بوده باشد.



شکل ۳. خانه‌های کارگری در مسجدسلیمان

منبع: شرکت نفت مسجدسلیمان

درباره آبادان اطلاعات بیشتری در دسترس است. بلافاصله عملیات ساخت پالایشگاه آغاز شد و محوطه‌ای متصل به آن در ضلع جنوب غربی، برای ساخت خانه‌های ویلایی اختصاص یافت. این منطقه، هسته اولیه شکل‌گیری مناطق مسکونی آبادان جدید است که اولین ساختمان ویلایی آن در حدود سال ۱۹۱۰ شکل گرفت (کرینسون، ۱۳۸۵: ۹۶). این ویلا ساختمانی آجری و با سبک محلی و سقفی از حصیر و چنندل بود؛ سقفی با تیرهای چوبی نازک نزدیک به هم که بر روی آن حصیرهای بافته از برگ نخل می‌انداختند و رویشان را گل می‌گرفتند. چند سال بعد، این ساختمان تخریب و ویلای شماره ۱ جایگزین شد. در آن منطقه، بنگله‌های دو طبقه دیگری نیز ساخته شد که به مدیران ارشد شرکت نفت اختصاص داشت (شکل ۴).

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۶۱

همچنین در سال ۱۹۲۳ خوابگاه‌هایی برای اقامت کارمندان مجرد ساخته شد (همان). محمدتقی بهار که در سال ۱۳۰۶ همراه با عده‌ای از وزرا و نمایندگان مجلس، به دعوت شرکت نفت و ترغیب رضاشاه، برای بازدید از مؤسسات نفت به آبادان و مسجدسلیمان سفر کرده بود، این چنین آورده است:

قریه ویران آبادان که بد ضرب المثل این زمان شهریش پر قصر و خیابان کرده‌اند (عباسی شهنی، ۱۳۷۵:۱۴۲)

اوضاع کارگران ایرانی شرکت نیز تفاوت چندانی با مسجدسلیمان نداشت. کارگران در چادر زندگی می‌کردند و یا در خانه‌های کوچک گلینی ساکن بودند که در جنوب شرقی پالایشگاه مثل سربازخانه ردیف شده بودند و محوطه آنها به «کولی‌لاین‌ها»<sup>۱</sup> معروف بود (همان، ۹۶). منوچهر فرمانفرمایان در این دوره مقایسه‌ای میان مناطق کارگری و بریتانیایی‌ها انجام داده و از واژه «کاغذآباد» استفاده کرده است که «هیچ چیزی ندارند. نه یک حمام نه حتی یک درخت و یک فلاسک چای؛ درحالی‌که در سمت انگلیسی گل، استخر و تنیس و باشگاه وجود دارد» (Karimi, 2013: 78). عملیات توسعه شرکت نفت انگلیس و ایران، تا سال ۱۳۱۲ به همین روال ادامه داشت. از میان مهم‌ترین اقدامات می‌توان به کشف دومین میدان نفتی عظیم شرکت در هفتکل در سال ۱۳۰۶ و کشف اولیه میدان گچساران در سال ۱۳۰۷ اشاره کرد که دامنه سکونت مناطق نفت‌خیز را گسترده‌تر کرده بود. البته این مناطق بیشتر نام اقامتگاه را با خود یدک می‌کشیدند و مفهومی به نام شهرسازی به تازگی در حال پا گرفتن بود.



شکل ۴. بنگله شماره ۳ آبادان

منبع: بایگانی شخصی آقای رضا شیخزاده

دوره دوم. از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۰ش / ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۰م.

پس از کشمکش‌های فراوان میان دولت ایران و شرکت نفت، سرانجام در ششم آذر ۱۳۱۱ رضاشاه قرارداد داری را یک‌طرفه لغو کرد و پرونده مذاکرات را در درون بخاری انداخت (حشمت‌زاده، ۱۳۸۳: ۹) و پس از مذاکرات طولانی در هفتم خرداد ۱۳۱۲ قرارداد جدیدی جایگزین آن شد که علاوه بر آنکه عایدی بیشتری از فروش نفت را نصیب ایران می‌کرد، تعهدات جدیدی نسبت به نیروی کار ایرانی شرکت، به‌ویژه در امر مسکن (ماده ۱۷) را نیز موجب می‌شد. برخلاف بی‌میلی شرکت نسبت به سرمایه‌گذاری در طرح‌های مسکن، از یک سو به علت قرارداد جدید و از سوی دیگر، به سبب افزایش حجم عملیات و نیز توسعه مناطق نفت‌خیز، در این دوره ساخت مسکن رونق بیشتری پیدا کرد؛ تا جایی که در یک دوره پنج‌ساله از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹م/۱۳۱۳ تا ۱۳۱۸ش، حدود ۴۵۰۰ واحد مسکونی از سوی شرکت نفت ساخته شد (Ferrier, 1982: 103). همچنین از حالت طراحی تک‌واحد‌های مسکونی بزرگ برای مدیران ارشد، توجه به مسائل طراحی شهری و نگرش برنامه‌ریزی منطقه‌ای خارج شد که به طراحی و ساخت اولین مجموعه‌های مسکونی مدرن در ایران منجر شد. البته طراحی و برنامه‌ریزی در این وسعت، به طراحان حرفه‌ای نیاز داشت که از این زمان به بعد پای طراحان حرفه‌ای به ایران و به‌ویژه آبادان باز شد.

مسئله مهم دیگر، ورود آخرین دستاوردهای فناوری و همچنین ایده‌های نوگرایانه همراه با این طراحان بود که امکان اجرای آنها در بریتانیا وجود نداشت و بهترین محل آزمایش آنها، در مستعمرات و مناطقی چون ایران بود. برای مثال، نظریه «باغ‌شهر»ها تا سال ۱۹۳۰ به صورت الگوی طراحی شهری درآمد که جهانیان آن را پذیرفته بودند (کرینسون، ۱۳۸۵: ۱۰۳) و در زمان کوتاهی در طراحی شهر آبادان به اجرا گذاشته شد. بر این اساس، در سال ۱۳۱۳ محله «بوارده» در آبادان به عنوان یکی از موفق‌ترین پروژه‌های مسکونی ایران توسط «جیمز مالیسون ویلسون»<sup>۱</sup> معمار رسمی شرکت طراحی شد (شکل ۵). این پروژه به ایرانی‌های تحصیل‌کرده در بریتانیا نیز اختصاص داشت (Karimi, 2013: 81). علاوه بر آن، محله «بریم» نیز توسعه یافت و در این زمان «بریم به الماس تمامی محلات مسکونی در ایران تبدیل شده بود» (Karimi, 2009: 87). در این محله نیز همانند بوارده با تشکیل سایت‌های دایره‌ای، مثلثی و مربعی، خانه‌هایی در گونه‌های متفاوت طراحی شد. چهار منطقه بهمنشیر، فرح‌آباد، بهار و احمدآباد به کارگران اختصاص داشت که در آنها خانه‌هایی ردیفی<sup>۲</sup> با دیوارهای بلند و حیاط‌های کوچک و دیوار به دیوار یکدیگر - و برعکس بریم و بوارده - در تراکم بسیار کمتر،

1. James Mollison Wilson  
2. Row Houses

در حدود ۳۱ تا ۳۶ واحد در هکتار ساخته شدند (احسانی، ۱۳۷۸: ۲۳).



شکل ۵. تصویر هوایی محله بوارده

منبع: کرینسون، ۱۳۸۵

در سال‌های جنگ جهانی دوم، شرکت نفت با شرایط دوگانه‌ای روبه‌رو شد. از یک سو، افزایش تولید باعث افزایش استخدام کارگران شد و از سوی دیگر، افزایش کارگران باعث افزایش نیاز به مسکن شد که شرکت از تأمین آن عاجز بود؛ به همین دلیل در گزارش‌های نمایندگان دولت انگلیس به کابینه درباره شرایط مناطق نفت‌خیز خوزستان طی سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰، همواره برخلاف خوب و مطلوب توصیف کردن شرایط حقوق و دستمزد و بهداشت و آموزش، مسئله مسکن را مشکل اصلی شرکت نفت بیان می‌کردند (TNA, D7654831 & D7655059 & D7656081). بر همین اساس، شرکت ناچار به اجرای برنامه‌های مفصل‌تری برای تأمین مسکن با پیش‌بینی ساخت هشتصد واحد در سال شد. لذا در سال ۱۹۵۰ درصد توسعه ساخت خانه‌های آجری موسوم به «آرکن»<sup>۱</sup> برآمد که در زیر یک سقف واحد، چند عدد از آنها قابلیت تولید داشت و با سرعت بیشتر و هزینه کمتر ساخته می‌شد (TNA, D7656081) و پیش از آن تعدادی از این خانه‌ها به صورت آزمایشی در شمال غربی احمدآباد ساخته شده بودند (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۲۴۰/۹۴۲)؛ زیرا در این زمان تنها ۵۴۹۸ نفر از مجموع ۳۰۵۲۱ نفر کارکنان ایرانی در آبادان (معادل ۱۸ درصد از کل کارکنان) و حدود تنها ۳۵ درصد از آنها در سایر مناطق نفت‌خیز شامل مسجدسلیمان، هفتکل، لالی و غیره در خانه‌های مسکونی سکونت داشتند که البته بیشتر آنها

---

1. Arcon House

کارمند عالی‌رتبه بودند. همچنین این مشکل، شرکت را بر آن وا می‌داشت تا به‌طور اساسی در اندیشهٔ تعدیل نیروهای مازاد باشد و مذاکرات و اقدامات مفصلی در این راستا انجام دهد (TNA, D7656081).

### ۳. نقش مسکن در نارضایتی کارگران ایرانی شرکت

نارضایتی، حاصل اختلاف وضع موجود با وضع مطلوب است و نارضایتی کارگران ایرانی شرکت، از جمله نارضایتی از موضوع مسکن نیز باید با توجه به تفاوت وضعیت کار و معیشت آنان با اوضاع مطلوب شکل گرفته باشد. برای پی بردن به این تفاوت و دستیابی به هدف پژوهش، لازم است شرایط کار و زندگی کارگران - با تأکید بر موضوع مسکن - با سایر مردم منطقه در خارج از چارچوب شرکت (مقایسهٔ سیستم با محیط) بررسی و سپس اهمیت مسکن در برابر سایر عوامل شغلی و معیشتی کارگران (مقایسهٔ درون‌سیستمی) در طول زمان فعالیت شرکت نفت سنجیده شود. این قیاس نیز با توجه به دو دورهٔ زمانی بررسی شده در بخش پیشین مقاله صورت می‌گیرد.

#### نقش مسکن در نارضایتی‌های دورهٔ اول

با وجود آنکه مسئلهٔ آبادانی خوزستان از میانه‌های پادشاهی ناصرالدین‌شاه مورد توجه قرار گرفته بود و افراد مختلفی را برای بازدید به آنجا گسیل می‌داشت (کاشانی، ۱۳۷۰: ۱۲۹)، در زمان اکتشاف نفت اوضاع چندان مناسبی نداشت. خوزستان در این زمان به جز دو شهر بزرگ دزفول و شوشتر، از تعدادی روستا و مردم عشایری عمدتاً عرب و بختیاری تشکیل می‌شد. البته این دو شهر نیز از عمران چندانی برخوردار نبودند. گفتنی است تا پیش از کشف نفت، اقتصاد خوزستان بر سه محور دامداری، کشاورزی (به‌ویژه نخل‌داری) و تجارت استوار بود (جعفری قنواتی، ۱۳۸۳: ۱۳۰) و سیاست‌گذاری‌های دولت مرکزی بسیار ضعیف و «تنها دغدغه‌شان جمع‌آوری مالیات بیشتر از رعایای تحت حکومتشان بود» (نوذرپور، ۱۳۶۹: ۶۷). در این شرایط و با کشف نفت و اقدامات بریتانیایی‌ها، نیروی کار غیرمتخصص به سمت این مناطق سرازیر شد که بسیاری از آنها حتی با وجود دریافت مزد نیز کار نمی‌کردند (علم و کاشانی، ۱۳۹۵: ۱۶۵). طی این دورهٔ زمانی نیز می‌توان دو بازهٔ زمانی، یعنی ۱۲۸۷ تا تاج‌گذاری رضاخان و همچنین از زمان تاج‌گذاری تا سال ۱۳۱۲ را در نظر گرفت.

تا سال ۱۳۰۳ «شرکت برای عموم کارکنان انگلیسی، خانه‌های مناسب و راحت در آبادان و مناطق [نفت‌خیز] ساخته و وسایل آسایش را کاملاً فراهم کرده بود... ولی برای ایرانیان اعم از کارگر و کارمند معمولی، خانه و مسکنی تا آن تاریخ ساخته نشده بود و آنها مجبور بودند در



کپرهای حصیری، آلونک‌های روستایی و یا در خانه‌هایی که بعضی اشخاص متفرقه ساخته بودند، زندگی کنند» (حسن‌نیا و سلیمی، ۱۳۹۰: ۵۱۶). بیشتر این خانه‌ها به منظور اسکان موقت ساخته شده بودند، ولی برای مدت طولانی مورد استفاده قرار گرفتند (دورتینگ، ۱۳۸۲: ۲۰۰). در این ایام، اوضاع کارگران شرکت با زندگی پیش از استخدام در شرکت چندان تفاوتی نداشت و فقط شغل خود را از شرکت دریافت کرده بودند که اقتصاد صنعتی را جایگزین اقتصاد کشاورزی و دامداری کرد. به‌طور طبیعی اوضاع جدید، نارضایتی چندان را موجب نمی‌شد و تا پیش از سلطنت رضاشاه، تنها اعتصاب سال ۱۲۹۹ توسط کارگران هندی با خواسته‌هایی نظیر افزایش دستمزد، تقلیل ساعت کاری و غیره (ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۶۶) گزارش شده است که کارگران ایرانی در آن نقشی نداشتند. البته این اعتصاب، به ایرانیان آموزش استیفای حقوق خود را داد.

با به قدرت رسیدن رضاشاه در نیمه دوم این دوره، شرایط اندکی متفاوت شد و حکومت مرکزی که تا پیش از آن چندان نفوذ و اقتداری در خوزستان و مناطق نفت‌خیز نداشت، دچار تنش‌هایی با شرکت نفت در توسعه نفوذ خود در این مناطق شد؛ به همین دلیل پس از سال ۱۳۰۳ که نفوذ و قدرت حکومت مرکزی در خوزستان بیشتر شد، کارکنان دیگر حاضر نبودند شرایط خفت‌بار پیشین را تحمل کنند (علم و بابادی، ۱۳۹۴: ۳۸) و از دولت جدید مقتدر خود، در مقابل سیاست‌های تبعیض‌آمیز شرکت انتظار حمایت را داشتند. همه این موارد مقدمات اعتصاب گسترده سال ۱۳۰۸ ش. را فراهم کرد که طی آن علاوه بر ورود جریان‌ها و عوامل سیاسی بیرونی، نقش مسکن نیز به عنوان یکی از عوامل درونی نارضایتی‌ها پس از حقوق و دستمزد، چشمگیر بوده است. البته اقدامات عمرانی -ولو محدود- شرکت نفت با توجه به اوضاع آن ایام ایران، مورد تأیید و الگویی برای اصلاحات رضاشاه بوده است. «سرجان کدمن»<sup>۱</sup> که در مذاکرات اصلاح قرارداد داری، با رضاشاه نشست خصوصی برگزار کرده بود، از قول وی نقل کرده است که: «شخصاً همیشه بر این اعتقاد بوده است که کارهای شرکت نفت در خوزستان باید الگویی باشد برای مردم ایران که از آن تقلید کنند...» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۶: ۷۳). با این حال، شرکت نفت در این دوره هیچ تمایلی به ساخت مسکن انبوه برای کارگران ایرانی خود نداشت و البته فشار چندان از این بابت احساس نمی‌کرد. «در سال‌های آغازین کار شرکت، بیشتر خانه‌ها از آن کارکنان ارشد بود و تأمین مسکن کارگران و حتی کارگران جزء به بازار آزاد و یا شهرداری واگذار می‌شد» (کرینسون، ۱۳۸۵: ۹۹). گویا در ابتدا به علت کم بودن تعداد سکونتگاه مجلل انگلیسی‌ها، حساسیت چندان در میان مردم بومی

---

1. Sir John Cadman

منطقه ایجاد نمی‌شد، اما به نظر می‌رسد در سال‌های پایانی این دوره، دیدن نابرابری‌های شغلی نسبت به کارگران ایرانی و همچنین توسعه اقدامات عمرانی و رفاهی شرکت، نارضایتی آنها را برمی‌انگیخت و به اعتصاب و می‌داشت. با این حال، نقش مسکن در این نارضایتی‌ها چندان برجسته نبوده است.

### نقش مسکن در نارضایتی‌های دوره دوم

در این دوره نیز مناطق غیرشرکتی خوزستان از لحاظ آبادانی تفاوت چندانی با دوره قبل نداشت. اهواز پس از انتخاب به عنوان مرکز استان، تا حدودی توسعه یافت که آن نیز مرهون شرکت نفت بود. از لحاظ اقتصادی نیز تشکیل ادارات دولتی، شهرداری‌ها، راه‌آهن، ارتش و غیره مشاغل جدیدی ایجاد کرد که در مقابل شرکت نفت چندان اهمیت و وسعتی نداشتند. در مقابل، با توسعه عملیات شرکت نفت شهرهای جدیدی در این منطقه سر برآوردند و تکامل پیدا کردند. این شهرها با آنچه که تا آن زمان، نه تنها در خوزستان بلکه در کل کشور وجود داشت، یعنی شهرهای سستی و مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و دامداری، به کلی متفاوت بودند. شهرهایی مدرن با مهندسی اجتماعی و روابط اقتصادی جدید بر مبنای اقتصاد صنعتی که با افزایش مناطق نفت‌خیز در لالی، هفتکل، نفت‌سفید و آغاچاری، بر تعداد آنها افزوده شد. در این مقطع، خانه‌های شرکت حتی خانه‌های کارگری، از خدمات زیربنایی چون آب آشامیدنی، فاضلاب، برق و وسایل سرمایشی بهره‌مند بودند (TNA, D7656081) که در کل کشور بسیار بی‌نظیر بود.

از آنجا که «تأسیس ارتش، تأمین بودجه ارزی مورد نیاز برای ایجاد راه‌آهن، کارخانجات و ساخت ایران نوینی که به عنوان یک ایران مستقل و ملی بتواند در مقابل کمونیست‌ها ایستادگی کند، همگی مستقیماً به ارز نفت وابسته بود» (حشمت‌زاده، ۱۳۸۳: ۹)، رضاشاه به اصلاح قرارداد داری اقدام کرد. در قرارداد جدید موادی در حمایت از کارگران ایرانی و تأمین مسکن آنها گنجانده شد که در عمل، بیشتر به کام کارمندان بریتانیایی و تا حدودی کارمندان ایرانی بود و به همین دلیل تا پایان سلطنت رضاشاه و در خلال جنگ جهانی دوم اعتصاب چندانی گزارش نشده است. در این سال‌ها شرکت با اعتقاد به کیفیت مسکن، به طراحی و ساخت مجموعه‌های مسکونی مبادرت ورزید که شهرهای نفتی را به نگرینی در خوزستان تبدیل ساخت. البته این آرامش به مثابه آتش زیر خاکستر بود که در سال ۱۳۲۵ ش. شعله‌ور شد؛ زیرا برعکس دوره قبل که کم بودن تعداد اقامتگاه‌های بریتانیایی‌ها حساسیتی در میان کارگران ایرانی ایجاد نکرد، توسعه و تجهیز خانه‌ها و محلات مسکونی شرکت نفت بعد از سال ۱۳۱۲ به صورت یک شمشیر دولبه عمل کرد و علاوه بر تمایل بیشتر کارگران به تأمین

مسکن توسط شرکت، باعث رقابت درونی نیز شد؛ بدین معنا که کارگران مناطق در حال توسعه استخراج نفت، همچون آغاچاری، نفت سفید و هفتکل با دیدن شهرهای آبادان و مسجدسلیمان خواهان تحقق این امر در مناطق خود شدند. به ویژه آنکه «در سال‌های جنگ جهانی تولید نفت دوبرابر و تعداد کارگران نیز بیش از دوبرابر شده بود» (TNA, D7654831)؛ به گونه‌ای که در سال ۱۳۲۹ جمعیت شاغل ایرانی در شرکت، تقریباً برابر یک چهارم کل جمعیت شاغل در صنایع ایران بود (شکل ۶) و روند ساخت مسکن در مناطق نفت‌خیز شرکت، تکافوی این افزایش حجم را نمی‌داد. بر این اساس، در مرحله اول اعتصابات سال ۱۳۲۵ که در آغاچاری شکل گرفت، مسکن در کنار افزایش دستمزد به عنوان یکی از خواسته‌های اصلی کارگران مطرح شد. حال آنکه در مرحله دوم اعتصابات که در آبادان اتفاق افتاد، در بیانیه‌ای که از سوی اتحادیه کارگران در مورخ ۲۲ تیر ۱۳۲۵ صادر شد، به‌طور عمده خواسته‌ها سیاسی بودند و در آن اشاره خاصی به مسکن نشده بود (ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

البته نباید از این امر غافل بود که حجم بالای ساخت‌وساز مسکن در آبادان، در مقابل تعداد بسیار زیاد کارگران، اندک به نظر می‌رسید و در همین شهر نیز مسئله درخواست مسکن قابل توجه بود. در اسناد منتشر شده از بایگانی ملی بریتانیا، دو گزارش بازدید نمایندگان دولت به هیئت وزیران در اول اکتبر ۱۹۴۶ (آبان ۱۳۲۵) و ۱۰ آوریل ۱۹۴۷ (فروردین ۱۳۲۶) به چشم می‌خورد که هر دو بازدید در ژوئن (خرداد ۱۳۲۵) و اکتبر (آبان ۱۳۲۵) سال ۱۹۴۶ انجام شده و نشان دهنده به تکاپو افتادن شرکت و دولت انگلیس است.

Working Population	
2. Working population by main industrial groups is divided (roughly) as follows:—	
(a) Manufacturing industry—Governmental and private...	64,000
of which—	
Government sugar refineries ... ..	4,500
Government textile ... ..	8,400
Government tobacco ... ..	2,000
Government chemicals ... ..	2,500
Private textiles ... ..	20,600
Private wool carding ... ..	2,000
Private match factories ... ..	4,000
Other industries (miscellaneous) ... ..	20,000
Anglo-Iranian Oil Co. ... ..	72,500
Government Railways ... ..	17,900
Mines ... ..	4,900
Silos ... ..	1,100
Fisheries ... ..	2,300
Hand looms and carpet weavers (estimated) ... ..	151,000
Grand total ... ..	313,700
(b) Civil service, including teachers, amounts to about 77,000, without including the Ministry of Finance and its subsidiaries, which may have anything from 40,000 to 70,000 personnel, plus the Army, Gendarmerie, Police and Ministry of War, exact figures of which are unknown.	
(c) Agriculture.—About 12 million of the population are directly or indirectly engaged in agriculture.	

شکل ۶. جمعیت شاغل در ایران و سهم کارکنان شرکت نفت انگلیس و ایران در آن

منبع: TNA, D7656081

اولین بازدید در خلال مرحله اول و دوم اعتصابات سال ۱۳۲۵ انجام گرفته است. در ضمیمه این گزارش که در هفت زمینه تهیه شده، ضمن سیاسی دیدن اعتصابات اخیر و بهره‌برداری حزب توده از خواسته‌های کارگران، با خوب و عالی توصیف کردن بسیاری از این زمینه‌ها و کیفیت خوب مسکن موجود، به کمبود هزاران خانه اشاره شده بود که می‌توانست نارضایتی‌ها را بیشتر کند. با این حال، مقوله مسکن در عرض سایر مقوله‌ها قرار گرفته بود. در گزارش دوم که به فاصله تقریبی شش ماه بعد از بازدید اول انجام شده، به خوبی آثار اعتصاب‌ها قابل مشاهده است. در این فاصله زمانی، لایحه قانون کار در دولت قوام و تحت فشار مرحله اول اعتصابات به تصویب رسیده بود (ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۷۲). با این حال در گزارش یاد شده که در نه زمینه تهیه شده بود، ضمن رضایت از همه موارد و اوضاع دستمزد شرکت نسبت به قانون حداقل حقوق مصوب کار، مهم‌ترین بخش به مسکن اختصاص داده شده بود. در بند سوم با عنوان «خانه‌سازی»، با اشاره به برنامه‌های جامع شرکت در ساخت خانه و رضایت از کیفیت آن، زمانی حدود دو سال در آبادان و پنج سال در مناطق نفت‌خیز برای اجرای این طرح پیش‌بینی شده بود. همچنین با توجه به وجود بسیاری از کارگران بدون خانه و نیز افزایش مناطق نفت‌خیز، به صراحت از سیاست تغییرات در خانه‌های موجود و تبدیل آنها از دوخوابه به سه‌خوابه انتقاد شده بود (TNA, D7655059). شرکت نیز در برنامه ساخت مسکن تغییر ایجاد کرده بود و به آن سرعت بخشید که در اسناد موجود درباره درخواست واگذاری زمین به شرکت در مناطق مختلف نفت‌خیز خوزستان - به‌ویژه در سال ۱۳۲۷ - برای ساخت مسکن، این تغییر نگاه به روشنی دیده می‌شود (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۲۳۰/۳۳۵۲۹). همچنین از دولت ایران خواسته شده بود تا در اجرای این برنامه همکاری کند؛ به همین دلیل پس از تشکیل سازمان برنامه و تدوین برنامه عمرانی اول هفت‌ساله در سال ۱۳۲۷، دولت در بودجه خود مبالغی را به ساخت مسکن کارمندان دولتی، به‌ویژه در آبادان اختصاص داد (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۲۴۰/۴۰۰۴). با همه این تلاش‌ها، زمان‌بر بودن آنها باعث تداوم نارضایتی کارگران ایرانی طی سال‌های بعد از ۱۳۲۵ و بهره‌برداری‌های سیاسی حزب توده از این امر شده بود. در گزارشی که توسط وزیر امور خارجه، وزیر کار و خدمات اجتماعی و وزیر سوخت و انرژی بریتانیا پس از بازدید و جمع‌آوری گزارش‌های محلی در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۰ (آذر ۱۳۲۹) و در خلال جنبش ملی شدن نفت، تهیه و به هیئت وزیران ارائه شد، ضمن بهتر توصیف کردن شرایط کاری نسبت به سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم، تنها دلیل نارضایتی‌های جدید در میان سیاست‌های اجتماعی و کاری شرکت، کمبود مسکن برای کارگران ایرانی دانسته شده بود (TNA, D7656081)؛ به

همین دلیل ردّ پای مسکن در اعتصاب‌های سال ۱۳۳۰ نیز به چشم می‌خورد. «علت اعتصاب این بود که شرکت نفت برای برخی از کارگران خود در بندر معشور خانه‌هایی ساخته و تحویل آنها داده بود و می‌خواست فوق‌العاده‌ای که در سابق به کارگران بی‌خانه می‌داد را قطع نماید» (ندیم و حبیبی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۷۹). در اعتصاب‌های مسجدسلیمان نیز وضع مسکن و سرویس‌های حمل‌ونقل مطرح بود (کاشانی و علم، ۱۳۹۶: ۱۲). با این حال، شرکت نفت که وادار به تمکین از خواسته کارگران شده بود، موفق به اجرای کامل برنامه‌های ساخت مسکن خود، به‌ویژه در مناطق نفت‌خیز نشد و با ملی شدن نفت و خلع ید شرکت نفت انگلیس و ایران، یکه‌تازی انگلیسی‌ها در منابع نفت ایران به پایان رسید.

### نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تبیین نقش مسئله مسکن نسبت به سایر عوامل درونی در ایجاد نارضایتی میان کارگران ایرانی در طول فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران به عنوان حاکم منابع نفتی ایران بوده است. در این راستا، ضمن بررسی مسئله تأمین مسکن در شرکت نفت، به اعتراض‌ها و اعتصاب‌های شکل گرفته حاصل از آن در طول این دوره پرداخته شد که براساس اصلاح قرارداد داری در سال ۱۹۳۳، به دو دوره زمانی مشخص قابل تفکیک است. در دوره اول (۱۲۸۷-۱۳۱۲ش) مسکن شرکتی فقط به کارکنان بریتانیایی به منظور تأمین رفاه آنها اختصاص داشت و سهم بخش قلیلی از کارگران ایرانی، نوعی سرپناه بسیار ساده بود. با این حال، شرایط زندگی ابتدایی گذشته کارگران و انتظار صرفاً شغلی آنها از شرکت، شرایط زندگی سایر مردم منطقه و کشور، وسعت کم مناطق عملیاتی و نیز فضاهای مسکونی ساخته شده توسط شرکت و غیره باعث شده بود تا کارگران ایرانی حساسیت چندانی نسبت به موضوع مسکن نداشته باشند. البته پس از به قدرت رسیدن رضاشاه و همچنین نفوذ حزب توده در میان تشکل‌های کارگری، شرایط تا حدودی تغییر کرد و به شکل اعتصاب‌های سال ۱۳۰۸ ظاهر شد. البته در این دوره، مسکن نقش پررنگی در میان علل نارضایتی کارگران ایرانی - از جمله اصلاح حقوق و دستمزد - نداشته است.

با اصلاح قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ش. و همچنین گسترش مناطق نفت‌خیز، شرکت اقدام به طرح و اجرای برنامه‌های گسترده ساخت مسکن در آبادان و مناطق نفت‌خیز کرد که به‌ویژه تا پایان سلطنت رضاشاه این مناطق را به شهرهایی برجسته در کل کشور تبدیل کرد و در این سال‌ها اعتراضی را موجب نشد، اما با آغاز جنگ جهانی دوم و افزایش تولید نفت، تعداد کارگران به سرعت افزایش یافت و در کنار رکود برنامه‌های رفاهی و عمرانی شرکت،

مسئله مسکن به یک عامل نارضایتی مهم تبدیل شد و در اعتصاب‌های گسترده سال ۱۳۲۵ نقش مهمی ایفا کرد. دولت بریتانیا و شرکت نفت نیز با احساس خطر از شرایط به وجود آمده، با تغییر در رویکرد خود مبنی بر ساخت مسکن باکیفیت، برنامه‌های گسترده‌ای را به منظور تأمین کمی مسکن کارگران در پیش گرفتند و سایر عوامل نارضایتی را مردود شمردند، اما پس از مدت کوتاهی مواجهه دولت بریتانیا و شرکت نفت با مسئله کمبود زمان برای ساخت تعداد بسیار زیاد خانه‌های مورد نظر که در این دوره زمانی به اصلی‌ترین و واقعی‌ترین عامل درونی نارضایتی‌های کارگران تبدیل شد و به وسیله عوامل بیرونی سیاسی تشدید شده بود، سرانجام به اعتصابات اوایل سال ۱۳۳۰ و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران منتهی شد.

### منابع و مأخذ

- احسانی، کاوه (پاییز ۱۳۷۸)، «تجدد و مهندسی اجتماعی در شرکت- شهرک‌های خوزستان: نگاهی به تجربه آبادان و مسجد سلیمان»، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۵، صص ۹-۴۶.
- اطهری، کمال (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، «مسجد سلیمان شرکت شهری مدنیت یافته»، اطلاعات سیاسی/اقتصادی، شماره ۴۷ و ۴۸، صص ۶۵-۶۹.
- بختیاری، خسروخان (مهر ۱۳۵۶)، «خاطرات سردار ظفر»، مجله وحید، شماره ۲۱۷، صص ۵۸-۶۰.
- بیات، کاوه (آذر ۱۳۸۴)، «در کنار یا بر کنار از کارگران ایران: (آبادان، اردیبهشت ۱۳۰۸)»، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۴، صص ۶۹-۸۶.
- «بیوگرافی رینولدز نخستین کاشف نفت ایران» (۱۳۵۱)، ترجمه باقر علوی، مجله وحید، شماره ۱۰۶، صص ۷۶۶-۷۷۹.
- جعفری قنواتی، محمد (۱۳۸۳)، «نفت و بازتاب آن در آثار داستان‌نویسان خوزستانی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۹، صص ۱۲۷-۱۴۷.
- حسن‌نیا، محمد و هدی سلیمی (پاییز ۱۳۹۰)، «اوضاع مناطق نفت‌خیز ایران پس از کشف نفت و تشکیل شرکت نفت ایران و انگلیس»، پیام بهارستان، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۵۰۵-۵۵۴.
- حشمت‌زاده، محمدباقر (اسفند ۱۳۸۳)، «آرزوهای داری طعم کنسرسیوم»، مجله زمانه، سال سوم، شماره ۳۰، صص ۳-۲۱.
- دورتینگ، پولین لاواین (۱۳۸۲)، «شهرک‌های شرکت نفت انگلیس و ایران در خوزستان؛ مطالعه‌ای درباره تاریخ شهرک‌نشینی (۱۹۵۱-۱۹۰۸)»، ترجمه بشیر یاقمورلی، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۵، صص ۱۹۹-۲۰۶.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: سند شماره ۲۳۰/۳۳۵۲۹.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: سند شماره ۲۴۰/۹۴۲.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: سند شماره ۲۴۰/۴۰۰۴.

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۷۱

- شیخ الاسلامی، جواد (فروردین تا خرداد ۱۳۶۶)، «دیدارها و یادگارها: خاطرات سر جان کدمن و داستان تجدید امتیاز نفت جنوب»، فصلنامه آینه، سال سیزدهم، شماره ۱ تا ۳، صص ۶۳-۸۲.
- عباسی شهنی، دانش (۱۳۷۵)، تاریخ مسجد سلیمان (از روزگاران باستان تا امروز)، تهران: انتشارات هیرمند.
- علم، محمدرضا و عصمت بابادی (بهار ۱۳۹۴)، «تأثیر اقدامات شرکت نفت انگلیس و ایران در ساختار اقتصادی، عمرانی و فرهنگی اهواز»، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره ۹۷، صص ۲۸-۵۰.
- علم، محمدرضا و سکینه کاشانی (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، «بررسی عملکرد شرکت نفت انگلیس و ایران در مقابل نیروی کار بومی (از ابتدا تا ملی شدن نفت)»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۸، صص ۱۶۳-۱۸۰.
- قاسمی، ایرج و محمدعلی محمدی (۱۳۹۶)، تحولات اجتماعی شهرهای نفتی: تاریخ یکصدساله مناطق نفت‌خیز جنوب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- کاشانی، سکینه و محمدرضا علم (پاییز و زمستان ۱۳۹۶)، «زمینه‌های شکل‌گیری اعتصابات کارگران نفت در خوزستان (۱۳۳۰-۱۳۲۹)»، فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، دوره ۶، شماره اول (پیاپی ۱۱)، صص ۱۱-۲۴.
- کاشانی، میرزا تقی‌خان (۱۳۷۰)، «گنج شایگان (گزارش سفر خوزستان)»، به اهتمام جمشید مظاهری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۳، صص ۱۲۷-۲۰۶.
- کرینسون، مارک (زمستان ۱۳۸۵)، «آبادان: شهرسازی و معماری تحت مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران»، ترجمه فرزین فردانش، فصلنامه گلستان هنر، شماره ۶، صص ۹۵-۱۰۷.
- ندیم، مصطفی و رضا حبیبی‌نژاد (زمستان ۱۳۹۵)، «روند شکل‌گیری اعتصابات کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۶، شماره ۳۲ (پیاپی ۱۲۲)، صص ۱۵۹-۱۸۶.
- نوذرپور، علی (پاییز ۱۳۶۹)، «بررسی سازمان قدرت جامعه عشایری عرب استان خوزستان»، فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی، شماره ۵، صص ۵۶-۶۱.

- Bamberg, J.H. (1994). The history of British Petroleum Company-Vol.2- The Anglo Iranian years 1928- 1954, Cambridge: Cambridge University Press
- Ferrier, R. (1982). The history of British Petroleum Company-Vol.1- The Developing years 1901- 1932, Cambridge: Cambridge University Press
- Karimi, P.(2009). Transitions in Domestic Architecture and Home Culture in Twentieth Century in Iran, Ph.D Thesis in Architecture, Massachusetts Institute of Technology
- Karimi, P.(2013). Domesticity and Consumer Culture in Iran: Interior Revolutions of the Modern Era, New York: Routledge
- TNA. D7654831. Ref: CAB/129/13
- TNA. D7655059. Ref: CAB/129/18
- TNA. D7656081. Ref: CAB/129/42

**List of sources with English handwriting**

- 'Abbāsī Shihni, Dānish. (1995). Tārīkhi Masjid Suliyman, Tihran: Intisharati Hirad.
- Alam, Mohammad Reza and Esmat Babadi. (2015). "The Effects of Anglo-Iranian Oil Company Activities on Economy, Development and Culture of Ahwaz", GANJINE-YE ASNAD (28-51), Issue97, Sazmani Asnad wa Kitabkhanihi Milliyi Jumhuriyi Islamiyi Iran.
- 'Alam, Muhammad Ridā wa Kāshāni, Sakānih. (2016). "Studying on the Function of Anglo-Iranian Oil Company against Indigenous Labor", Journal of Historical Research (163-180), Issue18 Sistan wa Baluchistan University.
- Athari, Kamal. (1991). "Masjid Suliyman Shirkati Shahrīy Madaniyat Yafitih", Ittilati Siyasi Iqtisadi (65-69), Shumarihi 47 wa 48, Murdad wa Shahrivar 1991, Tihran: Mu'assisihi Ittilati.
- Bakhtiyari, Khusru Khan. (1977). "Khatirati Sardar Zafar", Majalliyi Wahid (62-65), Shumarihi 219 wa 220, Tihran.
- Bayat, Kawih. (2005). "Dar Kinar ya Barkinar az Kargarani Iran: Abadan Miy 1929, Fašnamihi Guftugu (69-86), Shumarihi 44, Tihran.
- Durtang, Pulin Lawayn. (2003). "Shahrakhayi Shirkati Nafti Ingilis wa Iran dar Khuzistan, Mutalatihi Darbariyi Tārīkhi Shahrak Nishini (1908-1951)", Fašnamihi Tārīkhi Rawabiti Khariji (199-206), Shumarihi 15, Wizarati Umuri Kharijīyī Jumhuriyi Islamiyi Iran.
- Hasaniya, Muhammad wa Salimi, Huda. (2011). "Uwda' Manatiqi Naftkhizi Iran pas az Kashfi Naft wa Tashkili Shirkati Nafti Ingilis wa Iran", Payami Baharistan (505-554), Sali Chaharum, Shumarihi 13, Kitabkhanihi Muzih wa Markazi Asnadi Majlisi Shurayi Islami.
- Hishmatzadih, Muhammad Baqir. (2004). "Arizuhayi Darsi Ta'mi Kunsirsiyum" Majalliyi Zamanih (3-21), Sali Siwwum, Shumarihi 30, Isfand 2004, Tihran: Kanuni Andishihi Jawan.
- Ihsani, Kawih. (1999). "Tajaddud wa Muhandisiyi Ijtimai dar Shirkati Shahrhāyi Khuzistan: Nigahi bih Tajrubiyi Abadan wa Masjid Suliyman", Fašnamihi Guftugu (9-45), Shumarihi 25, Tihran.
- Ja'fari Qanawati, Muhammad. (2004). "Naft wa Baitabi An dar Dastan Niwisanī Khuzistan", Fašnamihi Mutalati Millī (127-150), Shumarihi 19, Tihran: Mu'assisihi Mutalati Millī.
- Kāshāni, Mirza Taqi Khan. (1882). "Guzarishi Safari Khuzistan", bih Himmati Jamshid Mazahiri, Nashriyiyi Danishkadihi Adabiyyat wa 'ulumi Insaniyi Danishgahi Isfahan (127-207), Durīyī Duwwum, Shumarihi 3, Sali 1991, Isfahan.
- Kashani Sakineh, Mohammadreza Alam. (2017). "Causes of Strike of the Oil Workers in Khuzestan (1329-1330)", Journal of Iran Local Histories (9-22), V6, Issue1, Payam Noor university.
- Krinsun, Mark. (2006). "Abadan: Shahr-sazi wa Mi'mari tahti Mudriyati Shirkati Nafti Ingilis wa Iran", Tarjumiyi Farzin Fardanish, Fašnamihi Gulistani Hunar (95-107), Shumarihi 6, Zimistan 2006, Farhangistani Hunari Jumhuriyi Islamiyi Iran.
- Majalliyi Wahid. (Mihir 1972). Majalliyi Bipi: Byugrafiyi Riynuldz Nukhustin Kashifi Nafti Iran, Tarjumiyi Baqir 'alawi, Shumarihi 106 (766-779), Tihran.
- Nadim, Mostafa, Reza Habibinejad. (2017). "Forming Labor Stike Processing in Khouzeestan Oil Zones (From Oil Genesis Till Oil Industry Nationalized Movement)1908-1951", (159-186), Journal of History of Islam and Iran, V26, Issue 32, Tehran, Alzahra University.
- Nudharpur, 'ali. (1980). "Barrasiyi Sazmani Qudrati Jami'iyi 'ashayiriyi 'arabi Khuzistan", Fašnamihi Rushdi. Amuzishi 'ulumi Ijtimai (67-71), Shumarihi 6 wa 7, Tihran: Sazmani Pazhuhish wa Barnamihriziyi Amuzishiyi Wizarati Amuzish wa Parwarish.



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۷۳

- Qāsimī, Īraj. (2008). Tārīkhi Yikṣad Sālihi Manāṭiqi Naftkhīzi Junūb, Rawābiṭi ʿumūmiyi Shirkati Millīyi Manāṭiqi Naftkhīzi Junūb.
- Sāzmāni Asnād wa Kitābkhānihi Millī Īrān: Sanadi Shumārihi 230/33529
- Sāzmāni Asnād wa Kitābkhānihi Millī Īrān: Sanadi Shumārihi 240/942
- Sāzmāni Asnād wa Kitābkhānihi Millī Īrān: Sanadi Shumārihi 240/4004
- Shiykh al-Islāmī, Jawād. (1987). "Dīdārḥā wa Yādīgārḥā: Khāṭirāti Sir Jān Kadman wa Dāstāni Tajdīdi Imṭiyāzi Nafti Junūb", Faṣlnāmihi Āyandih (63-82), Shumārihi 1 tā 3.

**(English)**

- Bamberg, J.H. (1994). The history of British Petroleum Company-Wol.2- The Anglo Iranian years 1928- 1954, Cambridge: Cambridge University Press
- Ferrier, R. (1982). The history of British Petroleum Company-Wol.1- The Deweloping years 1901- 1932, Cambridge: Cambridge University Press
- Karimi, P.(2009). Transitions in Domestic Architecture and Home Culture in Twentieth Century in Iran, Ph.D Thesis in Architecture, Massachussets Institute of Technology
- Karimi, P.(2013). Domesticity and Consumer Culture in Iran: Interior Rewolutions of the Modern Era, New York: Routledge
- TNA. D7654831. Ref: CAB/129/13
- TNA. D7655059. Ref: CAB/129/18
- TNA. D7656081. Ref: CAB/129/42

## The Role of Housing Policies in the Dissatisfaction of Workers of Anglo Iranian Oil Company in Khuzestan Oilfields<sup>1</sup>

Kaveh Rostampour<sup>2</sup>

Received: 2018.09.20

Accepted: 2019.09.01

### Abstract

The issue of housing has always played an important role among the internal factors contributing to the dissatisfaction of the workers of Anglo-Iranian Oil Company (AIOC) and the strikes held by them, because providing housing meant providing a shelter and giving identity to workers and their families. However, the role of housing issue in comparison with other occupational and welfare factors that affected AIOC during its operation has not been studied independently. Therefore, the present study has adopted a descriptive-analytical method and benefited from library-based and archival research to determine the role and importance of housing policies in various periods compared to other factors that resulted in dissatisfaction among the Iranian workers of AIOC. The Results showed that since the discovery of oil in Iran until the amendment of the D'Arcy agreement in 1933, the housing issue had not played any significant role in the dissatisfaction of workers, while it had become the main factor in this regard after 1933, especially after the end of Reza Shah's rule and the rise in the number of the company's workers during the second world war. The strikes held by the workers in 1946 made AIOC to change its policies and move toward mass production and satisfying the needs of its workers, but the company did not have enough time to implement its programs as the strikes continued and the Iranian oil was nationalized.

**Keyword:** Anglo-Iranian Oil Company, Housing, Oilfields, Workers dissatisfaction

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21648.1743

2. Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Engineering, Shahid Chamran University of Ahwaz. Email: [k.rostampour@scu.ac.ir](mailto:k.rostampour@scu.ac.ir)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پیاپی ۱۳۳، پاییز ۱۳۹۸ / صفحات ۷۵-۹۹

## تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی بر پیدایش بحران محیط زیستی در ایران (مطالعه موردی: آلودگی هوا)<sup>۱</sup>

مهدی رفعتی پناه مهرآبادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۳

### چکیده

مفهوم «حفاظت محیط زیست» مفهومی مدرن به حساب می‌آید که با توجه به زادگاهش (غرب)، دارای مبادی و مبانی معرفتی و فکری خاصی است که آن را به مثابه مسئله‌ای اجتماعی و برآمده از جنبش‌های اجتماعی معرفی می‌کند؛ مفهومی که در بطن خود ضمن توجه به احقاق حق گروه‌های به حاشیه رانده شده، در پی القای تفکری کثرت‌گراست که طیف‌های مختلف فکری و سیاسی را در خود جای می‌دهد. این مفهوم، مفهومی برآمده از فرایندهای دموکراتیک است، اما در ایران به دلیل وجود دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی، جریان توسعه به صورت آمرانه و آن هم به گونه‌ای گزینشی، دلبخواهی و کاریکاتوروار پیش رفت. در این پژوهش، پس از بررسی کوتاه زمینه‌های شکل‌گیری مفهوم حفاظت محیط زیست در غرب، ضمن نگاه به ساختار مطلقه و شبه‌مدرن دولت پهلوی، نشان داده شده است که تجلیدسازی آمرانه و گزینشی، از یک سو به اولویت تولید صنعتی و کشاورزی بر حفاظت محیط زیست منجر شد و از سوی دیگر، منع حضور مردم در امر حفاظت از محیط زیست را به دنبال داشت و همین عوامل در کنار عدم توازن در بخش‌های مختلف توسعه، سبب پیدایش مسائل محیط زیستی، از جمله آلودگی هوا شد.

واژه‌های کلیدی: حفاظت محیط زیست، دولت مطلقه و شبه‌مدرن، توسعه، ایران، آلودگی هوا

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.22333.1785

۲. عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت) mahdirafati62@gmail.com

## مقدمه

آنچه که امروزه با عنوان «بحران محیط زیستی» در ایران نامیده می‌شود، مسئله‌ای تاریخی با ریشه‌های مختلف و ناشی از عملکرد ضعیف دولت و ملت در کنش و واکنش آنها نسبت به محیط اطرافشان است. این بحران را می‌توان فرایندی تاریخی به حساب آورد که از نقطه‌ای در گذشته آغاز شده و با طی فرایندی به مرور به بحران تبدیل شده است. پژوهش‌های تاریخی از آن حیث که به ریشه‌ها، نقاط آغازین، چگونگی پیدایش بحران‌ها و به عبارتی به شالوده‌شناسی بحران‌ها و مسائل امروز جامعه توجه دارند، می‌توانند در شناخت بهتر بحران‌های کنونی و چگونگی تبدیل آنها به یک مسئله مهم گام بردارند و در عین حال، با نشان دادن خطرات راهی که گذشتگان با طی آن منجر به پیدایش این بحران‌ها شدند، مانع از حرکت نسل‌های بعدی در همین مسیر شوند.

گفتنی است بحران محیط زیستی دارای ریشه‌های متعدد و گوناگونی است، اما یکی از ریشه‌های آن را باید در رابطه ماهیت مطلقه و شبه‌مدرن دولت پهلوی با جریان تجدیدسازی آمرانه در ایران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ دانست. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد است تا با نگاهی به ظهور و گسترش مفهوم «حفاظت محیط زیست» در غرب، ضمن بررسی ساختار دولت پهلوی به عنوان دولتی مطلقه و شبه‌مدرن، به بررسی درک سیاست‌گذاران ایرانی عصر پهلوی از مفهوم حفاظت محیط زیست بپردازد و نشان دهد که اصولاً درک سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان ایرانی از مفاهیم توسعه و حفاظت محیط زیست چه بوده است؟ و این درک در پیوند با ماهیت دولت، چگونه به سیاست‌گذاری‌های خاصی در عرصه کنترل آلودگی‌های محیطی به‌ویژه آلودگی هوا به عنوان یکی از مسائل محیط زیستی منجر شد؟ آیا به جز راهی که دولت پهلوی برای سیاست‌های محیط زیستی و رهایی از آلودگی‌های محیطی برگزید، راه دیگری پیش‌پایش قرار داشت؟ و آیا در ایران اجرای آن میسر بود؟

از آنجا که تاریخ محیط زیست در ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است، به سختی می‌توان کتابی را یافت که به مسائل تاریخی این عرصه پرداخته باشد و در بیشتر آثار تألیف شده با موضوع محیط زیست و منابع طبیعی، به جز مطالب تکراری که آن هم در حد مقدمه ورود به بحث است، نمی‌توان چیز زیادی یافت. همچنین بیشتر آثاری که در مورد منابع طبیعی و محیط زیست ایران نگاشته شده است، یا در حیطه حقوق محیط زیست جای می‌گیرد و یا به مسائل فنی این عرصه، مانند مناطق حفاظت‌شده، جنگل‌ها و مسائل مربوط به آنها، پیشگیری از آلودگی‌ها و غیره توجه داشته‌اند. در زمینه تاریخ محیط زیست و منابع طبیعی ایران، به جز یکی دو اثر، به سختی می‌توان چیز دیگری یافت. شاید مهمترین اثر در این باره اثر «کریم

جوانشیر» با عنوان *تاریخ علوم منابع طبیعی ایران* باشد. البته با توجه به اینکه نویسنده کتاب فقط در عرصه منابع طبیعی و مسائل فنی این حیطه تخصص داشته، طبیعتاً از ارائه روایتی تاریخی بر مبنای روش‌شناسی تاریخی بازمانده است. در مورد آلودگی هوا، به‌طور خاص باید از کتاب *حقوق آلودگی هوا* اثر «علی مشهدی» نام برد. این کتاب یک مطالعه تطبیقی درباره حقوق آلودگی هوا بین ایران و فرانسه است و در ضمن مؤلف با اشاره‌ای کوتاه به شرایط تاریخی ایجاد این مسئله، به توضیح حقوق آلودگی هوا و تحولات آن در ایران از گذشته تا سال ۱۳۷۴ و تصویب قانون «نحوه جلوگیری از آلودگی هوا» پرداخته است. در این کتاب از بُعد حقوق تطبیقی، به مسئله آلودگی هوا نگریسته شده و مؤلف چندان به دنبال دلایل تاریخی آلودگی هوا نبوده است. در کنار این اثر، می‌توان از آثاری چون *آلودگی هوا: راهبردهای ملی، قوانین و مقررات نوشته سعید متصدی* و کتاب *حقوق حفاظت از هوا* تألیف «محسن عبداللهی» نام برد. این دو اثر و کتاب‌های مختلف دیگری که در زمینه آلودگی هوا به چاپ رسیده‌اند، به‌طور عمده ناظر بر بُعد حقوقی این مسئله می‌باشند.

#### حفاظت محیط زیست به مثابه مسئله‌ای اجتماعی در غرب

مفهوم «حفاظت محیط زیست» به عنوان مفهومی مدرن، به مثابه مسئله‌ای اجتماعی است و در پیوند با گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه گروه‌های به حاشیه رانده شده قرار دارد و ناگفته پیداست که این مفهوم به عنوان مفهومی مدرن، یک بخش وارداتی از تمدن جدید به ایران است و چنانچه بخواهیم در مورد چگونگی رویارویی دولت و جامعه ایرانی با مسائل محیط زیستی به درک درستی برسیم، نگاهی به زمینه‌های تاریخی و مبادی فکری و معرفتی ظهور این مفهوم در غرب ضروری است.

با افول فنودالیسم در غرب و کاهش قدرت فئودال‌ها، به مرور از قرن هفده میلادی دولت‌های مطلقه در اروپا سر برآوردند، اما چندان طولی نکشید که به دلیل تحولات گوناگون از جمله ظهور بورژوازی به عنوان طبقه‌ای اجتماعی و اقتصادی، قدرت دولت‌های مطلقه به چالش کشیده شد. بورژوازی با تعریف خود به عنوان طبقه، ضمن اینکه انتزاعی‌تر، غیرشخصی‌تر و غیرمحملی‌تر شد، از آنجا که منافع خود را در خودمختاری بازار می‌دید، توانست مطلقه‌گرایی را به یک مبارزه سیاسی دعوت کند. در کنار این امر، باید به شکل‌گیری اجزائی از بورژوازی اشاره کرد که از روشنفکران، ادیبان و هنرمندان تشکیل می‌شد. این اجزا با سوق دادن برخی از بحث‌های خود به سمت موضوعات سیاسی، خود را به صورت برشی از جامعه مطرح کردند که صلاحیت نقد عملکرد دولت را داشتند (پوجی، ۱۳۷۷: ۱۳۱-۱۳۴).

علاوه بر آن، بورژوازی علیه مفهوم امتیازات و حقوق ویژه مقامات و درباریان تعرض را آغاز کرد و این‌گونه القا کرد که منافع ملی و رفاه عمومی باید راهنمای سیاست‌های داخلی و خارجی دولت باشد. بدین‌سان در پی نهادینه کردن مفهوم جدیدی از «جمهور» برآمد و تلاش کرد چشم‌انداز جدیدی از یک نظام حکومتی مطرح کند که ضمن نهادینه کردن مفهوم جمهور، پاسخگوی نظرات و منافع آحاد جامعه باشد. در این طرح تازه، «قلمرو جمهور» فقط ناظر انتقادی عملکرد دولت نبود، بلکه ابتکار عمل، رهبری و کنترل آن را نیز در دست داشت (همان، ۱۳۶-۱۳۷).

در کنار این تحولات باید به نقش اندیشه‌گرانی -اصحاب قرارداد اجتماعی چون روسو، لاک، هابز، مونتسکیو، جان استوارت میل و غیره- اشاره کرد که طی قرن‌های شانزده تا نوزده میلادی در شکل‌گیری جامعه مدنی در غرب سهم بسزایی داشتند. اصحاب قرارداد اجتماعی با مطرح کردن نظریه قرارداد اجتماعی، حکومت را از آن مردم و براساس یک قرارداد اجتماعی دانستند که بشر برای حفظ آزادی و حقوق خود پدید آورده است. مونتسکیو با طرح بحث تفکیک قوای سه‌گانه، عملاً اقتدارگرایی دولت‌ها را به چالش کشید و در نهایت جان استوارت میل با ارائه نظریه لیبرالی خود، مدعی شد که انسان در انجام هر کاری و بیان هر اعتقادی آزاد است؛ مگر آنکه به آزادی دیگران لطمه وارد کند.

بدین ترتیب، با شکل‌گیری جامعه مدنی و طرح، بسط و عملی شدن مباحثی درباره انواع و اقسام آزادی، تفکیک قوا، تکوین و تکامل دموکراسی، گسترش احزاب، اصناف و اتحادیه‌های کارگری، پیدایش سازمان‌های مردم‌نهاد، افزایش قدرت مطبوعات و نشریات، دیگر در قرن بیستم برای دولت‌ها مقدور نبود که با ایجاد محدودیت حق رأی، گروه‌های مختلف اجتماعی را از روند سیاسی حذف کنند.

جنگ‌های جهانی و به‌ویژه جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در تاریخ غرب، به‌خصوص از جهت شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و از آن جمله جنبش محیط زیستی به شمار می‌رود. پس از این جنگ، به دنبال شکستی که در قدرت دولت‌های غربی به وجود آمده بود، جوامع غربی در ادامه سیر تاریخی مذکور، توانستند خود را بیش از پیش متبلور سازند. جنبش محیط زیستی به عنوان بخشی از این تبلور و به موازات جنبش‌های مختلف اجتماعی، مانند جنبش زنان، سیاهان و رنگین‌پوستان ظهور یافت. نکته قابل تأمل در این ارتباط، تلاقی جنبش محیط زیست با جنبش‌های اجتماعی دیگر و پیدایش گفتمان‌های چندساحتی در این عرصه است. برای نمونه، از پیوند و گفت‌وگوی جنبش محیط‌زیستی و جنبش زنان، گفتمانی جدید به نام «اکوفمینیسم» سربرآورد. اکوفمینیسم به جنبش‌ها و فلسفه‌هایی اشاره دارد که میان محیط

زیست و فمینیسم رابطه برقرار می‌کنند. اکوفمینیسم مدعی است که سلطه مردان بر زنان، بازنما و تشدید کننده غلبه جامعه بر محیط زیست است و این دو معضل با یکدیگر مرتبطند. روابط جنسیتی مردسالارانه در جامعه، با مواجهه مردم‌محورانه با محیط زیست مرتبط است و به همان‌سان که زنان مورد استثمار مردان قرار دارند، محیط زیست توسط همین فرهنگ مردسالارانه استثمار می‌شود. الهیات محیط زیستی، گفتمان دیگری است که در خلال دهه ۱۹۷۰ از گفت‌وگوی الهیات و جنبش محیط زیست پدید آمد. پس از انتشار مقاله «لین وایت»<sup>۱</sup> با عنوان «ریشه‌های تاریخی بحران محیط زیستی» در سال ۱۹۶۷ که به مدل دینی مسیحی-یهودی حمله کرد و دلیل بحران محیط زیستی را نگاه این ادیان به انسان به عنوان جانشین خدا در زمین و اشرف مخلوقات دانست (white, 1967: 1203-1207)، بحث‌های مفصلی درباره رابطه دین به عنوان امری اجتماعی و حفاظت محیط زیست در گرفت که تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد. در کنار گفتمان‌های گفته‌شده، باید از گفتمان عدالت محیط زیستی نیز نام برد. ظهور این گفتمان یکی از نتایج نژادپرستی علیه سیاهان و رنگین‌پوستان و آسیایی که از این امر به آنها وارد می‌شود، به حساب می‌آید. این گفتمان، بر حق مساوی تمامی انسان‌ها در برخورداری از محیط زیست سالم تأکید دارد؛ زیرا براساس تحقیقاتی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ انجام گرفته بود، بیشتر سایت‌های دفن زباله در آمریکا، در کنار محل زندگی سیاهان، رنگین‌پوستان و آسیایی‌ها قرار داشت (Hannigan, 2006: 45-47).

بدین ترتیب، باید گفت که راه یافتن بحث حفاظت محیط زیست به زندگی افراد جامعه در غرب، ناشی از سیر تاریخی این جوامع و از طریق جنبش‌های محیط زیستی بوده است. این جنبش‌ها نه تنها گروه‌های مختلف اجتماعی، از سیاستمداران تا گروه‌های به حاشیه رانده شده را در برمی‌گرفتند، بلکه در شکل‌گیری سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد<sup>۲</sup> نیز نقش بسیار مؤثری داشتند. دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م / ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ش. شاهد انفجار این سازمان‌ها بود؛ به گونه‌ای که برخی از این سازمان‌ها در خلال این دو دهه رشدی بیش از ۲۰۰ درصد داشته‌اند (Prince, 1994: 3-4).

بنابراین سیاست‌های محیط زیستی در غرب، ناشی از فشار جامعه به دولت‌ها و قدرت تحرک اجتماعی جامعه در برابر دولت‌ها بوده است؛ قدرتی که ضمن وادار کردن دولت‌ها به سیاست‌گذاری‌های محیط زیستی، در عمل همراهی جامعه با آنها را نیز به ارمغان آورده است. پس مفهوم حفاظت محیط زیست و سیاست‌گذاری‌های محیط زیستی، مفاهیمی بر مبنای تفکر مرتبط با دموکراسی، قرارداد اجتماعی، تفکیک قوا، به رسمیت شناختن انواع تکثر فکری،

---

1. Lynn White  
2. NGOs

عقیدتی، سیاسی و غیره می‌باشند.

### ساختار دولت پهلوی و تناقض با مبادی فکری و اجتماعی «حفاظت محیط زیست»

ساخت دولت پهلوی به عنوان دولتی مطلقه و شبه‌مدرن، بر شکل‌گیری و بسط نهادهای بوروکراتیک و دیوان‌سالارانه، تمرکز قدرت در دست شاه، سلطه دربار و ارتش مدرن بنا شده بود. این دولت روز به روز ارتش، دربار و نظام اداری را فربه‌تر می‌کرد و تمایل شاه برای تمرکز قدرت از طریق در اختیار گرفتن قوای قانون‌گذاری و قضایی را افزایش می‌داد.<sup>۱</sup> هدف این دولت - به عنوان یک دولت شبه‌مدرن - برقراری نظم، قانون و سیطره بر شئون جامعه از طریق تدوین قوانین، اعمال آن توسط دیوان‌سالاری وابسته که هر روز بزرگ‌تر می‌شد و همچنین نظارت بر اجرای قوانین و سرکوب خاطیان و مخالفان از طریق ارتش و نیروهای امنیتی بود (میراحمدی و جباری نصیر، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

با توجه به اینکه دولت پهلوی به عنوان یک دولت مطلقه و شبه‌مدرن به حساب می‌آمد، در برنامه‌ریزی توسعه‌نگاهی دستوری داشت و بر همین اساس، تمام برنامه‌های عمرانی پنج‌گانه پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ماهیتی دستوری و الزام‌آور داشتند. برنامه‌ریزی‌های توسعه در طول یک قرن اخیر، نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای جهان و به روش‌های مختلفی چون متمرکز و دستوری (قانونی و الزامی)، ارشادی و همچنین شیوه مختلط دستوری-ارشادی به اجرا درآمد (آل یاسین، ۱۳۸۴: ۲۶). گفتنی است در بسیاری از کشورها مانند مالزی، هندوستان، چین و کره جنوبی، این نوع از برنامه‌ریزی همواره با رویکردی ارشادی و یا مختلط به اجرا درآمد، اما در ایران رویکرد دولت نسبت به تدوین و اجرای برنامه‌های عمرانی، همواره دستوری بوده است.

علاوه بر ماهیت دستوری برنامه‌ریزی توسعه، یکی از ویژگی‌های دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی، به کارگیری مدل نهادی سیاست‌گذاری است. از آنجا که یکی از پایه‌های اصلی این دولت، دیوان‌سالاری وابسته بوده، لذا تأسیس سازمان‌ها و نهادهای مختلف برای اعمال سیاست‌های تدوین‌شده، از ویژگی‌های این دولت بوده است. تأسیس سازمان‌های مختلف نه تنها برای دولت امکان بسط سیطره خود بر جامعه و شئون مختلف آن را فراهم می‌کرد، بلکه به دور شدن دولت از جامعه و عدم امکان حضور مردم در اداره امور و شئون مختلف منجر می‌شد. از سوی دیگر، دولت پهلوی از ابزار قانونگذاری به عنوان یکی از بازوان پرتوان خود

۱. برای بحث بیشتر در این باره، ر. ک. به: جانفرانکو پوجی (۱۳۷۷)، تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه، صص ۱۱۰-۱۳۰.



برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌هایش بهره می‌برد. نکته مهم در این باره، قانونگذاری بر مبنای رویکرد تنبیهی ضمانت اجرا است. این دولت برای آنکه بتواند قوانین مورد نظرش را از طریق قوه مجریه به اجرا درآورد، سعی داشت با بهره‌گیری از رویکرد تنبیهی ضمانت اجرا، بیش از آنکه متکی به راهکارهای آموزشی-ارشادی و همچنین اقتصادی-اجتماعی باشد، از راهکارهای انتظامی-انضباطی بهره گیرد.

بنابراین اگر در غرب مفهوم محیط زیست و حفاظت از آن، از طریق جنبش‌های اجتماعی مطرح و به نظام‌های سیاسی تحمیل می‌شد، در ایران ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی و تمرکز قدرت در دست شاه، مانعی در راه ایجاد جنبش‌های اجتماعی چون جنبش محیط زیستی و به تبع آن شکل‌گیری گفتمان‌های این عرصه و مشارکت مردم در امور مختلف جامعه و از جمله مشارکت عمومی در عرصه حفاظت محیط زیست ایجاد کرده بود.

یکی از ریشه‌های پیدایش مسئله آلودگی هوا در ایران امروز و تبدیل آن به بحران، همین ساختار دولت و درک سیاست‌گذاران توسعه از مفاهیمی چون «توسعه» و «حفاظت محیط زیست» است. بر همین اساس، در ادامه به روند تاریخی شکل‌گیری مشکل آلودگی هوا در ایران پیش از انقلاب، با توجه به مطالب سطور پیشین پرداخته می‌شود.

محمدرضاشاه پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ مدعی است که «سیاست استفاده از نفت برای تولید حرارت، روشنایی یا راه بردن خط آهن، سیاست عاقلانه‌ای نبود و نیست» (پهلوی، [بی‌تا]: ۷۰). البته وی پس از انقلاب ۱۳۵۷ و برکناری از حکومت چنین اظهار نظری کرده است، اما در واقع آنچه که طی سلطنتش بر ایران رخ داد، نه براساس و در راستای ادعای فوق و نه مبتنی بر پیامی بوده است که او در روز جهانی محیط زیست صادر کرده بود،<sup>۱</sup> بلکه در عمل الگویی که وی در دوران سلطنتش برای نوسازی و توسعه ایران در نظر گرفته بود، الگویی مبتنی بر برنامه‌ریزی دستوری، با تکیه بر نظام اداری رو به گسترش و متکی به رویکردهای تنبیهی ضمانت اجرا بود؛ الگویی که براساس آن، در انتخاب روش‌های حفاظت از طبیعت و مبارزه با آلودگی، به روش‌هایی اولویت داده می‌شد که **نقصانی در تولیدات صنعتی و کشاورزی به وجود نمی‌آوردند** (برنامه پنجم عمرانی، ۱۳۵۲: ۵۸)؛ به همین دلیل در

---

۱. پیام محمدرضاشاه در روز جهانی حفاظت محیط زیست در ۱۵ خرداد ۱۳۵۳: «مفهوم توسعه نزد ما، قبل از هر چیزی شامل معنا و روح زندگی است. ما زندگی خالی از معنویت و زیبایی طبیعی را نمی‌پسندیم و ملت خویش را که از باستانی‌ترین ایام با طبیعت یگانه بوده و تفکر فلسفی و خلاقیت هنری خود را بر پایه این یگانگی بنا نهاده است، به زندگی در مراکز زشت و آلوده و ناسالم رهنمون نخواهیم شد؛ زیرا اعتقاد داریم که محیط زیست طبیعی زمینه و سرمایه حیاتی محیط زیست انسانی است و کمال و رفاه واقعی جامعه، بی‌وجود محیط زیست ناممکن خواهد بود» (روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۳: ش ۱۴۴۲۵۰، ۱۶).

سیاست‌گذاری توسعه در ایران پهلوی، همواره تقدّم بر تولید کشاورزی و صنعتی بود. این امر سبب شده بود تا دولت توجهی به تأثیراتی که سیاست بخش‌های کشاورزی، صنعتی و انرژی بر محیط زیست می‌گذارند، نداشته باشد.

با این اوصاف، به نظر می‌رسد که محمدرضاشاه نه تنها نسبت به اعتقادش مبنی بر آینده‌نگر بودن در استفاده از انرژی چندان راسخ نبوده، بلکه دقیقاً در مسیری مخالف ادعایش گام برمی‌داشته است. ظهور و شیوع آلودگی هوا در شهرهای بزرگ ایران نتیجه همین امر است.

در ایران، به مرور با افزایش تولید خودرو و تعداد کارخانه‌ها و صنایع، مصرف سوخت‌های فسیلی افزایش یافت. این سوخت‌ها نه تنها در ایران بلکه در تمام نقاط دنیا بیشترین میزان سوخت‌های مصرفی را تشکیل می‌داد و در اوایل دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰، حدود ۹۴ درصد انرژی جهان را تأمین می‌کرد. مصرف داخلی سوخت‌های نفتی در ایران طی سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۵۰/۱۹۵۸-۱۹۷۱، سالانه ۱/۳ درصد افزایش را نشان می‌دهد (مسئله آلودگی هوا و برنامه‌های شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۵۰: ۵-۶). همچنین پیش‌بینی می‌شد مصرف انرژی در ایران با رشد ۱۰/۹ درصد در سال، از معادل ۷/۴ میلیون متر مکعب نفت سفید در سال ۱۳۴۱، به معادل ۳۵ میلیون متر مکعب در سال ۱۳۵۶ افزایش یابد (برنامه پنجم عمرانی، ۱۳۵۱: ۱۶۷).

توسعه اقتصادی ایران طی سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۵۱، نه تنها با افزایش مصرف انرژی همراه بود، بلکه دگرگونی‌هایی را نیز در ترکیب مصرف انواع انرژی پدید آورد؛ به همین دلیل مصرف انرژی‌های تجارتي (نفت، گاز طبیعی، زغال‌سنگ و برق آبی) در دهه مذکور، به‌طور متوسط سالانه ۱/۷ درصد رشد داشت. درحالی‌که مصرف انرژی‌های غیرتجارتی (چوب، زغال چوب و فضولات دامی) سالانه ۹٪ کاهش یافته بود. سهم مصرف انرژی‌های تجارتي از ۷۸/۸ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۹۶/۷ درصد در سال ۱۳۵۱ رسیده بود. این در حالیست که سهم مصرف انرژی‌های غیرتجارتی از ۲۱/۲ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۳/۳ درصد در سال ۱۳۵۱ کاهش یافت. بر این اساس، طی برنامه‌های عمرانی سوم (۱۳۴۲-۱۳۴۶) و به‌ویژه چهارم (۱۳۴۶-۱۳۵۱)، مصرف انرژی در ایران از رشد قابل ملاحظه‌ای به میزان ۱/۴ درصد در سال برخوردار بود و از معادل ۱۰/۶ میلیون متر مکعب نفت سفید در سال ۱۳۴۶ به معادل ۱۸/۱ میلیون متر مکعب در سال ۱۳۵۱ افزایش یافت. همچنین مصرف انرژی‌های تجارتي در دوره برنامه چهارم نزدیک به ۱۳ درصد در سال بود؛ درحالی‌که مصرف انرژی‌های غیرتجارتی به‌طور متوسط سالی ۹ درصد کاهش یافته بود. آمارها نشان می‌دهد که در سال آغازین برنامه چهارم (۱۳۴۶) و سال پایانی این برنامه (۱۳۵۱)، سهم مصرف انرژی‌های تجارتي به ترتیب ۹۰/۷ و

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۸۳

۹۶/۷ درصد کل مصرف و سهم انرژی‌های غیرتجارتی به ترتیب ۹/۳ و ۳/۳ درصد کل مصرف بوده است (همان، ۱۶۸).

این امر نشان‌دهنده دو واقعیت تقریباً متضاد است. از یک سو، کاهش مصرف انرژی‌های غیرتجارتی نشان از موفقیت برخی سیاست‌های محیط زیستی دولت، به‌ویژه در عرصه کاهش مصرف سوخت‌های حاصل از درختان و جنگل‌ها مانند هیزم و زغال دارد و از سوی دیگر، هشدار مبنی بر ایجاد مشکل جدیدی در عرصه محیط زیست است؛ مشکلی به نام آلودگی هوا. به عبارت دیگر، با افزایش جمعیت و تعداد کارخانه‌ها و خودروهای تولیدی، میزان مصرف سوخت‌های تجارتی که بیشتر آنها زغال‌سنگ، بنزین و گازوئیل بودند، افزایش می‌یافت و به دنبال آن، روز به روز بر میزان آلودگی هوا اضافه می‌شد.

مصرف انواع انرژی‌های اولیه و میزان رشد (افزایش یا کاهش) طی سه برنامه عمرانی سوم، چهارم و پیش‌بینی برنامه پنجم (همان، ۱۷۳)

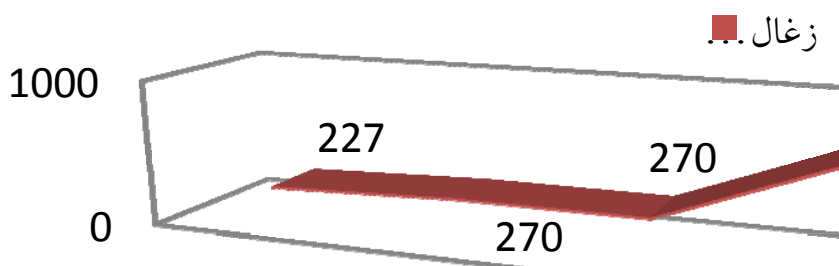
نوع	واحد	۱۳۴۱	۱۳۴۶	۱۳۵۱	۱۳۵۶
نفت	هزار متر مکعب	۴۳۲۱	۷۳۹۵	۱۲۵۸۴	۲۱۹۱۲
گاز طبیعی	میلیون متر مکعب	۱۰۵۰	۱۳۶۶	۳۰۰۰	۸۸۰۰
زغال‌سنگ	هزار تن	۲۲۷	۲۷۰	۲۷۰	۷۸۳
انرژی‌های غیرتجارتی	معادل هزار تن چوب	۳۸۵۰	۲۴۳۰	۱۵۰۰	۱۳۰۰

نمودار افزایش مصرف نفت طی سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۵۶

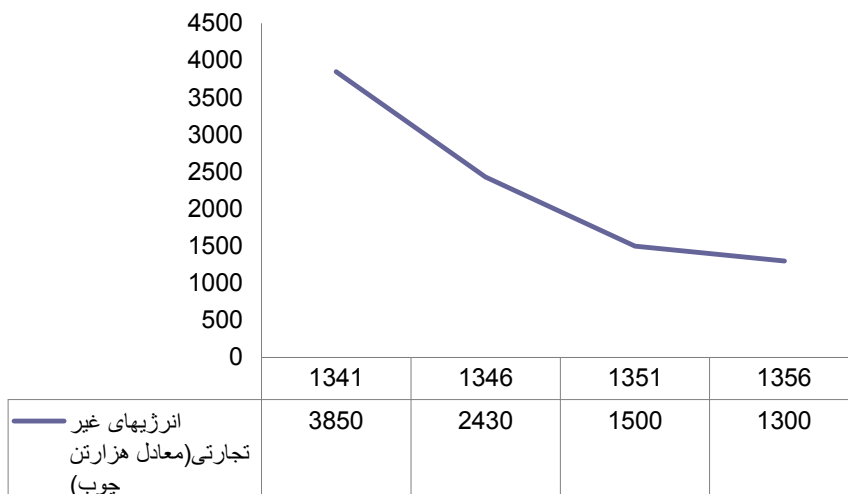


۸۴ / تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی بر ... / مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی

نمودار افزایش مصرف زغال‌سنگ از ۱۳۴۱-۱۳۵۶



نمودار کاهش مصرف انرژی‌های غیرتجارتی از ۱۳۴۱-۱۳۵۶



علاوه بر موارد گفته شده، باید به افزایش تولید برق طی دوران برنامه پنجم و ارتباط آن با بالارفتن سطح آلودگی هوا اشاره کرد. در این دوره، تولید برق واحدهای حرارتی از ۳۳۴۲ میلیون کیلووات ساعت در سال ۱۳۵۱، به ۱۰۲۳۶ در پایان سال ۱۳۵۵ رسیده بود. نکته قابل توجه در این مورد، تکیه بیش از اندازه تولید نیروی برق بر استفاده از انرژی‌های فسیلی و فرآورده‌های نفتی است. چنان‌که در سال ۱۳۵۶ انرژی تولید شده در ایران، معادل ۱۳۱۴۹ تریلیون «بی تی یو»<sup>۲</sup> بود که حدود ۸۵ درصد آن از نفت خام و فرآورده‌های نفتی، ۱۴ درصد از

۱. مأخذ پایه: برنامه عمرانی پنجم، فصل انرژی، ص ۱۷۳.

۲. British Thermal Unit؛ معادل ۲۵۲ کالری حرارت.

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۸۵

گاز طبیعی و بقیه از زغال سنگ، هیدروالکتریسیته و سایر مواد انرژی‌زا تأمین می‌شد (گزارش سالانه و ترازنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، ۱۳۵۶: ۳۵). در دوران برنامه پنجم، هر ساله مقادیر زیادی سوخت‌های فسیلی چون گازوئیل و نفت کوره برای تولید برق به مصرف می‌رسید و این روند همچنان سیر صعودی داشت. بدین ترتیب، نیروگاه‌های برق حرارتی عامل مهمی در افزایش آلودگی هوا بودند. با این شرایط، آیا سخنان محمدرضا شاه در کتاب پاسخ به تاریخ و ادعایش مبنی بر آینده‌نگری در سیاست نیرو و عاقلانه نبودن استفاده از نفت در تولید حرارت و روشنایی قابل پذیرش است؟ آمار فوق نشان می‌دهد که بین ادعای محمدرضا شاه و آنچه در عمل رخ داد، شکاف عمیقی وجود داشته است.

میزان سوخت مورد استفاده در نیروگاه‌های برق از سال ۱۳۵۱-۱۳۵۵  
(هزار لیتر و هزار متر مکعب برای گاز) (سالنامه آماری، ۲۵۳۵: ۴۵۸)

سال	گازوئیل	نفت کوره	گاز
۱۳۵۱	۱۹۲۲۰۹	۵۱۴۰۹۵	۳۴۵۹۷۹
۱۳۵۲	۳۱۶۶۳۷	۸۹۹۱۰۴	۷۲۲۸۳۹
۱۳۵۳	۳۹۹۳۵۸	۸۴۵۷۱۱	۹۴۳۶۹۲
۱۳۵۴	۴۰۵۳۵۹	۱۲۸۲۵۴۱	۱۰۷۷۳۲۵
۱۳۵۵	۴۹۹۴۹۱	۱۴۵۳۸۳۶	۱۱۱۶۳۷۸

با توجه به این شرایط، پیدایش مسئله آلودگی هوا به عنوان یکی از مسائل محیط زیستی اجتناب‌ناپذیر بود. این امر از دید برخی سیاستمداران پنهان نمانده و برخی از آنان در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۵۰ هشدارهایی درباره آلودگی محیط و به‌ویژه آلودگی هوا داده بودند (روزنامه اطلاعات، ۳ بهمن ۱۳۴۹: ش ۱۳۴۴، ۹).

با تلاش‌هایی که در این زمینه از سوی برخی نمایندگان از جمله «جهانشاه صالح» صورت گرفته بود، لایحه «قانون بهداشت هوا» در هفت ماده در سال ۱۳۵۰ تهیه شد. این لایحه را باید صورت خام‌تری از «آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا» دانست که در سال ۱۳۵۴ به تصویب رسیده بود. در این لایحه ضمن ارائه تعریفی از هوای آلوده، مقرر شد دولت از سوی وزارت بهداشتی مناطق مشمول مقررات قانون بهداشت هوا را تعیین و اعلام کند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۰: ش ۱۳۵۱۳، ۱۷). به نظر می‌رسد این قانون به مرحله اجرا درنیامد و منازعه‌ها برای تصویب چنین قانونی، تا سال ۱۳۵۴ و تصویب «آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا» ادامه یافته

بود؛ درحالی‌که در آذر همین سال (۱۳۵۰)، پروفیسور «الیسن»<sup>۱</sup> کارشناس آلودگی هوا و رئیس بهداشت دانشگاه استنفورد آمریکا، به دعوت سازمان برنامه به ایران آمده بود و طرحی برای مبارزه با آلودگی هوای پایتخت تهیه و تسلیم سازمان مزبور کرد. در گزارشی که وی ارائه داده بود، خاطر نشان کرد آلودگی هوای تهران سه برابر میزانی است که از لحاظ معیارهای بهداشتی قابل تحمل است. در این گزارش تأکید شده بود انتقال و تخریب کوره‌های آجرپزی، گچ و آهک برای مبارزه با آلودگی هوا لازم است، ولی کافی به نظر نمی‌رسد. علاوه بر آن، افزایش تعداد وسائط نقلیه، احداث ساختمان‌های مسکونی و اداره‌ها و مؤسسات خصوصی، گرمابه‌ها، نانوایی‌ها، کارخانه‌های صنعتی و آسفالت عامل مؤثری در آلودگی هوای پایتخت به شمار می‌روند. در این گزارش، توصیه شده بود سوخت نیروگاه‌های برق سراسر کشور به سوخت گاز تبدیل شود و یک سازمان برنامه‌ریزی مرکزی، مسئولیت مبارزه با آلودگی هوای تهران را برعهده بگیرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۰: ش ۱۳۶۶، ۲)، اما درست زمانی که کارشناسان درباره جدی شدن مسئله آلودگی هوای تهران هشدار می‌دادند، نه تنها در عرصه قانونگذاری اقدامی جدی صورت نگرفت و منازعه‌ها برای تهیه و تدوین قانون جلوگیری از آلودگی هوا تا چهار سال بعد یعنی سال ۱۳۵۴ ادامه یافت، بلکه روند رو به رشد صنعتی شدن کشور که با الگوی توسعه پایدار چندان همخوانی نداشت، به سرعت ادامه می‌یافت و مشکلات محیط زیستی به صورت جدی‌تری رخ می‌نمودند.

بدین ترتیب، تا قبل از اجرای برنامه پنجم عمرانی، مسئله آلودگی هوا به عنوان یکی از مسائل مهم شایان توجه در عرصه محیط زیست مطرح شد؛ به همین دلیل در تدوین فصل حفاظت محیط زیست برنامه پنجم، بخشی به چگونگی مبارزه با آلودگی هوا اختصاص یافت و دولت سعی کرد با سیاست‌های لازم در این مورد، جلوی آلودگی بیشتر هوا را تا حد ممکن بگیرد. در حقیقت، جدی نگرفتن هشدارهایی که در مورد آلودگی هوا، به‌ویژه در تهران داده می‌شد، باعث شد مسئله‌ای که می‌توانست از طریق اجرای مجموعه‌ای از اقدامات و برنامه‌ریزی‌های پیشگیرانه و اعمال سیاست‌های کنش‌گرانه مدیریت شود، به مسئله‌ای تبدیل شود که نیازمند سیاست‌های واکنشی و اقدامات ترمیمی، آن هم نه برای از بین بردن آن، بلکه صرفاً به منظور جلوگیری از رشد آن با صرف هزینه‌های سنگین باشد.

در کشوری که تهیه و تدوین قانونی برای مبارزه با آلودگی هوا حدود پنج سال به طول انجامید، آیا امکان اجرای چنین قانونی به سادگی فراهم می‌شد؟ در کشوری که در حال توسعه بوده و مهم‌ترین اولویت‌ها اولویت رشد اقتصادی و توسعه صنعتی با استفاده از فروش نفت و

محصولات معدنی و کشاورزی (آن هم بیشتر به صورت خام‌فروشی) بوده است، آیا توجه به محیط زیست و مسئله آلودگی هوا می‌توانست در الویت قرار گیرد؟ براساس آمارهای موجود، جواب تمام این سؤال‌ها منفی است. ضرورت دست یافتن به انرژی مورد نیاز صنایع، شهرها و بخش‌های مختلف کشور، استفاده از سوخت‌های فسیلی را ایجاب می‌کرد و دولت بدون توجه به تبعات محیط زیستی استفاده از این نوع سوخت‌ها، فقط درصدد دستیابی به اهدافی بود که در برنامه‌ریزی‌های بلندمدت تعیین شده بودند. به عبارت روشن‌تر، برای دولت فقط یک واقعیت ملموس و عینی وجود داشت و آن چیزی نبود جز ضرورت توسعه هرچه بیشتر، به‌ویژه در عرصه اقتصاد.

اندازه‌گیری‌ها و بررسی‌هایی که طی سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۶ توسط گروه مطالعات آلودگی هوا در دانشگاه صنعتی آریامهر انجام شد، نشان می‌داد که وسایل نقلیه بنزینی سهم بسزایی در آلوده کردن هوای تهران داشتند و هر روز مقادیر قابل توجهی از آلاینده‌های مختلف، مانند منواکسید کربن، اکسیدهای ازت، هیدروکربورهای نسوخته و ذرات معلق وارد هوای پایتخت می‌شد و از میزان کل آلاینده‌های هوای تهران، بیش از ۹۵ درصد منواکسید کربن و هیدروکربورهای نسوخته، ناشی از وسایل نقلیه بنزینی بود. در برنامه اندازه‌گیری غلظت منواکسید کربن در هوای تهران که در اواخر ۱۳۵۴، در نقاط مختلف توسط گروه مطالعات آلودگی هوای دانشگاه فوق‌الذکر انجام شد، غلظت متوسط منواکسید کربن در خیابان‌های تهران، ۴۰ جزء در میلیون و در نقاط مسکونی ۸/۵ جزء در میلیون برآورد شده بود. همین برنامه در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ به منظور تعیین اثرات عوامل ترافیک، مانند سرعت وسایل نقلیه و بار ترافیک در غلظت منواکسید کربن در هوا تکرار شد و اندازه‌گیری‌ها نشان داد که غلظت منواکسید کربن در هوای شهر در مجاورت خیابان‌ها با بار ترافیک سنگین، حتی تا ۱۲۰ جزء در میلیون نیز افزایش یافته بود (گزارش تهیه سیکل راندگی ...، ۲۵۳۶: ۹-۱۰). دلیل این امر نیز به افزایش تعداد خودروها و وسایل نقلیه در سطح شهر تهران (و سایر نقاط کشور) بازمی‌گشت. آمارها نشان می‌دهد که هر ساله تعداد بیشتری وسایل نقلیه وارد خیابان‌ها می‌شد و طبیعتاً موجبات آلودگی بیشتر هوا را فراهم می‌کرد.

تعداد وسایل نقلیه موتوری در تهران از ۱۳۴۹- تیر ۱۳۵۶ (همان، ۱۹۹)

نوع خودرو	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	تا اول تیر ۱۳۵۶
شخصی	۱۷۸۰۵۳	۲۱۱۵۵۵	۲۵۷۱۴۱	۳۱۱۴۳۸	۴۱۰۰۰۰	۴۶۵۰۰۰	۶۴۰۴۳۵	۶۵۳۷۳۷
دولتی	۱۷۲۳۴	۲۳۰۳۶	۲۹۱۰۹	۳۵۱۷۱	۴۷۰۰۰	۵۵۰۰۰	۵۹۳۱۵	۵۹۶۲۵
تاکسی	۱۱۵۲۲	۱۱۷۰۳	۱۱۷۳۸	۱۱۷۵۳	۱۳۰۰۰	۱۴۰۰۰	۱۲۹۶۳	۱۲۹۶۷
اتوبوس شهری	۲۵۳۴	۲۵۵۰	۲۷۳۷	۲۸۴۸	۳۰۰۰	۲۷۵۰	۲۹۴۷	۲۹۴۷
اتوبوس بین شهری	۷۲۷۷	۸۶۴۱	۱۰۲۹۰	۱۲۷۷۷	۱۴۵۰۰	۱۵۰۰۰	-	۱۹۱۴۶
بارکش شهری	۱۰۴۷۱	۱۴۲۷۳	۱۷۴۷۳	۱۸۷۶۵	۲۰۰۰۰	۲۰۶۰۰	-	۳۲۶۶۴
بارکش بین شهری	۱۶۰۶۵	۱۷۷۴۴	۱۹۷۳۸	۲۲۹۷۵	۲۸۰۰۰	۳۶۰۰۰	۵۷۲۳۷	۵۸۳۷۲
موتورسیکلت	۱۰۳۸۱۲	۱۲۳۹۷۷	۱۳۵۴۸۷	۱۴۷۰۰۰	۱۵۹۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۸۰۹۸۷	۱۸۳۲۵۷
کل	۳۴۶۹۶۸	۴۱۰۹۵۰	۴۸۳۷۱۳	۵۶۲۷۰۸	۶۹۴۵۰۰	۷۷۸۳۵۰	-	۱۰۲۲۷۱۳

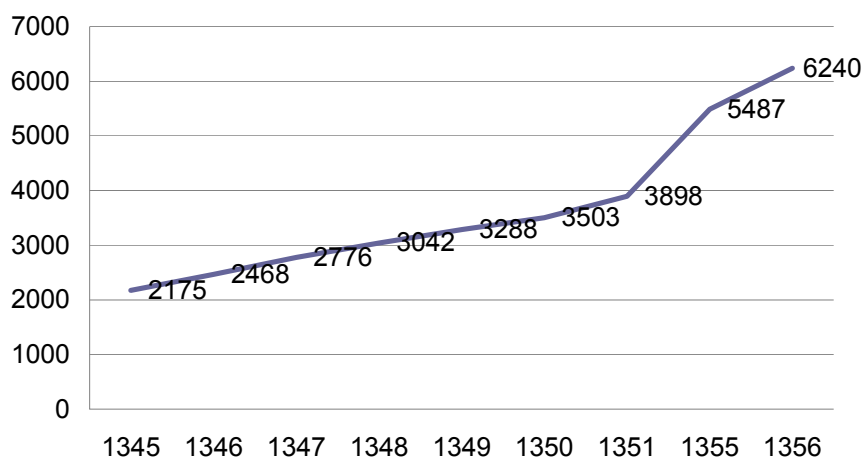
دلایل آلودگی هوای تهران، تنها محدود به وسایل نقلیه نمی‌شد و گروه‌های صنعتی، تجاری و خانگی نیز سهم قابل توجهی در آلودگی هوای این شهر داشتند. مصرف بنزین طی سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۴ رشدی معادل ۲۳ درصد در سال داشت. مصرف گازوئیل برای تهران و تمام کشور رشدی برابر با ۱۸ درصد در سال را نشان می‌داد و رشد مصرف نفت کوره در همین بازه زمانی، حدود ۱۴ درصد محاسبه شد. مصرف نفت سفید نیز برای تهران و تمام نقاط کشور، طی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۵۶ همواره روندی رو به رشد داشته و در دوره پنج ساله ۱۳۵۱-۱۳۵۶، دارای رشد متوسط ۴ درصد در سال بوده است (همان، ۱۴-۱۵). همچنین طبق آماری که اتاق اصناف تهران در سال ۱۳۵۲ از واحدهای تجاری تهران تهیه کرده بود، از مجموع ۱۲۰۹۴۱ واحد تجاری در این شهر، ۱۵۱۹۱ واحد در آلوده کردن هوای تهران مؤثر بودند. دلیل عمده این امر، عدم استفاده از گاز و مصرف سوخت‌های نامناسب بود. این واحدها شامل واحدهای نانوبی، گرمابه، ریخته‌گری، مصنوعات فلزی، باتری‌سازی، موزاییک و کاشی‌سازی، مصالح ساختمانی، مواد شیمیایی، مصنوعات پلاستیکی، چوب‌بری، آلومینیوم‌سازی، آهنگری و واحدهایی از این قبیل بود (برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران، ۱۳۵۳: ۸۴-۸۵).



میزان مصرف چهار فرآورده نفتی طی سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۶ در تهران  
(برحسب هزار متر مکعب در سال)<sup>۱</sup>

سال	نفت گاز	نفت سفید	بنزین	نفت کوره	جمع
۱۳۴۵	۴۵۶	۴۸۳	۳۱۶	۹۲۰	۲۱۷۵
۱۳۴۶	۵۱۷	۵۸۸	۳۵۰	۱۰۱۳	۲۴۶۸
۱۳۴۷	۵۵۲	۶۴۸	۴۰۱	۱۱۷۵	۲۷۷۶
۱۳۴۸	۵۹۲	۷۶۹	۴۷۰	۱۲۱۱	۳۰۴۲
۱۳۴۹	۶۴۰	۷۲۷	۵۴۸	۱۳۷۳	۳۲۸۸
۱۳۵۰	۶۹۵	۸۰۶	۶۳۰	۱۳۷۲	۳۵۰۳
۱۳۵۱	۸۸۲	۱۰۱۸	۷۱۱	۱۲۸۷	۳۸۹۸
۱۳۵۲	۱۰۰۸	۱۰۳۹	۸۲۸	۴۳۸۱(۴)	۷۳۱۰
۱۳۵۵	۱۵۲۰	۱۴۸۵	۱۳۹۱	۱۰۸۲	۵۴۸۷
۱۳۵۶	۱۶۶۰	۱۶۶۰	۱۶۴۰	۱۲۸۰	۶۲۴۰

نمودار افزایش میزان مصرف سوخت طی سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۶  
(برحسب هزار متر مکعب در سال)<sup>۲</sup>



۱. مأخذ پایه: برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران، ص ۵؛ گزارش تهیه سیکل رانندگی، ص ۲۰۰.
۲. گویا این عدد درست نیست و با داده‌های قبل و بعد از خود همخوانی ندارد و باید به مراتب کمتر از رقم گفته شده باشد.
۳. مأخذ پایه: برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران، ص ۵؛ گزارش تهیه سیکل رانندگی، ص ۲۰۰.

## ۹۰ / تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی بر ... / مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی

با افزایش تعداد وسائل نقلیه، میزان تخلیه مواد آلاینده در هوا نیز به صورت مستمر افزایش می‌یافت؛ به همین دلیل تا سال ۱۳۵۳ میزان سهم وسائل نقلیه در آلودگی هوای تهران ۸۶ درصد برآورد شده بود؛ در حالی که آلاینده‌های صنعتی و خانگی به ترتیب ۱۳ و ۱ درصد نقش داشتند (گزارش تهیه سیکل رانندگی، ۲۵۳۶: ۱۵). با توجه به این شرایط، میزان منواکسید کربن، انیدرید سولفور، اکسیدهای ازت، هیدروکربن‌ها، آلدئیدها و ذرات معلق تخلیه شده در هوا، طی سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۲ به صورت بارزی افزایش یافته بود.

میزان افزایش تخلیه مواد آلاینده ناشی از مصرف فرآورده‌های نفتی (به تن) از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲<sup>۱</sup>

نوع ماده تخلیه شده در هوا	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۵۲	درصد افزایش	درصد افزایش سالانه
منواکسید کربن	۱۰۸۲۲۰	۲۷۷۸۲۰	۲۵۶	۳۲
انیدرید سولفور	۴۷۷۳۰	۲۱۳۵۰۰	۴۴۷	۵۵/۹
اکسیدهای ازت	۳۰۹۰۰	۸۶۱۰۰	۲۷۸	۳۴/۸
نیدروکربورها	۱۴۴۶۰	۳۷۷۷۰	۲۶۱/۲	۳۲/۶۵
آلدئیدها	۱۱۱۰	۲۹۹۰	۲۶۹	۳۳/۶
ذرات معلق	۴۶۰۰	۱۶۷۵۰	۳۶۴	۴۵/۵

با توجه به شرایط موجود و ظهور مسئله آلودگی هوا برنامه‌ها و اقداماتی از سوی دولت به منظور مقابله با این مشکل تازه به اجرا درآمد. با اقدامات مصرانه‌ای که جهان‌شاه صالح برای مدت مدیدی به عمل آورد، کمیسیونی به ریاست وی به نام «کمیسیون آلودگی محیط» در مجلس سنا به منظور چاره‌جویی درباره موضوعات محیط زیستی، از جمله آلودگی هوا تشکیل شد. شاید بتوان مهم‌ترین اثر این کمیسیون را تصویب «آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا» در سال ۱۳۵۴ دانست. به عبارت دیگر، فشارهایی که جهان‌شاه صالح به منظور ارائه لایحه‌ای درباره هوای پاک، از سال ۱۳۴۹ به دولت وارد آورد، در نهایت به تصویب آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا منجر شد (برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران، ۱۳۵۳: ۱۰۱).

### آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا

با تلاش‌هایی که صورت گرفت، در نهایت در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۵۴، آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا به تصویب رسید. در حقیقت، این آیین‌نامه اولین مقررات مستقل مربوط به جلوگیری از آلودگی هوا است که شامل پنج فصل و سی‌وهشت ماده می‌باشد. در این آیین‌نامه

۱. مأخذ پایه: برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران، ۱۳۵۳، صص ۶-۷.

سعی شده است با ارائه تعاریفی از مواد آلوده‌کننده، آلودگی هوا، هوای آزاد، منابع مولد آلودگی، منابع موجود، منابع جدید، مسئول، وسائل و روش‌های مناسب و سوخت مجاز، حیطه عملی دخالت دولت در عرصه مبارزه با آلودگی هوا مشخص شود. این آیین‌نامه، تهیه شد و اجرای استانداردهای هوای آزاد (جو زمین) هر منطقه و همچنین استانداردهای آلوده‌کننده‌های هوا، مشخصات هر نوع دستگاه تخلیه‌کننده آلودگی هوا با توجه به کیفیت هوای هر منطقه را بر عهده سازمان حفاظت محیط زیست گذاشت و این سازمان را ملزم به همکاری با دستگاه‌های ذیربط کرد. علاوه بر آن، مقرر شد انواع سوخت‌های مجاز و شرایط و ضوابط مصرف آنها، توسط سازمان حفاظت محیط زیست با همکاری شرکت ملی نفت ایران و وزارت نیرو تعیین شود. از دیگر وظایف محول شده به سازمان محیط زیست، شناسایی همه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها از طریق پرسشنامه‌های مخصوص درباره مسائل مربوط به ایجاد آلودگی هوا و اخذ اسناد و مدارک مربوط بود. ضمن اینکه وزارتخانه‌های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی، اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران و اتاق‌های اصناف موظف شده بودند سازمان مزبور را در انجام این وظیفه یاری کنند. بدین ترتیب، آیین‌نامه جلوگیری از آلودگی هوا با در نظر گرفتن این امر که آلودگی‌های محیط زیستی و به‌ویژه آلودگی هوا مسئله‌ای تک‌بعدی و صرفاً مربوط به سازمان حفاظت محیط زیست نیست، سعی در تعبیه راهکاری برای همکاری گسترده سازمان‌ها و وزارتخانه‌های مختلف به منظور مبارزه با آلودگی هوا داشت. به عبارت دیگر، سهم شدن شرکت ملی نفت ایران به عنوان تولیدکننده سوخت و همچنین همکاری وزارتخانه‌های صنایع و معادن و کار و امور اجتماعی، نشان از توجه قانونگذار به چندوجهی بودن مسئله آلودگی هوا و جلوگیری از آن دارد (مجموعه قوانین سال ۱۳۵۴، ۱۳۵۴: ۱۰۹-۱۱۰).

این آیین‌نامه به منظور اثربخشی بیشتر، مجازات‌هایی را برای متخلفان با استفاده از راهکار انتظامی-انضباطی و تکیه بر رویکرد تنبیهی ضمانت اجرا در نظر گرفت. بر این اساس، کسانی که استانداردهای مورد نظر سازمان حفاظت محیط زیست و سایر دستگاه‌های ذی‌صلاح را رعایت نمی‌کردند، به جزای نقدی به شرح زیر محکوم می‌شدند:

- مسئولان کارخانه‌ها و کارگاه‌ها از سی هزار ریال تا پنجاه هزار ریال؛
- مسئولان وسایل تولید حرارت در منازل مسکونی از قبیل بخاری و آبگرم‌کن، از پانصد ریال تا پنج هزار ریال؛
- مسئولان اماکن عمومی از پنج هزار و یک ریال تا پنجاه هزار ریال؛
- مسئولان وسائل نقلیه موتوری از دوهزار ریال تا پنج هزار ریال.

علاوه بر این، کسانی که اسناد، مدارک و اطلاعات مورد نیاز سازمان حفاظت محیط زیست را در اختیار آن سازمان قرار نمی‌دادند و یا اسناد و مدارک خلاف واقع ارائه می‌کردند، به جزای نقدی از سی هزار ریال تا پنجاه هزار ریال محکوم می‌شدند (همان، ۱۱۴). همچنین در این قانون، به منظور تضمین اجرای نظامات و مقررات پیش‌بینی شده درباره آلودگی هوا، ضمانت‌های اداری نظیر صدور اختطاریه اداری توسط سازمان حفاظت محیط زیست (مواد ۵، ۶، ۷)، دستور انتقال منابع آلوده کننده (ماده ۹) و قطع فعالیت‌های آلوده کننده و بازرسی از منابع آلوده کننده (مواد ۱۱-۱۶) پیش‌بینی شد (همان، ۱۱؛ به نقل از مشهدی، ۱۳۹۲: ۷۵). البته قانونگذار در این آیین‌نامه از راهکارهای انضباطی و انتظامی به منظور اثربخشی بیشتر استفاده کرده، اما از گنجاندن راهکارهای اجتماعی-اقتصادی و آموزشی-ترویجی غفلت ورزیده بود و بدون تردید همین امر در اثربخشی مناسب این آیین‌نامه تأثیر منفی داشته است.

به نظر می‌رسد با تمام اقدامات و برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته، بازهم میزان آلودگی هوا به‌خصوص در تهران روند رو به افزایش خود را ادامه می‌داده است. براساس اندازه‌گیری‌هایی که در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ از میزان آلاینده‌های ناشی از منابع آلودگی در تهران به دست آمد، مشخص شد که روزانه ۲۴۷۰ تن مونواکسید کربن، ۲۴۷ تن هیدروکربن‌ها، ۱۱۷ تن اکسیدهای ازت، ۱۷۲ تن دی‌اکسید گوگرد و ۳۱ تن ذرات معلق، وارد هوای تهران می‌شد. مقایسه این ارقام با ارقام به دست آمده در سال ۱۳۵۶، نشان از افزایش روزانه این آلاینده‌ها در هوای تهران دارد. در این سال، روزانه ۲۷۴۷ تن مونواکسید کربن، ۲۷۰ تن هیدروکربن‌ها، ۱۵۳ تن اکسیدهای ازت، ۲۸۱ تن دی‌اکسید گوگرد و ۳۸/۵ تن ذرات معلق وارد هوای تهران می‌شد (گزارش تهیه سیکل رانندگی، ۲۵۳۶: ۲۰۱-۲۰۲). مقایسه میزان مونواکسید کربن و هیدروکربورهای وارد شده به هوای تهران در سال ۱۳۵۲ (سال اول اجرای برنامه پنجم) و سال ۱۳۵۶ (سال آخر برنامه پنجم)، نشان از رشد ۳۶۰/۷ و ۲۶۰/۹ درصدی این آلاینده‌ها دارد.

مقایسه مقدار مونواکسید کربن و هیدروکربورهای وارد شده به هوای تهران و درصد افزایش آنها

طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۶

نوع ماده تخلیه شده در هوا	سال ۱۳۵۴	سال ۱۳۵۲	سال ۱۳۵۵	سال ۱۳۵۶	درصد افزایش نسبت به سال ۵۲
مونواکسید کربن	۱۰۸۲۲۰	۲۷۷۸۲۰	۹۰۱۵۵۰	۱۰۰۲۲۶۵	۳۶۰/۷
نیدروکربورها	۱۴۴۶۰	۳۷۷۷۰	۹۰۱۵۵	۹۸۵۵۰	۲۶۰/۹

۱. جدول فوق از مقایسه آمارهای ارائه شده در برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران و گزارش تهیه سیکل رانندگی به دست آمده است.

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۹۳

در کنار مشکلات ساختاری دولت مطلقه شبه-مدرن، عدم توجه به ارتباط سیاست‌های عمرانی، اقتصادی و کشاورزی با محیط زیست، به تشدید آلودگی هوا منجر شد. برای درک بهتر این وضعیت، کفایت به تحقیقی اشاره کرد که در سال ۱۳۵۶ در ایران به انجام رسید. در این پژوهش، برای بیان ضرایب آلودگی خودروهای موجود در تهران، به مقایسه ضرایب مشابه در آمریکا پرداخته شده است. بر این اساس، برای منواکسید کربن، هیدروکربورهای نسوخته و اکسیدهای ازت، ضرایب آلودگی در تهران به ترتیب ۷۲/۶، ۶/۰۵ و ۰/۸۰۲ گرم بر کیلومتر بوده است. از مقایسه ضرایب آلودگی برای آلاینده‌های ناشی از وسایل نقلیه بنزینی در شهر تهران با ضرایب مشابه در شهرهای آمریکا (واقع در نقاط مرتفع)، مشخص شد که ضرایب آلودگی در تهران معادل ضرایب آلودگی در آمریکای قبل از سال ۱۳۴۷/۱۹۶۸ بوده و وضعیت اتومبیل‌های موجود در تهران از نظر آلودگی محیط، به مراتب بدتر از وسایل نقلیه موجود در ایالات متحده آمریکا بوده است (همان، ۴۹).

ضرایب آلودگی برای وسایل نقلیه مجهز به موتور بنزینی، برای شهرهای با ارتفاع زیاد در آمریکا به جز ایالت کالیفرنیا و مقایسه آن با سال ۱۹۷۵ تهران<sup>۱</sup>

آلاینده (گرم بر کیلومتر)	قبل از ۱۹۶۸	۱۹۶۸	۱۹۷۰	۱۹۷۲	۱۹۷۵	۱۹۷۵ تهران
منواکسیدکربن	۵۴	۲۹	۲۲	۱۲	۱/۱	۷۲/۶
هیدروکربورهای نسوخته	۵/۵	۲/۸	۲/۲	۱/۷	۰/۱۴	۶/۰۵
اکسیدهای ازت	۲/۲	۲/۷	۳/۲	۳	۱/۴	۰/۸۰۲

وضعیت نامناسب اتومبیل‌های موجود در خیابان‌های ایران و تهران، زمانی بهتر درک خواهد شد که دریابیم در سال ۱۳۵۶ بیش از ۹۸ درصد از منواکسیدهای کربن تخلیه شده در هوا، از وسایل نقلیه بنزینی تولید می‌شده است. سهم این وسایل در تولید هیدروکربورها نیز به حدود ۹۶ درصد می‌رسیده است (گزارش تهیه سیکل رانندگی، ۲۵۳۶: ۲۰۴). بنابراین مهم‌ترین عامل آلودگی هوا در تهران (و به تبع آن ایران)، وجود وسایل نقلیه بنزینی بوده است. افزایش تعداد اتومبیل‌ها در ایران و به خصوص شهر تهران، با عملیات ساخت و ساز راه‌ها، جاده‌ها و خیابان‌ها هماهنگی نداشت و به عبارتی مدل شهرسازی درستی صورت نمی‌گرفت؛ به همین دلیل مصرف سوخت اتومبیل‌های موجود در خیابان‌های شهرها به دلیل سرعت پایین

۱. مأخذ پایه: گزارش تهیه سیکل رانندگی.

این وسایل بالا می‌رفت. طبق تحقیقی که در سال ۱۳۵۷ به انجام رسید، مشخص شد که سرعت اتومبیل‌ها در لس‌آنجلس آمریکا سه برابر سرعت این وسایل در تهران بوده است و از آنجا که هرچه سرعت اتومبیل بیشتر باشد (تا سرعت ۷۰-۸۰ کیلومتر بر ساعت که مصرف سوخت در کمترین حد خود می‌باشد)، میزان مصرف سوخت در دقیقه و یا به ازای هر کیلومتر نیز کاهش می‌یابد، لذا برآورد شد که یک اتومبیل چهار سیلندر در تهران برای طی شصت کیلومتر راه در یک روز، حداقل چهار برابر بیش از همان اتومبیل در شهر لس‌آنجلس سوخت مصرف می‌کرد. افزایش مصرف سوخت علاوه بر آنکه به آلودگی هوا منجر می‌شد، عاملی برای افزایش بیماری‌های ریوی، قلبی و انواع سرطان نیز بوده است؛ به همین دلیل در این پژوهش هشدار داده شد که در صورت ادامه وضعیت کنونی (سال ۱۳۵۷) در تهران، آینده بسیار تاریکی به‌خصوص از حیث سلامت جسمانی، برای ساکنان این شهر پیش‌بینی می‌شود (شریعتی، ۲۵۳۷: ۱۳۰-۱۳۵).

### نتیجه‌گیری

دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی با برخورد گزینشی، دلخواهی و کاریکاتوروار با تجدد، بدون توجه به الزامات مدرنیته و فقط با تکیه بر دربار، ارتش، دیوانسالاری و به یاری قوه قانونگذاری و قضائیه وابسته، در تلاش برای ایجاد نوسازی در ایران از طریق رویکردهای دستوری بود. این وضعیت، به اولویت یافتن سیاست بخش‌های تولید اقتصادی و صنعتی بر سیاست‌های محیط زیستی منجر شد. همین امر به مرور مشکلاتی چون آلودگی هوا را در ایران سبب شد و دولت ایران درصدد تدوین سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهکارهایی برای غلبه بر این مسئله برآمد. بر این اساس، سیاست‌ها و قانونگذاری‌های محیط زیستی در ایران، پیش از آنکه کنشگرانه و پیشگیرانه باشند، در پاسخ به بحران‌های محیط زیستی، رویکردی واکنشی و ترمیمی دارند. با این همه، تفاوت مهمی بین رویکرد دولت در ایران برای حل مسائل محیط زیستی از جمله آلودگی هوا و چگونگی تدوین سیاست‌های محیط زیستی در غرب وجود دارد. اگر در غرب مفهوم محیط زیست و حفاظت از آن، از طریق جنبش‌های اجتماعی مطرح شده و به نظام‌های سیاسی تحمیل شده بود، در ایران ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی و تمرکز قدرت در دست شاه، مانعی در راه ایجاد جنبش‌های اجتماعی، چون جنبش محیط زیستی و به تبع آن شکل‌گیری گفتمان‌های این عرصه و مشارکت مردم در امور مختلف جامعه و از جمله مشارکت عمومی در عرصه حفاظت محیط زیست شده بود. اصولاً در جوامعی که مانند ایران سلطه دولت مطلقه شبه‌مدرن بر آن حکمفرماست، برخلاف جوامع دموکراتیک،

تبدیل یک امر به گفتمان، ناممکن و پرهزینه خواهد بود.

به این اعتبار، در ایران پیش از انقلاب ایده‌های جدید و مدرن، مانند «حفاظت محیط‌زیست» تنها به عنوان یک ایده مدرنیستی از جانب نه جامعه - که اساساً فضای مشارکت عمومی برایش فراهم نبود-، بلکه توسط رجال بالادستی نظام و به‌طور معمول توسط شاه مطرح و به اجرا گذاشته می‌شد. با توجه به اینکه این ایده‌های جدید بر پایه مشارکت و حمایت عمومی جامعه پدید نمی‌آمد، در اجرا، حمایت ملی را به دنبال نداشت. بنابراین دولت مجبور بود از طریق گذراندن مصوبه‌های شدید و سختگیرانه و با تهدید و تنبیه، درباره افرادی که با قوانین و فرامین مثلاً حفاظت از محیط زیست - که در کشورهای زادگاه خود با اقبال عمومی مواجه بود- همراهی نمی‌کردند، واکنش نشان دهد. دولت پهلوی با این سازوکارهای ناکارآمد، به استقبال دنیای مدرن رفت و در بیشتر موارد به اهداف از پیش تعریف شده خود در پروژه‌های مدرن نائل نشد.

در مورد آلودگی هوا، به نظر می‌رسد وضعیت محیط زیست و به‌ویژه آلودگی هوا در ایران، به دلیل عدم توجه دولت به ابعاد چندگانه و پیچیده سیاست‌های محیط زیستی و نادیده گرفتن این واقعیت که سیاست‌های محیط زیستی در بستر کلان سیاست‌گذاری، می‌بایست همراه و هماهنگ با سیاست بخش‌های دیگر، به‌ویژه انرژی و صنعتی باشد، راه را برای بروز تدریجی مشکلات محیطی و پیدایش آلودگی هوا فراهم آورد. دولت ایران به دلیل اولویت دادن به پیشرفت‌های اقتصادی و حرکت به سمت مدرنیزاسیون، سیاست‌های محیط زیستی را به عنوان سیاست‌های ثانوی و متأخر از سیاست‌های صنعتی و انرژی به حساب آورد. در نتیجه، از یک سو به بهره‌برداری و افزایش مصرف انرژی‌های فسیلی به منظور تغذیه نیروگاه‌های برق و سوخت خودروها دست زد و از سوی دیگر، همواره با تولید خودرو موجب افزایش تعداد خودروها در سطح شهرها و در نتیجه آلودگی بیشتر هوا شد. حال آنکه سیستم شهرسازی درستی در ایران وجود نداشت و خیابان‌های شهرها ظرفیت پذیرش تعداد زیادی از خودروهای تولید شده را نداشت. در کنار این مسائل، باید به تعداد رو به رشد کارگاه‌های صنعتی و کارخانه‌های مختلف اشاره کرد. این کارگاه‌ها و کارخانه‌ها از عوامل مهمی بودند که به دلیل نداشتن سیستم تصفیه هوای مناسب، به آلودگی بیشتر هوا منجر می‌شدند.

درواقع، راهی که دولت پهلوی برای رهایی از آلودگی‌های محیطی به‌ویژه آلودگی هوا برگزید، راهی مقدر بود که براساس ماهیت این دولت طراحی شده بود. عدول از این راه و انتخاب راهی که در عرصه قانونگذاری، بر آموزش و ترویج و راهکارهای اجتماعی - اقتصادی و در عرصه برنامه‌ریزی، بر ماهیت ارشادی برنامه‌ریزی تکیه داشته باشد، مستلزم تغییر ماهیت

دولت پهلوی از دولتی مطلقه و شبه‌مدرن به دولتی مدرن بر پایه‌ی به رسمیت شناختن حقوق مختلف سیاسی و اجتماعی افراد جامعه و رفتن به سوی تکثرگرایی بود. طبعاً اختیار چنین راهی معنایی جز اضمحلال دولت پهلوی نداشت؛ راهی که جمهوری اسلامی نیز ناچار به حرکت به سوی آن است.

### منابع و مأخذ

- آل یاسین، احمد (۱۳۸۴)، *بحران آب*، تهران: جامعه مهندسان مشاور ایران.
- برنامه پنجم عمرانی کشور ۱۳۵۲-۱۳۵۶ (۱۳۵۱)، [بی‌جا]: سازمان برنامه.
- برنامه پنجم عمرانی کشور ۱۳۵۲-۱۳۵۶ (تجدید نظر شده) (۱۳۵۲)، [بی‌جا]: سازمان برنامه.
- برنامه مقدماتی پاکسازی هوای تهران (۱۳۵۳)، تهران: سازمان حفاظت محیط زیست.
- پوجی، جانفرانکو (۱۳۷۷)، *تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی*، تهران: آگاه.
- پهلوی، محمدرضا شاه [بی‌تا]، *پاسخ به تاریخ*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- روزنامه اطلاعات (۳ بهمن ۱۳۴۹)، شماره ۱۳۴۰۴، ص ۹.
- روزنامه اطلاعات (۱۳۵۰)، شماره ۱۳۶۶۶، ص ۲.
- روزنامه اطلاعات (۱۳۵۰)، شماره ۱۳۵۱۳، ص ۱۷.
- روزنامه اطلاعات (سه‌شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۳)، شماره ۱۴۴۲۵۰، ص ۱۶.
- *سالنامه آماری کشور سال ۱۳۵۵*، تهران: سازمان برنامه، مرکز آمار ایران.
- *سالنامه آماری کشور سال ۲۵۳۶*، تهران: سازمان برنامه، مرکز آمار ایران.
- شریعتی، «عوامل شیمیایی سرطان‌زای دود اتومبیل»، *مجموعه مقالات سمپوزیوم آلودگی هوا (۱۶ تا ۱۸ خرداد ۲۵۳۷ در پلی‌تکنیک تهران)*، صص ۱۳۰-۱۳۵.
- گزارش تهیه سیکل رانندگی، ضرایب آلودگی و استاندارد اولیه برای وسایل نقلیه موتوری موجود در شهر تهران به منظور کنترل آلودگی هوا ناشی از وسایل نقلیه موتوری (مهرماه ۲۵۳۶)، گزارش نهایی ج ۱، تهران: طرح مشترک دانشگاه صنعتی آریامهر، دانشکده مهندسی مکانیک و سازمان حفاظت محیط زیست ایران.
- گزارش سالیانه و ترازنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران (۱۳۵۶)، [بی‌جا]: بانک مرکزی.
- گزارش سالیانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران (۱۳۴۴)، [بی‌جا]: بانک مرکزی.
- عبداللهی، محسن (۱۳۹۱)، *حقوق حفاظت از هوا*، تهران: انتشارات میزان.
- متصدی زرنندی، سعید (۱۳۸۷)، *آلودگی هوا: راهبردهای ملی، قوانین و مقررات*، تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهری تهران.
- *مجموعه قوانین سال ۱۳۵۳*، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران (۱۳۵۳)، [بی‌جا]: روزنامه رسمی.



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۹۷

- مجموعه قوانین سال ۱۳۵۴، نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران (۱۳۵۴)، [بی جا]: روزنامه رسمی.

- مسئله آلودگی هوا و برنامه‌های شرکت ملی نفت ایران، سخنرانی سعید شیبانی رئیس گروه تحقیقات پتروشیمی شرکت ملی نفت ایران (۱۳۵۰)، چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت، [بی جا]: روابط عمومی صنعت نفت ایران.

- مشهدی، علی، حقوق آلودگی هوا (مطالعه تطبیقی) (۱۳۹۲)، تهران: انتشارات خرسندی.

- میراحمدی، منصور و حسن جباری نصیر (زمستان ۱۳۸۹)، «الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت شبه‌مدرن در ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۱، صص ۱۶۷-۱۹۹.

- Hannigan, John (2006), *Environmental Sociology*, 2th edition, London and Newyork: Routledge.
- Prince, Thomas and Matthias Fingers (1994), *Environmental NGOs in World Politics*, London and Newyork: Routledge.
- White, Lynn (1967), "Historical roots of our Ecology Crisis", *science*, Vol 155, No 3767, pp 1203-1207.

**List of sources with English handwriting**

- Āli Yāsīn, Aḥmad, (2005), Buhrāni Āb, Tih-rān: Jāmi'ihyi Muhandisāni Mushāwiri Īrān.
- Barnāihyi Panjumi 'umrānīyi Kishwar 1973-1977, (351), Bījā: Sāzmāni Barnāmih.
- Barnāihyi Panjumi 'umrānīyi Kishwar, Tajdīdi Nazar Shudih 1973-1977, (1973), Bījā: Sāzmāni Barnāmih.
- Pūjī, Jānfrānku, (1998), Takwīni Dulati Mudirn, Tarjumihyi Bihzād Bāshī, Tih-rān: āgāh.
- Pahlawī, Muḥammad Riḍā Shāh, (Bīṭā) Pāsukh bih Tārīkh, Bījā: Bīnā.
- Rūznāmihyi Iṭilā'āt
- Sālnāmihyi Āmārīyi Kishwar Sāl 1976, Tih-rān: Sāzmāni Barnāmih, Markazi Āmārī Īrān.
- Sālnāmihyi Āmārīyi Kishwar Sāl 2536, Tih-rān: Sāzmāni Barnāmih, Markazi Āmārī Īrān.
- Guzārishi Tahīyihyi Stkli Rānandigī, ḍarāyibi Ālūdigī wa Istāndārdi Awwalīyih barāyi Wasāyili Naqlīyihyi Muturīyi Mujūd dar Shahri Tih-rān bih Manzūri Kunturuli Ālūdigīyi Hawā Nāshī az Wasāyili Naqlīyihyi Muturī, tarḥi Mushtaraki Dānishgāhi ṣan'atīyi. Āryāmīhr Dānishkadīhī Muhandisīyi Mikānik wa Sāzmāni ḥifāzati Muḥīṭi Zīstī Īrān, Guzārishi Nahāyi Jildi Awwal, Tih-rān, Mīhr Māh 2536.
- Guzārishi Sālīyānīh wa Tarāznāmihyi Sāli 1977 Bānki Markazīyi Īrān, (1977), Bījā: Bānki Markazī.
- Guzārishi Sālīyānīh wa Tarāznāmihyi Bānki Markazīyi Īrān, (1965), Bījā: Bānki Markazī.
- 'abdullāhī, Muḥsin, (2012), ḥuqūqi ḥifāzāt az Hawā, Tih-rān: Mīzān.
- Mutīṣadī Zarandī, Sa'īd, (2008), Ālūdigīyi Hawā: Rāhburdhāyi Millī, Qawānīn wa Muqarrarāt, Tih-rān: Markarzi Muṭālī'āt wa Barnāmīhrīzīyi Shahrīyi Tih-rān.
- Majmū'ihyi Qawānīni Sāli 1974, Nashrīyihyi Rūznāmihyi Rasmīyi Kishwari Shāhanshāhīyi Īrān, (1974), Bījā: Rūznāmihyi Rasmī.
- Majmū'ihyi Qawānīni Sāli 1975, Nashrīyihyi Rūznāmihyi Rasmīyi Kishwari Shāhanshāhīyi Īrān, (1975), Bījā: Rūznāmihyi Rasmī.
- Mas'alīhī Ālūdigīyi Hawā wa Barnāmīhhāyi Shirkati Millīyi Nafti Īrān, Sukhanrānīyi Sa'īd Shiybānī Ri'tsi Gurūhi Taḥqīqāti Pitrushīmīyi Shirkati Millīyi Nafti Īrān, (1971), Bījā: Rawābiṭi 'umūmīyi ṣan'ati Nafti Īrān, Chāhārshānbih 12 Mīy.
- Mashhadī, 'alī, ḥuqūqi Ālūdigīyi Hawā (Muṭālī'ihyi Taṭbīqī), (2013), Tih-rān: Khursandī.
- Mirahmady Mansoor and Hasan Jabbari Nasir, (2010), " The Despotism State & the Emerge of the Despotism Semi-Modern State in Iran: A Theoretical Pattern ", Scientific Journal Management System, Issue1, S6, winter.

**(English)**

- Hannigan, John,(2006), Environmental Sociology, 2th edition, London and New York:Routledge.
- Prince, Thomas and Fingers, Matthias,(1994), Environmental NGOs in World Politics, London and New York: Routledge.
- White, Lynn(1967), "Historical roots of our Ecology Crisis", science ,Vol 155, No3767,p1203-1207.

**The Impact of Pahlavi's Despotic Semi-Modern State Structure on the Rise of the Environmental Crisis in Iran<sup>1</sup>**

Mahdī Raf'atī Panāh Mehrābādī<sup>2</sup>

Received: 8/10/2018  
Accepted: 15/10/2019

**Abstract**

The concept of "environmental protection" is a modern concept which, according to its origin, has a specific epistemic and intellectual foundations that represent it as a social problem derived from social movements. A concept that, while paying attention to the rights of marginal groups, embraces a variety of intellectual and political ideas. This concept is derived from democratic processes. But in Iran, due to the existence of a despotic semi-modern state, the course of development was selective, arbitrarily and caricatured. This article with an overview on the context of the formation of the concept of environmental protection in the West, shows that the despotic semi-modern structure of the Pahlavi government on one hand, led to the priority of industrial and agricultural production on environmental protection and on the other hand, prevented people from attending to environmental protection. These factors, along with the imbalance in various sectors of development, caused the emergence of environmental issues, including air pollution, as a case study of this research.

**Key words:** Environmental protection, Despotic semi-modern state, Development, Iran, Air pollution.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.22333.1785

2. Member of the Institute for Research and Development in Humanities (SAMT).  
mahdirafati62@gmail.com



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۳۳، پاییز ۱۳۹۸ / صفحات ۱۰۱-۱۲۹

## تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی در دوره صفویه<sup>۱</sup>

سید مسعود سید بنکدار<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۱۱

### چکیده

در طول تاریخ ایران هرگاه سلسله‌های قدرتمندی حاکمیت می‌یافتند، مجموعه‌های ارزشمندی از جواهرات و زر و سیم در خزانه‌های آنها جمع‌آوری می‌شد. در همین راستا، تشکیلات نسبتاً منظمی برای حفظ و نگهداری این گنجینه‌ها در این دربارها به وجود می‌آمد؛ که درون این تشکیلات، کارگاه‌هایی برای ساخت و پرداخت جواهرات تازه برپا می‌شد.

در دوران صفویه، علاقه پادشاهان این سلسله به داشتن درباری باشکوه و عظیم موجب شده بود مجموعه‌ای از بهترین نفایس و جواهرات در دربار جمع‌آوری شود. در این دوره، تشکیلات منظمی برای حفظ، نگهداری، تهیه و ساخت جواهرات در دربار ایجاد شد که در منابع این دوره، اطلاعات ارزشمندی درباره عملکرد این تشکیلات و مناصب مرتبط با آن یافت می‌شود.

در مقاله حاضر، تلاش شده است تا با مطالعه اسناد مجموعه توثیق‌سرای و منابع موجود، به بررسی تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی و مناصب مرتبط با ساخت این مجموعه پرداخته شود.

روش تحقیق در این مقاله، بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای و تطبیق و تحلیل منابع موجود، به خصوص منابع اصلی است. در این تحقیق تاریخی، پس از جمع‌آوری اطلاعات لازم، به سازماندهی اطلاعات و تجزیه و تحلیل و سرانجام استنتاج آنها پرداخته شده است.

**واژه‌های کلیدی:** جواهرات سلطنتی، صفویه، تشکیلات اداری، مناصب، بیوتات سلطنتی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.22294.1781

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ masoudbonakdar@yahoo.com

#### مقدمه

در طول تاریخ ایران، همزمان با ایجاد سلسله‌های قدرتمند، مجموعه‌های ارزشمندی از جواهرات، طلا، نقره و سایر اشیای گرانبها در خزانه جمع‌آوری می‌شد. در بیشتر این دوره‌ها، در دربارها تشکیلاتی برای ساخت و نگهداری این نفایس وجود داشته است. توصیفات روشنی درباره گنجینه‌های سلسله‌های هخامنشی (قائمی، ۱۳۴۹: ۱۳۷، ۱۳۸؛ بریان، ۱۳۷۷: ۱۷۸/۱) و ساسانی (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۲۱/۵، ۱۸۲۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۳۳/۸، ۳۳۲؛ مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۳۲۲/۱-۳۲۴؛ مجهول‌المؤلف، ۱۳۷۳: ۱۳۸/۳، ۱۳۶۶) در دست است، اما اطلاع کامل و دقیقی درباره تشکیلات نگهداری و ساخت این گنجینه‌ها وجود ندارد. با وجود این، با اتکا به اشاره‌های برخی از منابع، مشخص می‌شود که در این دوره‌ها تشکیلات منظمی برای ساخت، نگهداری و محافظت از این آثار وجود داشته است. در دوره اسلامی نیز جواهرات و نفایس ارزشمندی در خزانه‌های پادشاهی جمع‌آوری می‌شد. البته با وجود آنکه این خزاین در منابع توصیف شده‌اند، اما اطلاعات دقیق و کافی درباره تشکیلات اداری مربوط به ساخت و نگهداری این خزاین در منابع نیامده است.

با شکل‌گیری سلسله صفویه در ایران، مانند دوره‌های پیش، مجموعه ارزشمندی از جواهرات پیاده،<sup>۱</sup> مرصع‌آلات، زرینه‌آلات و سیمینه‌آلات که از آنها با عنوان جواهرات سلطنتی نام برده می‌شود، در خزاین و دربار جمع‌آوری شد. برخلاف دوره‌های پیشین که منابع اطلاعاتی در مورد تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی ارائه نمی‌دهند، در این دوره به واسطه اطلاعات ارزشمند منابع، آگاهی‌های بیشتری درباره چگونگی تشکیلات جواهرات سلطنتی به دست می‌آید.

از آنجا که مجموعه مذکور نمادی از قدرت و ثروت دربار پادشاه بود، تشکیلاتی را لازم داشت تا ضمن استفاده از این جواهرات در تشریفات و رسوم درباری، حفاظت و حراست از مجموعه را نیز تأمین کند. بر این اساس، بخش‌های مختلفی در دربار صفوی، از جواهرات سلطنتی به منظور نمایش شکوه و جلال دربار استفاده می‌کردند و در همان حال، این تشکیلات نظارت دقیقی برای حفظ و نگهداری اشیاء انجام می‌دادند. از طرفی، با توجه به حجم زیاد و ارزش فوق‌العاده جواهرات سلطنتی در این دوره، تشکیلات ایجاد شده برای حفظ و نگهداری مجموعه نیز بسیار گسترده و منظم بودند.

با وجود اهمیت بالای جواهرات سلطنتی و تشکیلات اداری گسترده مرتبط با آن در دوره صفویه، تاکنون پژوهش مستقل و جامعی برای بررسی این موضوع انجام نگرفته و تنها در چند

۱. منظور قطعات جواهر است که بر پایه طلا و نقره نصب نشده باشند.

مقاله به بخش‌هایی از این موضوع اشاره شده است.

در مقاله «هنر زرگری در ایران»، کوروش فتحی به بررسی هنر زرگری، تکنیک‌ها و تحولات این هنر در عصر صفویه پرداخته است. نویسنده در ادامه مقاله جایگاه زرگران در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره را نیز مدنظر قرار داده، اما به بحث مطالعه تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی ورودی نداشته است. پژوهش دیگر، مقاله‌ای با عنوان «زرگری و جواهرسازی عصر صفوی» نوشته حسین میرجعفری و سید مسعود سید بنکدار (تابستان ۱۳۸۷) است که نویسندگان به بررسی هنر زرگری و جواهرسازی در دوره صفوی پرداخته‌اند و در خلال مقاله انواع و اقسام مصنوعات جواهرنشان در این دوره را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در این مقاله نیز به موضوع تشکیلات جواهرات سلطنتی به طور مستقل پرداخته نشده است. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «منصب ناظر بیوتات در دوره صفویه» (تابستان ۱۳۸۹) که توسط محمدمبین نژد نجفیان و محمدرضا مهدوی به نگارش درآمده، به بررسی منصب ناظر بیوتات در تشکیلات اداری صفویان از دوره شاه‌عباس تا سقوط این سلسله پرداخته شده و موضوع مورد مطالعه آنها، تمرکزی بر روی جواهرات سلطنتی نداشته است.

پژوهش حاضر برای روشن کردن تشکیلات اداری مربوط به جواهرات سلطنتی در دوره صفویه، حائز اهمیت است. مؤلفان پژوهش حاضر به بررسی این مسئله پرداخته‌اند که در دوره‌های مختلف، پادشاهان صفوی برای ساخت و ایجاد جواهرات و حفظ و نگهداری جواهرات سلطنتی، چه تشکیلات اداری و دیوانی داشته‌اند و مناصب مرتبط با این تشکیلات چه بوده است؟

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و از منابع کتابخانه‌ای و اسناد و مدارک آرشیوی استفاده شده است. در این روش، پس از جمع‌آوری اطلاعات کافی، به سازماندهی اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته شده است.

### چگونگی شکل‌گیری جواهرات سلطنتی در دوره صفویه

شکل‌گیری خزاین و نفایس خاندان صفوی، سال‌ها پیش از به سلطنت رسیدن شاه‌اسماعیل اول (۹۰۷ق) آغاز شده بود؛ زیرا شیوخ صفوی به یمن نذورات، غنایم جنگی و هدایای پیروان خود، صاحب خزاین ارزشمندی بودند. پس از به قدرت رسیدن شاه‌اسماعیل اول، این مجموعه شکل تازه‌ای به خود گرفت. شاردن<sup>۱</sup> در گزارش خود از قلعه «طبرک»<sup>۲</sup> به «تاریخچه

1. Chardin

۲. قلعه‌ای مشهور در اصفهان عصر صفوی و محل نگهداری جواهرات سلطنتی و نفایس پادشاهان این سلسله. (بنگرید به: شاردن، ۱۳۴۵: ۷/ ۲۷۶-۲۷۷).

تأسیس گنجینه شاهنشاهی ایران» اشاره کرده و نوشته است: «اظهار یقین می‌کنند که از زمان شیخ صفی انباشتن این گنجینه آغاز شده است، ولی برخی می‌گویند که بسیار مقدم بر آن است» (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۷۴/۷). در منابع اولیه صفویه نیز به ثروت و مکننت این خاندان و جمع‌آوری نفایس، به‌ویژه پس از درگذشت شیخ صفی‌الدین اشاره شده است. شیخ صفی‌الدین در زمان حیاتش از جانب رقبا (مریدان شیخ زاهد گیلانی) به جمع‌آوری مال و ثروت متهم شده بود. آنان به شیخ زاهد گفتند وی «در مقام سجاده‌نشینی به جمع مال مشغول است» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱).

شهرت و محبوبیتی که شیخ صفی‌الدین در میان مریدان و طرفداران خود به دست آورد، باعث شد در مدت کوتاهی نذورات و تحف گران‌بهایی از اطراف و اکناف به سوی اردبیل سرازیر شود. این روند پس از مرگ وی نیز ادامه یافت (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۵۸). خنجی<sup>۱</sup> شیخ صفی‌الدین را از اتهام مال‌اندوزی مبرا می‌دانست، اما درباره فرزندانش وی نظر متفاوتی داشت و آنان را متهم می‌کرد که با سوءاستفاده از ثروت شیخ، به مال‌اندوزی و جمع‌آوری ثروت پرداخته‌اند (همان، ۲۵۹). سهم جواهرات از این دارایی مشخص نیست، اما مسلم است که بخشی از آن را جواهرات تشکیل می‌داد.

ثروت و تجمل خاندان صفوی در دوره شیخ ابراهیم به جایی رسیده بود که آشپزخانه وی مملو از ظروف طلا و نقره بود (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۷/۱) و «[...] خوان خلیل از زینت نقره‌آلات مطبخ بی‌عدیلش رتبت گرفتی و بهشت لازم‌التعدیل از عکس اوانی آفتاب تمثیلش زیب پذیرفتی [...]» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵). در دورانی که شیخ جنید و شیخ حیدر رهبری طریقت صفوی را برعهده داشتند، ثروت آنان به واسطه هدایا و نذورات مریدان و طرفدارانشان افزایش یافت و خزاین آنها از نفایس گران‌بها غنی‌تر شد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۶) و با تلاش‌های پسران حیدر، علی و برادرش اسماعیل برای رسیدن به قدرت، ادامه یافت. خیل مریدان نذورات و هدایای خود را تحویل می‌دادند تا مراتب ارادت و اخلاص خود را نسبت به مرشد کامل ابراز دارند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴، ۴۴۰، ۴۴۱)؛ به طوری که «در این اوقات صوفیه اصحاب ارادت از هر جانب متوجه شده خفیه نذور می‌گذرانیدند و نقد اخلاص خود را بر محک اختصاص زده سد ارادت را به ریختن طلا و نقره محکم می‌گردانیدند» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۳۷).

---

۱. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، شافعی معتقدی بود که کثرت علاقه و اعتقاد او در مواقعی به مرز تعصب می‌رسید. این علاقه و توجه وی به اهل سنت، باعث کینه‌توزی وی نسبت به پادشاهان صفوی و طرفداران آنها شده بود؛ به گونه‌ای که در سراسر کتاب *مهمان‌نامه* سعی کرده بود پادشاهان و امرا را علیه حکومت صفوی به جنگ وادارد (خنجی، ۱۳۸۲: بیست‌وشش).



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۰۵

در نتیجه، زمانی که شاه اسماعیل اول اعلام سلطنت کرد، به واسطه موقعیت و پایگاه خانوادگی اش، صاحب مکننت و ثروت بود و پس از پادشاهی نیز بر این ثروت افزود. بنابراین عجیب نیست زمانی که شاه اسماعیل از خواجه نظام الملک فرستاده سلطان حسین بایقرا استقبال کرد، خواجه با دیدن شکوه، تجمل و جواهرات دربار شاه اسماعیل با تعجب گفت: «[...] تبارک الله آن خالقیکه در اندک زمانی این شهریار از گیلان با هفت نفر صوفی خروج کرده و بی خزانه و سپاه در این اندک زمان، چند پادشاه عظیم الشان از پیش برداشته و این حشمت به هم رسانیده [...]» (مجهول المؤلف، ۱۳۸۴: ۴۵). در این مراسم سرپرده شاه اسماعیل با وسعت زیادی برپا شده بود و جلوی آن دویست رأس اسب با زین‌های مرصع قرار گرفته بودند. امرای شاه نیز با جیغه‌های مرصع، لباس‌های زربفت و شمشیرهای جواهرنشان ایستاده بودند (همان، ۱۴۶).

**تشکیلات و مناصب جواهرات سلطنتی از شاه اسماعیل اول تا شاه صفی (۹۰۷-۱۰۳۸ق)**  
منابع تصریح کرده‌اند که در دوره شاه اسماعیل خزاین ارزشمندی از جواهرات در دربار جمع‌آوری و ساخته و پرداخته شده بود (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۰-۲۱۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۲۱۵؛ مجهول المؤلف، ۱۳۵۰: ۱۲۰ و ۱۲۱؛ منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۹/۱)، اما درباره تشکیلات جواهرات اعم از کارگاه‌های تولیدی و تشکیلات مربوط به نگهداری آنها اطلاعاتی ارائه نداده و تنها به وجود بیوتات و کارخانه‌های سلطنت اشاره کرده‌اند (قمی، ۱۳۸۳: ۱۴۰/۱، ۱۲۱).  
سلاطین صفویه به‌ناچار بخشی از ضروریات و اشیای تجملی را در کارگاه‌ها تدارک می‌دیدند که زیرمجموعه بیوتات سلطنتی<sup>۱</sup> و جزو اموال خاصه به شمار می‌آمد. بسیاری از بیوتات به اداره امور خانه بستگی و اختصاص داشتند؛ همچون آشپزخانه، شیرخانه، آبدارخانه، انبارها و غیره. بعضی از بیوتات نیز -همان‌طور که گفته شد- به مانند کارخانه‌های دولتی اداره می‌شد؛ مثل کارگاه‌های اسلحه‌سازی، بافندگی، ضرب‌آب‌خانه و نظایر آن (مینورسکی، ۲۵۳۶: ۴۸).

آگاهی ما نسبت به وجود کارگاه‌های ساخت جواهرات و بخش‌های آن در این دوره، براساس سیاهه اموالی است که از قصر «هشت‌بهشت» شاه اسماعیل در تبریز برداشته شده است و اکنون این صورت در آرشیو موزه «توپقاپی سرای» نگهداری می‌شود. پس از شکست شاه در جنگ چالدران از سلطان سلیم، مقادیر قابل توجهی از جواهرات و نفایس موجود، همراه با

۱. بیوتات سلطنتی مجموعه‌ای بود که کارگاه‌های تولیدی و انبارهای پادشاهی را در برمی‌گرفت. جواهرات سلطنتی محصول و دارایی بخشی از این کارگاه‌ها بود (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۴۸).

اردوی شاه اسماعیل به دست سلطان سلیم افتاد. نمونه‌هایی از این آثار، اکنون در موزه توپقاپی سرای استانبول نگهداری می‌شود (ملکزاده، ۱۳۵۰: ۱۱۰).

شاه اسماعیل که بخشی از دارایی خود را در صحنه جنگ از دست داده و نگران جواهرات و نفایس موجود در پایتخت خود بود، به «حلوچی اوغلو حسین بیگ»<sup>۱</sup> دستور داد به سرعت بقیه جواهرات و نفایس موجود در پایتخت را قبل از رسیدن «احمدپاشا اوغلی» صدراعظم سلطان سلیم، از تبریز به مکانی امن و دور از دسترس عثمانی‌ها انتقال دهد (گنج، ۱۳۹۰: ۱۳؛ 237-238: Genc, 2015). این فرمان به سرعت به مرحله اجرا درآمد. با وجود این، به دلیل کثرت خزاین پادشاه، امکان انتقال همه آنها وجود نداشت و با وجود تلاش‌های زیاد، برخی از جواهرات و اموال سلطنتی در تبریز بر جای ماند (گنج، ۱۳۹۰: ۱۶-۲۱). بدین ترتیب، اقلام ارزشمندتر خزاین و دربار شاهی انتقال داده شد و آنچه در کارخانجات شاهی و بخش‌هایی از بیوتات باقی مانده بود، آثار نیمه‌تمام و مصالح باقیمانده در کارگاه‌ها بود که به دست سلطان عثمانی افتاد.

با رسیدن سپاهیان سلطان سلیم به تبریز و استقرار در کاخ هشت‌بهشت، هر آنچه برجای مانده بود، توسط مأموران سلطان جمع‌آوری و سیاه‌برداری شد. سیاهه این اموال هم‌اکنون در آرشیو موزه توپقاپی استانبول موجود است (گنج، ۱۳۹۰: ۱۶-۲۱، ۲۷، ۲۸؛ 229: Genc, 2015). در این سیاهه، علاوه بر صورت اموال، به محل نگهداری و کارگزاری که مسئولیت این اموال را برعهده داشتند، نیز پرداخته شده و به همین دلیل اطلاعات ارزشمندی درباره تشکیلات جواهرات و مقامات مربوطه در دست است. در گزارش مربوط به غنایم، بخش‌هایی از بیوتات سلطنتی، کارخانجات دربار و متصدیان این بخش‌ها بیان شده است. فهرست سیاهه مزبور نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این اقلام به صورت مواد اولیه بوده و یا مراحل ساخت آنها به پایان نرسیده بود. در این اسناد، از بخش‌هایی از بیوتات نظیر زرگرخانه، نقاش‌خانه، جبه‌خانه، خیاط‌خانه، مسگرخانه و مهترخانه نام برده شده است. افراد و هنرمندانی که در این بخش‌ها کار می‌کردند، شامل زر نشان‌ها، زرگران، سپردوزان، جبه‌چیان، خیاط‌ها، کاردگران، حکاکان، خیمه‌دوزان، زردوزان، عتابی‌بافان،<sup>۲</sup> مجلّدان، قنادان، نی‌زان و نقاشان بود.

برخی از این افراد مانند زرگران و زر نشان‌ها و حکاکان، فقط بر روی جواهرات و زر و سیم کار می‌کردند. تعدادی از آنان مانند زردوزان و مجلّدان و جبه‌چیان، از جواهرات در ساخت، پرداخت و تزئین مصنوعات خود بهره می‌گرفتند<sup>۳</sup> (گنج، ۱۳۹۰: ۱۶-۲۱، ۲۷، ۲۸؛

۱. حسین بیگ حلوچی اوغلو: از سرداران و نزدیکان شاه اسماعیل اول.

۲. نوعی پارچه تافته، قسمی از خارا که لباس معروفی است (صحراپیما، ۱۳۹۴: ۲۱۱).

۳. نام تعدادی از این هنرمندان به شرح ذیل است:

سند مذکور اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ تشکیلات جواهرات دورهٔ شاه اسماعیل اول در اختیار قرار می‌دهد، اما ساختار این تشکیلات را به‌طور روشن بازسازی نمی‌کند. اطلاعات دربارهٔ این تشکیلات، در دورهٔ شاه طهماسب نیز چندان گویا نیست. با اتکا به اشارات پراکندهٔ منابع، می‌توان حدس زد که تشکیلات جواهرات سلطنتی، در قیاس با دورهٔ شاه اسماعیل اول تغییر چندانی نداشت و این تشکیلات تا پایان دورهٔ صفوی کم‌وبیش باقی مانده بود. شاهد این مدعا عبارات مختصر و گویایی است که در *عالم‌آرای شاه طهماسب* در گزارش «فرستادن القاص میرزا به زندان الموت» آمده است. بنا به این گزارش، به وی از «آنچه باید از سی‌وسه کارخانه عالم و غلامان صاحب‌جمال و [...]» لازم داشته باشد، مهیا کرد و اعطا نمود» (مجهول‌المؤلف، ۱۳۷۰: ۱۱۸). هرچند این جمله مختصر است، نشان می‌دهد که تعداد کارخانجات شاهی و تشکیلات جواهرات در این دوره نیز به مانند دوره‌های شاه سلیمان و سلطان حسین بوده است.

مهم‌ترین سندی که دربارهٔ تشکیلات جواهرات سلطنتی در دورهٔ شاه طهماسب اول موجود است، نامه مفصلی است که شاه طهماسب به حاکم هرات برای پذیرایی از «همایون» امپراتور هند نوشته است. در این نامه، مطالب پراکنده‌ای دربارهٔ بخش‌های مختلف بیوتات وجود دارد که جواهرات و ظروف طلائی و مرصع دربار در آنها ساخته، نگهداری و استفاده می‌شد. از میان صاحب‌منصبان مرتبط با این تشکیلات در این دوره، نام میرزا سلمان ناظر بیوتات، میرزا بابایی شیرازی و میرشاه میر مشرف خزانه عامره، میرزا حسن اصفهانی مشرف رکاب‌خانه و قبیج‌جی خانه، قلی بیگ چراغچی مسئول پیه‌سوز و شمعدان‌های طلا و نقره سلطنتی، حسن بیگ شربتدارباشی مسئول بخششی از ظروف مرصع و جواهرنشان شاه بیان شده است.

- 
- زرگران: استاد میرک زرگر، استاد مقصودعلی، ولد خدابخش زرگر، خواجه حسین خراسانی، استاد امیرخان.
  - زرنشان‌ها: استاد درویشعلی زرنشانی، اسماعیل زرنشان، استاد پیرعلی، شمس‌الدین علی، استاد قاسم، جمال‌الدین حسین.
  - زردوزان: استاد خانعلی خراسانی زردوز، خاتون بیگی زردوز، استاد خاتون زردوز، عزیزپاشای زردوز، بهاء‌الدین زردوز، مجیدپاشای زردوز، حبیبه سلطان زردوز.
  - جبه‌چیان و اسلحه‌سازان: سید قطب‌الدین جبه‌ای، فخرالدین احمد خراسانی، سید محمود تبریزی، استاد حمزه رومی، خواجه حافظ خراسانی سپردوز، حاجی محمد، عبدالطیف سپردوز، میرابراهیم تبریزی، استاد محمدخان کوفتگر.
  - مسگرها: استاد یعقوب مسگر.
  - حکاکان: استاد سلیم، حسین حکاک.
  - مجلدان: شیخ‌زاده زین‌الدین علی، سعدالدین مذهب (گنج، ۱۳۹۰: ۱۶-۲۱، ۲۷، ۲۸؛ Genc, 2015: 259-268).

(مجهول المؤلف، ۱۳۷۰: ۴۰۹، ۴۱۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۶۱۸/۲؛ منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۶۶/۱).

بخش اعظم خزاین و جواهرات شاه‌طهماسب در قزوین و در دولتخانه شاه‌نگهداری می‌شد، اما شاه‌خزاین کوچک‌تری در سایر نقاط ایران نیز داشت؛ چنان‌که در جریان حمله القاص میرزا به کاشان، بخشی از خزاین شاه‌طهماسب در این شهر به تصرف وی درآمد. بخش دیگری از خزاین و نفایس شاه‌طهماسب شامل ششصد شمش طلا و نقره که هر یک سه‌هزار منتقال شرعی وزن داشت، تا سال ۹۷۹ق/۱۹۷۱م. در قلعه معروف «قهقهه»<sup>۱</sup> نگهداری می‌شد. در این دوره، هرگاه سلطان عثمانی به آذربایجان لشکرکشی می‌کرد، خزاین سلطنتی را به قلعه قهقهه انتقال می‌دادند. زمانی که اسماعیل میرزا در این قلعه زندانی بود، مقداری از این شمش‌ها را برای هواداران خود فرستاده بود؛ به همین دلیل سرداران شاه‌طهماسب بقیه آنها را به قزوین منتقل کردند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۵۹۹/۱). شاه‌طهماسب در شهرهای دیگر نیز خزانه و کارخانجات شاهی داشت.

در مورد تنظیمات و تشکیلات نگهداری جواهرات سلطنتی در دوره شاه‌عباس اول، اطلاعات روشنی در دست نیست. منابع صفوی مانند *تاریخ عباسی* فقط به ذکر کلی بیوتات در موقعیت‌هایی چون تشریفات دربار پرداخته‌اند. در منبعی مانند *زبدة التواریخ* نیز تنها اطلاعات کلی درباره دیوانسالاران این دوره آمده است. در منبع مذکور به مانند منابع دوره متأخرتر صفوی، ذکر دقیقی درباره مناصب مرتبط با امنای اموال جواهرات در بخش‌های مختلف بیوتات نیامده است. همچنین بیشتر نویسندگان معاصر که به این موضوع پرداخته‌اند، به منابع اواخر دوره صفوی اتکا کردند و نوشته‌های آنها را به این دوره تعمیم داده‌اند (منجم، ۱۳۶۶: ۴۴۵، ۴۴۲؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۹، ۱۰۰؛ فلسفی، ۱۳۴۴: ۴۱۵/۲، ۴۱۴، ۹۸/۴)، اما به واسطه اطلاعات پراکنده‌ای که در منابع این دوره وجود دارد، نام بعضی از مسئولان جواهرات مانند «حسن» رئیس بیوتات سلطنتی یا «الله‌بیگ» ناظر کل مشخص شده است (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۶۰، ۳۶۱؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۹/۷). فرد دیگری که اطلاعات مفصل‌تری درباره او وجود دارد، محمدعلی بیگ ناظر است.<sup>۲</sup>

۱. موقعیت این قلعه که در ناحیه قراجه‌داغ (ارسباران) قرار داشت، آن را به دژی تسخیرناپذیر برای حفظ خزاین تبدیل کرده بود (میرجعفری، ۱۳۷۸: ۱۷، ۱۸، ۱۹).

۲. در منابع گزارش‌های بسیاری درباره ذکاوت، صداقت و درستکاری وی و اعتماد بالایی که شاه‌عباس نسبت به او داشته، آمده است. این اعتماد تا پایان دوران شاه‌عباس به قوت خود باقی بود، اما پس از مرگ شاه‌عباس و به سلطنت رسیدن شاه‌صفی، خواجه‌های مغرض دربار که به دنبال بدنام کردن محمدعلی بیگ بودند، وی را به سرقت جواهرات سلطنتی متهم کردند. البته پس از بررسی اسناد و دفاتر مربوط به جواهرات، از وی رفع اتهام شد و مورد توجه شاه قرار گرفت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۱۱۵).

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۰۹

تا قبل از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، جواهرات سلطنتی در دولتخانه قزوین نگهداری می‌شد، اما با انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۶ق/۱۵۹۷م، خزانه و جواهرات هم به این شهر منتقل شد. از آنجا که در دوره شاه‌صفی و جانشینانش بخش اصلی جواهرات سلطنتی در قلعه طبرک نگهداری می‌شد، می‌توان گفت انتخاب این مکان به عنوان مخزن نگهداری جواهرات سلطنتی، از دوره شاه‌عباس اول شروع شده بود.<sup>۱</sup> گفتنی است شاه‌عباس معمولاً در سفرهایش بخشی از خزاین و جواهرات سلطنتی را با خود همراه داشت؛ به همین دلیل هنگام مرگش در مازندران، بخشی از «خزاین و بیوتات پادشاهی» نیز همراه با جنازه وی به پایتخت انتقال داده شد (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۰۷۸/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۳۵).

#### مناصب نگهداری جواهرات سلطنتی از دوره شاه‌صفی تا پایان دوره صفویه (۱۰۵۲-۱۱۳۵ق)

به همان میزان که منابع دوره شاه‌صفی درباره تجملات دربار و استفاده از جواهرات سلطنتی در زندگی روزمره و سنت‌های دربار صفوی صحبت می‌کنند، اشاره‌های کوتاهی نیز به مناصبی دارند که مسئولیت نگهداری خزاین و جواهرات پادشاه را برعهده داشتند.

در دوره شاه‌صفی، بخشی از طلاآلات و مرصع‌آلات و جواهراتی که مورد استفاده قرار می‌گرفت، در بخش‌های مختلف دربار به صاحب‌منصبان مربوطه سپرده می‌شد. بخشی که مورد استفاده نبود، در قلعه طبرک نگهداری می‌شد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۷). بخش دیگری از جواهرات و مسکوکات در خزانه عامره، در بیرون از قلعه طبرک، در حرم نگهداری می‌شد. «ناظر بیوتات» مسئول اصلی رسیدگی به جواهرات و خزاین سلطنتی بود. از ناظران بیوتات دوران شاه‌صفی، نام افرادی چون زمان‌بیگ، حسین خان‌بیگ و صفی‌قلی بیگ در منابع آمده است (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۶۰۹، ۳۴۱). بخش‌های دیگری نیز زیر نظر ناظر بیوتات فعالیت می‌کردند و مسئولیت مقداری از جواهرات سلطنتی را عهده‌دار بودند.

#### ۱. جبه‌خانه

«جبه‌خانه» محل ساخت و نگهداری جنگ‌افزارها بود. بخشی از جبه‌خانه در قلعه طبرک قرار

---

۱. بنا به گفته دن گارسیا، قلعه طبرک بعد از تغییراتی که شاه‌طهماسب و سلطان محمدخداپسند در آن انجام داده بودند، در دوره شاه‌عباس به یک دژ چهارگوش و مجهز به دیوارهای محکم و خندقی عمیق تبدیل شد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۲۵-۲۲۶). شاه‌عباس بعد از سرکوب یولی بیگ در سال ۹۹۸ق/۱۵۸۹م. که در این قلعه پناه گرفته بود، قلعه را تخریب کرد (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۲۶، ۴۳۸). بنابراین توصیفات فیگوئروا باید بعد از تعمیرات مجدد شاه‌عباس و در جریان انتقال پایتخت به اصفهان و اختصاص قلعه به نگهداری تسلیحات و جواهرات سلطنتی باشد.

داشت. در آنجا در کنار تسلیحات نظامی، بخشی از جواهرات پیاده، مرصع‌آلات، اندوخته‌های زر و سیم و هدایایی که مورد استفاده دربار نبود، نگهداری می‌شد (قمی، ۱۳۸۳: ۹۰۷/۲). رؤسای جبهه‌خانه در زمان شاه‌صفی عبارت بودند از: شاه‌نظربیگ شاملو، عرب‌بیگ آغزیوار اوغلی شاملو، حاجی‌بیگ شاملو و ابوالفتح‌بیگ (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۴۲-۳۴۳).

#### ۲. شیرخانه

«شیرخانه» محل نگهداری جام‌ها و تُنگ‌ها و ظرف‌های زرین و مرصع شراب شاه‌صفی بود و توسط «شیره‌چی‌باشان» شاه اداره می‌شد. شیره‌چی‌باشی‌های شاه‌صفی عبارت بودند از: بایندریگ قراچه‌داغی و صفی‌قلی‌بیگ (همان، ۱۲۰، ۳۴۳).

#### ۳. آبدارخانه

محل نگهداری بخش دیگری از ظروف زرین و مرصع شاه و آشامیدنی‌ها و تنقلات سفره شاه بود. چلبی‌بیگ ایواوغلی و جعفریگ فرزند او، از آبدارباشیان شاه‌صفی بودند.

#### ۴. مشعل‌خانه

«مشعل‌خانه» محل نگهداری مشعل‌ها، پیه‌سوزها و شمعدان‌های طلا و نقره و مرصع دربار بود. مرتضی‌قلی‌بیگ فرزند محمدرضاییگ مشعل‌دارباشی شاه‌عباس، مشعل‌دار باشی شاه‌صفی نیز بود. پس از وی، برادرش مهدی‌قلی‌بیگ به این منصب دست یافت. وجود این خانواده به خوبی نشان می‌دهد که بیشتر این مناصب موروثی بودند (همان، ۳۴۴).

#### ۵. زرگرخانه

بخش مهم دیگری بود که در آن زرگران و جواهرسازان زیر نظر زرگرباشی کار می‌کردند. با توجه به اینکه «در زمان دولت این شهریار کان یمین بحر یسار که شماره سیم و زر در کف کارکنان دولت پایدار بی‌شمار بود» (همو، همان، همان‌جا)، زرگرخانه شاه‌صفی بسیار فعال بود. نام زرگرباشی دربار شاه، «میرمحمدسعید» از سادات تبریز بود. در زرگرخانه شاه، زرگران و جواهرسازان اروپایی نیز مشغول به کار بودند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۲). در این زمان با ورود ساعت‌های ظریف توسط اروپایی‌ها، ساعت‌سازی به دربار ایران وارد شدند که از میان آنها می‌توان به «رودلف اشتیدلر»<sup>۱</sup> اهل زوریخ اشاره کرد (همان، ۵۲۶).

#### ۶. خزانه عامره

بخش مهم دیگری در دربار وجود داشت که در آن، قسمت دیگری از جواهرات پیاده، مرصع‌آلات، مسکوکات طلا و نقره نگهداری می‌شد. اصولاً ریاست این خزانه به یکی از خواجگان مورد اعتماد شاه سپرده می‌شد. گاهی خواجۀ مذکور ریاست حرم یا ریش‌سفیدی

حرم را نیز عهده‌دار بود. «خواجه محبت» و «آقا مشفق» از این دسته بودند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۴۶).

در دوره شاه‌عباس دوم، بخشی از خزاین و جواهرات سلطنتی که در زندگی روزمره پادشاه مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، کماکان در قلعه طبرک نگهداری می‌شد. بخشی که مورد استفاده دربار بود، در عمارت سلطنتی قرار داشت و در سفرهای شاه با او همراه بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۸۳؛ دولبه دلد، ۲۵۳۵: ۵۲)؛ به همین دلیل هنگام درگذشت شاه‌عباس دوم، بخشی از جواهرات خزانه برای انجام مراسم جلوس پادشاه جدید، به سرعت از شمال ایران به پایتخت ارسال شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۷۴/۹).

منابع دوره شاه‌عباس دوم در مقایسه با منابع دوره شاه‌صفی، اطلاعات کمتری درباره مسئولان خزانه و بیوتات سلطنتی ارائه می‌دهند. مسئله‌ای که در بیشتر منابع دوره شاه‌عباس دوم انعکاس یافته، دزدی و سرقت‌هایی است که در خزاین و بیوتات دربار رخ می‌داد. این گزارش‌ها شاید زنگ خطری برای تشدید فساد اداری در دربار بود. این اعمال مجرمانه، در مورد کسانی گفته می‌شد که باید به عنوان امنای اموال، دارای بالاترین درجه امانت‌داری بوده باشند. گویا این اتفاقات بعد از فوت محمدعلی بیگ ناظر معروف شاه‌عباس اول اتفاق افتاد. بعد از فوت وی، شاه‌عباس دوم محمدبیگ را منصوب کرد. در همین زمان، یکی از اولین گزارش‌ها درباره سرقت ظروف سلطنتی دربار شاه‌عباس دوم مطرح شد و اختلاف بین داروغه شهر با محمدبیگ را رقم زد که ریاست صنف زرگران را نیز عهده‌دار بود. داروغه دستور داده بود تمام زرگران شهر اصفهان را بدون اینکه از سرقت، اطلاع یا نقشی در آن داشته باشند، دستگیر کنند. پس از مدتی شاه‌عباس دوم محمدبیگ را به منصب ناظر کل دربار منصوب کرد. وی در این مدت توانسته بود لیاقت و کفایت خود را به شاه‌عباس دوم نشان دهد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۴۱-۵۵۱؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۸/۷).

پس از او، صفی‌قلی بیگ به منصب ناظر بیوتات دست یافت. در این زمان، محمدعلی بیگ که مسئول جبه‌خانه بود و زیر نظر ناظر بیوتات فعالیت می‌کرد، به اختلاس حقوق کارکنان و خیانت در اموال پادشاه و سرقت آن متهم شد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۰۹). پس از آن، شاه‌عباس دوم دستور داد جلسه‌ای برای رسیدگی به اتهامات محمدعلی بیگ جبادارباشی تشکیل شود. صفی‌قلی بیگ ناظر بیوتات و دیگر ارکان دولت، مسئولیت رسیدگی به این اتهامات را عهده‌دار شدند تا «صدق و کذب ربایندگی و خیانت وی را معروض گردانند». پس از اثبات اتهامات و مجرم شناخته شدن محمدعلی بیگ، وی از مقام خود برکنار و زندانی شد و مقام جبادارباشی و ریاست قورخانه<sup>۱</sup> که مخزن بخشی از جواهرات سلطنتی بود، به فردی به نام «زمان بیگ» داده

۱. در قورخانه بخشی از سلاح‌های مرصع به جواهر نیز نگهداری می‌شد.

شد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۳۹؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۰۹).

دیری نگذشت که صفی‌قلی بیگ ناظر بیوتات نیز با اتهامات مالی مواجه شد. شاه‌عباس دوم به واسطه اینکه وی «...» به مقتضای حرص و آز و دل‌بستگی مشتبهات سرای مجاز، با متغلبه دست یکی داشت، در ضبط مالیات دیوانی و صرفه و غیظ که لازم‌مباشترین این امر جلیل‌الشأن بوده باشد، مبالغاتی که لازم باشد نمی‌نمود، تصمیم گرفت او را هم برکنار و مجازات کند؛ به همین دلیل ناظر بیوتات در قلعه کلات زندانی شد و تمام اموال وی نیز به نفع خزانه مصادره و منصب ناظر بیوتات به مقصودبیگ سفره‌چی داده شد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۲۹)

در مطالب مربوط به دوران پادشاهان اولیه سلسله صفویه، اشاره‌هایی به «سی‌وسه کارخانه سلطنت» شد. این اشاره‌ها اثبات می‌کند که اساس تقسیمات و تنظیمات بیوتات سلطنتی در طول این سلسله، به‌طور کلی تغییرات عمده‌ای نداشته است. در دوره شاه‌سلیمان نیز بخشی از جواهرات سلطنتی - همان‌طور که در موارد گذشته مرسوم بود - به‌طور روزمره در زندگی پادشاهان صفوی مورد استفاده قرار می‌گرفت. شیوه نگهداری و تقسیم این اشیای گران‌بها در تقسیمات دربار، براساس کاربری این اشیاء صورت می‌گرفت، نه بر اساس جنس و ارزش آن؛ به همین دلیل این جواهرات و اشیای زرین و سیمین در قسمت‌های گوناگون درباری پخش و تحویل افراد گوناگون می‌شد. بیوتات پادشاهی با سی‌وسه کارخانه مزبور، مجموعه‌ای بود که در آن کارگاه‌های تولیدی و انبارهای پادشاهی قرار داشت که جواهرات سلطنتی محصول و دارایی بخشی از این کارگاه‌ها بود.

اهمیتی که پادشاهان صفوی برای حفظ اموال و خزاین قائل بودند، موجب شده بود تا تشکیلات نسبتاً منظمی ایجاد کنند و نظارت دقیق و صحیحی بر امور مربوط به کارگاه‌ها و خزاین دربار داشته باشند تا از بروز اموری نظیر فساد مالی و اختلاس جلوگیری کنند. مهم‌ترین مناصب گمارده شده بر این بخش‌ها عبارت بودند از:

#### ۱. ناظر

«ناظر بیوتات» در رأس این تشکیلات قرار داشت. همه بخش‌های بیوتات سلطنتی و کارگاه‌های آن زیر نظر ناظر بود «و احدی از غلامان و ملازمان پادشاه بدون تعلیقه ناظر از کارخانجات چیزی [نمی‌برد] و عالیجاه ناظر بیوتات ریش سفید و صاحب‌اختیار کل سی‌وسه کارخانه بیوتات معموره و ریش سفید صاحب‌جمعان [...] بود» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۱۲). شاردن درباره منصب ناظر نوشته است: «ناظر اولین مأمور یا عامل مخصوص شاه و پیشکار کل امور مالی وی و اقتصاددان بزرگ خالصه و عواید و اموال منقول و غیرمنقول



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۱۳

پادشاه است؛ یعنی آنچه به خزانه شاه وارد یا از آن خارج می‌گردد» (شاردن، ۱۳۴۵، ۲۴۱/۸). از دیگر وظایف ناظر، سرپرستی امور داخلی دربار، کارخانجات و انبارهای پادشاهی، استخدام و پرداخت حقوق کارمندان و کارگران آن، رسیدگی به امور مالی دربار، نظارت بر اعطای خلعت‌های سلطنتی، امور بازرگانی و خرید و فروش‌های دربار و رسیدگی به امور سفرای خارجی بود (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۴۱/۸، ۲۴۱؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۸-۹۹؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۹۸؛ نصیری، ۱۳۷۲: ۲۰-۲۲)

به فرمان ناظر، در آغاز هر سال «مشرف بیوتات» برآوردی از مخارج شش‌ماهه «سرکار خاصه شریفه» یعنی دستگاه سلطنتی پادشاه تهیه می‌کرد و سپس وزیر بیوتات آن را به اطلاع می‌رساند و پس از تأیید وی، برای اعتمادالدوله فرستاده می‌شد. سپس «[...] ناظر مهر می‌کرد که اخراجات شش‌ماهه بیوتات سرکار خاصه را مشرفان به فلان مبلغ برآورد نموده‌اند؛ مقرر دارند که مقرب‌الخاقان صاحب‌جمع خزانه باهره وجه برآورد را از نظر قبوض‌الواصل مهم‌سازی صاحب‌جمعان نماید [...]» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۹، ۱۰).

با توجه به اینکه تمام اموال منقول پادشاه زیر نظر ناظر نگهداری می‌شد، جواهرات سلطنتی نیز زیر نظر ناظر و مسئولان زیردست وی در بخش‌هایی که اشاره خواهد شد، نگهداری می‌شد. در جریان خرید جواهرات نیز مسئولیت اصلی با ناظر بود و دو درصد از مبلغ جواهرات فروخته شده به دربار، به ناظر تعلق می‌گرفت. این حق حساب حتی شامل هدایای پیشکش شده به پادشاه هم می‌شد<sup>۱</sup> (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۵۲/۸).

## ۲. وزیر بیوتات

پادشاه برای تسهیل کارهای ناظر و نظارت بر اقداماتش، افرادی را به عنوان زیردستان وی تعیین می‌کرد. این افراد شامل وزیر بیوتات، ارباب‌التحاویل، مشرفان و صاحب‌جمعان بود که در نگهداری جواهرات سلطنتی به ناظر کمک می‌کردند. وزیر بیوتات موظف بود هر روزه حساب‌های روزانه بیوتات را ملاحظه و ثبت و ضبط کند و پس از تأیید، به ناظر بیوتات اطلاع دهد. به عبارت دیگر، وزیر بیوتات وظیفه هماهنگی و سرپرستی حسابرسی امور حسابداری را که مشرفان بیوتات مربوطه انجام می‌دادند، برعهده داشت (نصیری، ۱۳۷۲: ۶۵؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۰۷؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۷۴؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۴، ۳۵).

۱. از ناظران دوران شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان‌حسین صفوی می‌توان به افرادی چون نجف‌قلی بیگ، موسی‌خان، صفی‌قلی بیگ، محمودآقا، رجبعلی بیگ الله‌وردی خان و محمدحسین بیگ اشاره کرد. مواجی که ناظران از دربار دریافت می‌کردند، از ششصد تا هزاروپانصد تومان ثبت شده است (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

### ۳. اربابالتحاویل

همان‌طور که از عنوان این منصب پیداست، مسئولیت نگهداری حساب نقدی و جنسی و مواد اولیه، به تحویلداران خاصه شریفه سپرده می‌شد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۷۵، ۲۷۴؛ نصیری، ۱۳۷۲: ۶۱، ۶۲). نویسنده تذکره الملوک در بیان وظایف مستوفی اربابالتحاویل نوشته است: «شغلش آنست که آنچه بهر جهت از جهات نقد و طلاآلات و مرصع‌آلات و نقره‌آلات و سمور و اقمشه و ملبوس و شتر و دواب و اجناس که تحویل صاحب‌جمعان شود، سررشته منقحی در آن باب در دست دارد که مال دیوان از میان نرود و ماه به ماه روزنامجات را از مشرفان گرفته، به طرح سررشته اربابالتحاویل [ویل] محاسبه بر صاحب‌جمعان نوشته، باقی و فاضل هر یک را موافق قانون حساب مشخص نماید، بدون مهر ناظر چیزی به خرج احدی ننویسد» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۵).

### ۴. مشرفان

مشرفان بیوتات نیز تحت نظارت ناظر بودند و او را در اداره امور بیوتات سلطنتی یاری می‌کردند. هر یک از بیوتات سلطنتی که کارگاه‌های تولیدی و یا انبارها و خزانه‌های پادشاه را شامل می‌شد، دارای یک مشرف بود که در نقش بازرس امور اداری عمل می‌کرد. وی موظف بود به صورت روزانه حساب و کتاب‌های کارگاه و یا انباری را که در آن حضور داشت، از صاحب‌جمع آنجا دریافت و ثبت کند. اگر صاحب‌جمع در تحویل این اسناد تعلل می‌ورزید، مشرف موظف بود فوراً جریان را به ناظر اطلاع دهد. آنها مراقب بودند که در اسناد قسمت مربوطه، سایر اشخاص دخل و تصرفی نکنند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۵؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۶۲، ۶۳؛ نصیری، ۱۳۷۲: ۶۸، ۶۹).

### ۵. صاحب‌جمع

«صاحب‌جمع» مسئول دیگری بود که به عنوان رئیس اصلی هر یک از بخش‌های سی‌وسه‌گانه (تحت نظارت ناظر) مشغول به کار بود و رسیدگی به امور کارگران و تولیدات آنان را برعهده داشت. شاردن مطالب ارزشمندی درباره حقوق و مزایا و چگونگی پرداخت و تسهیلاتی که در این کارگاه‌ها به کارگران داده می‌شد، آورده است (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۰۷/۱-۱۰۵؛ همان، ۳۶۳/۸، ۳۶۴). وی هزینه سی‌ودو بخش بیوتات سلطنتی را در یک جا پنج میلیون (تومان ظاهراً) (همان، ۱۰۴/۷) و در جای دیگر چهار میلیون ارزیابی کرده است (همان، ۳۶۲/۸).

در ادامه، به بیوتات و کارگاه‌ها و انبارهای آن پرداخته می‌شود. همان‌طور که در سطور قبل گفته شد، جواهرات سلطنتی پادشاه به این دلیل که به صورت روزانه در دربار مورد استفاده قرار می‌گرفت، براساس نوع کاربری آن، به صاحب‌جمعان و امنای اموال هر بخش تحویل داده

می‌شد. بر این اساس، در این تقسیمات، کاربری جواهرات مبنای طبقه‌بندی آنها بود نه جنس آن. زرینه‌آلات و مرصع‌آلات سلطنتی در تقسیمات بیوتات سلطنتی برحسب کاربری آنها، به بخش‌های زیر تحویل داده می‌شد:

#### ۱. شیرخانه

محل نگهداری شراب‌های دربار بود. ریاست این قسمت بر عهده «شرابی‌باشی» بود که دارای لقب «مقرب الحضرت» نیز بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۶؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۷؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۵۸؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۷۰). شیرخانه در محوطه مجموعه قصرهای سلطنتی و نزدیک تالار طویله قرار داشت. برای پنهان نگه داشتن این ساختمان، آن را در باغی بنا می‌کردند و اطراف باغ را با دیوارهایی محصور می‌کردند. خود بنا، تالاری به ارتفاع شش تا هفت<sup>۱</sup> تراز و ارتفاع دو<sup>۲</sup> پا از سطح زمین بود. این تالار دارای یک گنبد و دو شاه‌نشین بود. در میانه تالار حوض آب بزرگی با لبه‌هایی از سنگ سماق قرار گرفته بود. ازاره‌های<sup>۳</sup> تالار هم تا ارتفاع هشت<sup>۴</sup> پایی از سنگ یشم پوشیده شده بود. باشکوه‌ترین بخش تالار، ظروف مرصع و جواهرنشانی بود که در طاقچه‌های مقرنس‌کاری شده و آراسته به هزارگونه طرح و رنگ قرار داشت. شاردن در توصیف این ظروف نوشته است: «هیچ چیز خندان‌تر و خوش‌منظرتر از این ظرف‌های بی‌شمار، جام‌ها و تنگ‌های شراب نیست که همه‌گونه و هر شکل، خواه از حیث طرح و خواه از جهت جنس، از بلور، سنگ سلیمانی، عقیق، عقیق یمانی، یشم، کهربا، مرجان، چینی، احجار نفیس، طلا و نقره و جز آنها با یکدیگر درآمیخته‌اند و چنان می‌نمایند که بر روی دیوارها خاتم‌کاری شده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که در وضعی مشرف به سقوط از رواق می‌باشند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۰/۷، ۱۵۱). همچنین در بخش‌های دیگر این قسمت ظروف دیگری مانند جام، زیرجامی، بشقاب، سینی، سطل، کوزه آب، بطری، تفدان، جام‌های هزارپیشه و قاشق‌های مخصوص شرب شراب نگهداری می‌شد. تمام این ظروف از زر ناب و برخی از آنها مرصع به جواهرات و مرواریدهای گران‌بها بود. شاردن به دوازده ملاقه زرین به طول یک‌پا<sup>۵</sup> اشاره کرده است که دسته‌هایشان مزین به باقوت و یک قطعه الماس شش‌قیراطی بود. وی قیمت آنها را شش هزار اکو برآورد کرده و از دیدن این مجموعه گران‌بها حیرت‌زده شده و

۱. معادل ۱۵/۵۲ متر.

۲. معادل ۰/۶۴ متر.

۳. بخش پایینی دیوار که معمولاً برای استحکام بیشتر، ستونی از سنگ و کاشی دارد؛ پیش‌آمدگی سراسری پایین دیوار (صحراپیما و عقیقی، ۱۳۹۳: ۲۶).

۴. معادل ۲۰/۵۶ متر.

۵. معادل ۰/۳۲۴۸ متر.

نوشته است: «... [کلیه ظروف آلات [شیره خانه] عتیقه است، به طوری که انسان تا به رأی العین آنها را مشاهده نکند، غیرممکن است تعریف و توصیفی را که می‌شنود، مطابق واقع و حقیقت بینگارد». او در ادامه گفته است بارها برای به دست آوردن قیمت دقیق این مجموعه از روی دفاتر ثبت مجموعه که تمام خصوصیات این نفایس به دقت کامل در آن ثبت شده بود، تلاش کرده است. به واسطه حجم بالای نفایس این مجموعه، او تنها به این جواب رسیده بود که: «مبالغ سنگینی صرف شده است، تعداد و شماره ندارد!». شاردن ارزش تعداد این مجموعه را به نقل از آبدارباشی شاه، چهارهزار قطعه ظروف آلات مرصع و جواهرنشان ثبت کرده و ارزش آنها را چندین میلیون برآورد کرده است (شاردن، ۱۳۳۶: ۲۸۸/۳-۲۹۰).

## ۲. آبدارخانه

در آبدارخانه آب آشامیدنی پادشاه در ظروف سر به مهر نگهداری می‌شد، بنابراین در انتخاب آبدارباشی (رئیس آبدارخانه) دقت بسیار می‌شد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۷؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۵۹). اسباب آبدارخانه از قبیل «... [طلا آلات و نقره... مطهره و حسینی و جوال یخ‌کشی و اسباب یخچال‌ها و دولچه تحویل [...]]» آبدارباشی بود (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۲).

## ۳. قهوه‌خانه

در این بخش از بیوتات، قهوه‌چی‌باشی ضمن تهیه قهوه دربار، مسئول نگهداری «...» قهوه‌دان‌های طلا و نقره و مس و نقره و قهوه بریان‌کن و پیاله و سینی‌ها» بود (همان، ۳۳).

## ۴. شربت‌خانه

«شربت‌دارباشی» رئیس این قسمت از بیوتات سلطنتی، بر کار تهیه شربت نظارت می‌کرد و «...» ظروف طلا و نقره و چینی و کاشی «...» قهوه و تنباکو و شیشه و سر و نی و غیره اسباب قلیان «...» تحویل مشارالیه بود (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۳). قلیان‌های دربار صفوی از گران‌بهارترین وسایل دربار بود که به زیبایی با جواهرات تزیین شده بودند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۶؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۵۹).

## ۵. میوه‌خانه

این بخش (همچنان‌که از نامش پیداست) انبار نگهداری میوه‌ها و ظروف میوه‌خوری طلا و نقره بود. رئیس این بخش «میشیچی‌باشی» نام داشت (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۱؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۸۳).

## ۶. رکاب‌خانه

«رکاب‌خانه» به ریاست مهتر که پیش از این در مورد آن صحبت شد، اداره می‌شد. مهتر معمولاً یکی از خواجه‌های سفیدپوست بود و چنان‌که گفته شد، همیشه در مجالس پادشاه، یک

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۱۷

«قابلق»<sup>۱</sup> مرصع حاوی دستمال‌ها و عطریات و حب‌های تقویت‌کننده مخصوص پادشاه را حمل می‌کرد. وی مسئول نگهداری لباس‌های پادشاه و جواهراتی بود که توسط شخص پادشاه مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای نمونه، «پشتی مخصوص خاصه» و مفرش‌های سلاطین که بالش‌های مخصوص جواهردوزی شده بود و بر روی مسند پادشاه مورد استفاده قرار می‌گرفت، به او تحویل داده می‌شد. «آغا کافور» از مهتران شاه‌سلیمان بود که در دوره سه پادشاه خدمت کرد. فردی به نام «مطهر» نیز مهتر زمان شاه‌سلیمان حسین بود (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۶۴/۸، ۲۶۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۱؛ جملی‌کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۴؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۲).

#### ۷. زینخانه

زین‌دارباشی مسئول نگهداری و نظارت بر ساخت زین و یراق‌های زرین و جواهرنشان و دیگر وسایل جانبی آنها بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۵؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۲۵۶/۸؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۹؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۵۹؛ رستم‌الحکما، ۱۳۸۰: ۷۸).

#### ۸. شیرخانه

در این قسمت از بیوتات سلطنتی، حیوانات وحشی نظیر شیر و پلنگ همراه با قلاده‌ها و زنجیرهای زرین و مرصع و سایر متعلقات آنها نگهداری می‌شد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۳).

#### ۹. مشعل‌خانه

«مشعل‌دارباشی» که ریاست مشعل‌خانه را برعهده داشت، مسئول نگهداری و مراقبت از شمعدان‌ها، چراغ‌ها و فانوس‌های زرین و سیمین دربار بود. کمپفر علاوه بر این مکان، از چراغ‌خانه نیز نام برده است که در تذکره الملوک و دستور الملوک نامی از آن به میان نیامده است. بخشی از عواید مشعل‌دارباشی، از طریق جریمه‌ای بود که از قماربازان و نظارتی که وی بر اماکن فسق و فجور و روسپیان اعمال می‌کرد، تأمین می‌شد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۷؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۲۵۹، ۲۵۸/۸؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۸؛ جملی‌کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۶؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۳۲؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۵).

#### ۱۰. چینی‌خانه

«ایاغخانه» یا چینی‌خانه مکانی بود که برخلاف نامش، ظروف طلا و نقره نیز در آن نگهداری می‌شد. رئیس آن «ایاغچی‌باشی» همراه با ایاغچی‌ها یا چینی‌کش‌ها در این قسمت از بیوتات مشغول کار بودند (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۶۳/۷؛ همان، ۳۴۷/۸؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۶۳؛ رستم‌الحکما، ۱۳۸۰: ۸۹). کمپفر در بیان چینی‌خانه، ارزش ظروف طلای دربار ایران را ده میلیون

۱. کیسه یا جعبه کوچک زرین مرصع به شکل قایق که در آن دستمال، عطر و ادویه مقوی می‌گذاشتند.

۲. ایاغ به پیاله و کاسه‌ای می‌گفتند که با آن شراب می‌خوردند (رستم‌الحکما، ۱۳۸۰: ۸۹).

سکه طلا برآورد کرده است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۹). در کتاب دستور الملوک به منصبی با عنوان تحویلدار غزقان (دیگ) اشاره شده است که یکی از وظایف وی، تحویل‌داری اشیائی نظیر غزقان و تابه و پاتیلچه نقره [...] و سیخ‌های طلا و نقره‌ای بود. وی در سفر و حضر، این وسایل را در اختیار داشت و از آنها نگهداری می‌کرد. اگر این ظروف مفقود می‌شدند، موظف بود غرامت آن را پرداخت کند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۸۵).

#### ۱۱. جبه‌خانه

«جبه‌خانه» اسلحه‌خانه‌ای بود که در آن تسلیحات گوناگون تولید و نگهداری می‌شد. بخشی از این جنگ‌افزارها شامل «آلات و ادوات حرب مکمل به جواهر» بود. «جبادارباشی» ریاست قورخانه را برعهده داشت. قبل از شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، ریاست جبه‌خانه با مقربان قزلباش بود، اما در زمان این دو پادشاه این منصب به خواجه‌های سفید داده شد. کسانی چون «محمودآقا» و «اسمعیل آقا» از این دسته بودند. جبه‌خانه‌ها و سایر قلاع که در آن قورخانه شاهی قرار داشت، نیز زیر نظر جبه‌دارباشی اداره می‌شد. زره‌سازباشی، تیرگرباشی و چلانگرباشی از زیردستان جبه‌دارباشی به شمار می‌آمدند (همان، ۲۱۲؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۲۹؛ رستم الحکما، ۱۳۸۰: ۷۷، ۸۸).

قلعه طبرک که از آن با عناوین «ناظرخانه» و «مخزن حفاظ» یاد می‌شد، یکی از مهم‌ترین قلعه‌هایی بود که در آن جنگ‌افزارهای مرصع نگهداری می‌شد. در این قلعه، علاوه بر جنگ‌افزارهای ساده و مرصع، بخشی از زرینه‌آلات و مرصع‌آلات که مازاد بر استفاده بیوتات سلطنتی بود و همچنین هدایایی که از آنها استفاده نمی‌شد، نگهداری می‌شد (جملی کارری، ۱۳۴۸: ۸۴، ۸۵). هدایایی که در این قلعه انبار می‌شدند، شامل آینه‌های مرصع، چهل چراغ‌ها، تابلوها، دوربین‌ها، ساعت‌ها و این‌گونه اشیاء بود. این هدایا از طرف کشورهای خارجی به دربار ایران تقدیم می‌شد، اما چون مورد استفاده دربار قرار نمی‌گرفت، در زیر گرد و غبار داخل این قلعه انبار می‌شد. از لحاظ امنیتی، ورود به این دژ تابع مقررات شدیدی بود و تنها با عنایت خاص شاهانه امکان ورود به آنجا فراهم می‌شد. برای بازگشایی درب دژ، به سه کلید نیاز بود. هر سه کلید در دست ناظر، وزیر شهر و فرمانده جبه‌خانه کوچک قرار داشت. برای اطمینان بیشتر هر سه نفر، در خزانه را نیز مهر و موم می‌کردند (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۶۷/۷-۲۷۰).

خزانه قلعه طبرک به سه مخزن بزرگ تقسیم شده بود. در مخزن نخست، تسلیحات بی‌شماری انبار شده بود که بخشی از آنها زرکوب و سیم‌اندود و مکمل به جواهرات گران‌بها بودند. در این مخزن، بخشی از هدایایی که توسط پادشاهان خارجی به شاه هدیه داده می‌شد و

در دربار کاربری نداشتند، نگهداری می‌شد. در اتاق‌های این مخزن، فیروزه‌های دربار نیز نگهداری می‌شد. در مخزن‌های دیگر علاوه بر جنگ‌افزارهای گران‌بها، آینه‌های بلند زرین و مرصع به جواهرات وجود داشت. در این مخزن، گنجه‌هایی قرار داشت که در آنها قطعاتی نظیر زنجیرهای زرین و دست‌بند‌های جواهرنشان نگهداری می‌شد. در اتاق‌های دیگر این مخزن، بخشی به ظروف زرین و جواهرنشان اختصاص یافته بود. در این قسمت‌ها توده‌های عظیمی از ظروف زرین مرصع، مانند بشقاب، سرپوش، سطل و دیگرهای بسیار سنگین انبار شده بود. اشیای مذکور به جز آنهایی که در کارخانه‌های پادشاه ساخته می‌شدند، دارای برچسب الصاقی بودند که در آن، نام هدیه دهنده و تاریخ و قیمت آن را ثبت می‌شدند (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۷۱/۷).

شاردن دو بار موفق شد از خزانه دیدار کند. در این دیدار که به مناسبت ورود شاه‌سلیمان و حرم وی صورت پذیرفت، توانست اشیای نفیس‌تری را ببیند. وی به عنوان یک اهل فن و کارشناس خیره، آنچنان مجذوب این مجموعه شد که به زحمت می‌توانست مشاهدات خود را ثبت کند: «[...] همه‌گونه ظروف بهر ظرفیتی وجود دارد، مجموعه‌های اشیاء نادره کلیه نقاط جهان که اگر به رأی‌العین مشاهده نمی‌کردم، هیچ‌گاه نمی‌توانستم باور نمایم که آن‌قدر جواهرات و ثروت در آنجا وجود دارد». ناظر به وی گفته بود اگر بتوانی تمام صندوق‌ها را یک‌یک ببینی، در جای خود خشک خواهی شد! ناظر همچنین در پاسخ به پرسش شاردن در مورد ارزش مجموعه جواب داده بود: «حساب هر قطعه پیش ما مضبوط است، ولی هرگز در اندیشه تعیین ارزش تمام گنجینه نیستند!». خود شاردن هم از انجام چنین کاری، ابراز ناتوانی کرد و نوشت: «[...] فقط می‌توانم بگویم که این گنجینه بسی هزارها هزار پیستول بها دارد. با ارزش طلا و جواهر من به قدر کافی آشنایی دارم، لذا استنتاج حاصله ناراست نخواهد بود. من اعتراف می‌کنم که گوهری ندیدم که پانصد پیستول ارزش داشته باشد، ولی کمیت جواهرات لاتعدو و لاتحصی است» (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۶۸/۷-۲۹۹؛ همو، ۱۳۳۶: ۲۷۱/۳ و ۲۰۹/۴).

درباره اظهار نظر شاردن در مورد کیفیت و ارزش گوهرهای موجود در قلعه طبرک، باید گفت همان‌طور که در سطور قبل گفته شد، در این قلعه جواهراتی نگهداری می‌شد که مازاد بر استفاده دربار بود. در صورتی که سنگ‌های درشت‌تر و اعلی‌تر جواهرات سلطنتی ایران، در خزانه دیگری به نام «خزانه عامره» نگهداری می‌شد.

## ۱۲. خزانه عامره

خزانه عامره در فضایی به وسعت چهل گام مربع و شامل چندین اتاق، در کنار حرم‌سرای پادشاه قرار گرفته بود و بخش بزرگی از جواهرات به صورت پیاده، سواره و کارشده، با نقود و

مسکوکات دربار در آن نگهداری می‌شد. این خزانه نیز مانند سایر بخش‌های بیوتات، زیر نظر ناظر قرار داشت، اما حتی وی نیز اجازه ورود به بخش‌های داخلی آن را نداشت. صاحب‌جمع این خزانه، از خواجگان سیاه‌پوست و معتبر حرم بود که در بعضی موارد ریاست اداره امور حرم را نیز عهده‌دار می‌شد. صاحب‌جمع مزبور نه تنها مسئولیت نگهداری از جوه و اشیائی را برعهده داشت که به خزانه سپرده شده بود، بلکه وظیفه اعاده و تحصیل مطالباتی را برعهده داشت که موعد وصول آنها رسیده بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۶۰؛ جملی‌کارری، ۱۳۴۸: ۷۹، ۸۰؛ میرزا سمیع، ۱۳۷۸: ۲۹، ۲۸). در این خزانه «[...] آنچه انفس اجناس... بود، خواه از جواهر و اقمشه نفیسه و زربفت و سمور و خواه از سایر اجناس باشد، به تحویل صاحب‌جمع خزانه عامره مقرر می‌شد [...]» (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۱۴، ۲۱۳).

شاردن که جواهرات این خزانه را دیده بود، از گوهرهای رنگین و الماس‌های پنجاه تا صد قیراطی و رشته‌های مروارید به طول نیم<sup>۱</sup> اون (تاون مساوی با ذرع) تا سه ربع اون که وزن هر دانه آنها بیشتر از ده تا پانزده قیراط بود، سخن گفته است (شاردن، ۱۳۳۶: ۳۶۶/۳). یکی از این جواهرات، یاقوت بسیار خوش‌رنگ و ممتاز به اندازه نصف تخم مرغ بود که بر بالای آن نام شیخ صفی را حک کرده بودند. در قسمت دیگر این خزانه، کیسه‌هایی مملو از مسکوکات قرار داشت. هر کیسه حاوی پنجاه<sup>۲</sup> تومان بود. شاردن تعداد این کیسه‌ها را سه‌هزار کیسه برآورد کرده بود. همچنین در خزانه عامره، صندوق‌هایی وجود داشت که حتی آگاکافور خزانه‌دار خشن شاه‌سلیمان نیز حق بازکردن آنها را نداشت و مهور به مهری بود که شاه به گردن خود آویخته بود. در مورد میزان ارزش این خزانه نیز همان پاسخ‌های قبلی به شاردن داده شد: «ثروت کلانی است. تنها خدا حساب آن را می‌داند. هیچ کس مایل نیست به خودش زحمت بدهد و صورت کامل آن را بداند. این ثروت حساب ندارد» (شاردن، ۱۳۴۵: ۳۰۸/۸-۳۱۰). البته این نکته باید افزوده شود که تمام خزاین صفویه در پایتخت نگهداری نمی‌شد. شاردن از غارت «خزاین نفیسی، [...] از چینی و ظروف چینی و قدح‌های عقیق یمانی و مرجان و کهربا و سایر سنگ‌های نفیسی [...]» سخن گفته است که در جریان حمله قزاق‌ها به قصر سلطنتی «جهان‌نما» در فرح‌آباد، در زمان شاه‌سلیمان چپاول شده بودند (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۱۲/۹). در پایان لازم است به دو بخش از کارگاه‌ها یا کارخانجات بیوتات سلطنتی اشاره شود که در ساخت جواهرات سلطنتی نقش داشتند.

۱. ذراع (Aune) ۱/۱۱۸ متر است (شاردن، ۱۳۳۶: ۳۶۶/۳).

۲. معادل ۷۵۰ اکو پول فرانسه.



### ۱۳. زرگرخانه

همه طلا و جواهرات و ظروف مرصع دربار و حرم پادشاه، توسط رئیس زرگرخانه (زرگرباشی) از طلا و جواهراتی ساخته می شد که به وی تحویل داده می شد. زرگرباشی بر تمام زرگران و جواهرفروشان پایتخت نظارت داشت و از هر معامله که در دربار می شد، دو درصد و از معاملات درون پایتخت یک درصد سود می گرفت. البته با توجه به اینکه زرگران و جواهرفروشان پایتخت سعی می کردند معاملات خود را مخفی نگاه دارند، سود اصلی زرگرباشی از پنج درصد مالیاتی که بابت عوارض خروج طلا و نقره از کشور به وی می دادند، تأمین می شد و با توجه به حجم بالای تجارت و ورود و خروج زر و سیم از کشور، این مبلغ قابل توجه بود. زرگرخانه شاه سلیمان در دو عمارت محمد مهدی صدراعظم شاه عباس ثانی و عمارت شاه طهماسب در مسیر کاخ شاهی قرار گرفته بود. در این کارگاهها زرگران فرانسوی نیز در ساخت جواهرات با زرگران ایرانی همکاری می کردند. از زرگران فرانسوی زرگرخانه شاه سلطان حسین می توان به «ژورد»<sup>۱</sup> جواهرساز پادشاه اشاره کرد (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۳۸). بعضی از این زرگران علاوه بر گرفتن حقوق که گاه تا ۲۵۰۰ لیور هم می رسید، آذوقه نیز دریافت می کردند. این حقوق حتی زمانی که شاه کاری به آنها واگذار نمی کرد، برقرار بود. این کارگران مانند سایر عملجات کارخانهها و بیوتات پادشاهی، در مسافرت های پادشاه نیز وی را همراهی می کردند. به هنگام مسافرت دربار، شترهایی برای حمل اثاثیه این کارخانهها اختصاص داده می شد. آنهایی که اقامت در خانه را بر مسافرت همراه با دربار ترجیح می دادند، به آسانی اجازه مرخصی می گرفتند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۸؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۰۶/۷ و ۸/۲۴۹، ۲۴۸؛ همو، ۱۳۳۶: ۱۱۹/۳؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۹۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۱؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۸۲؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۷۱).

از سایر افراد زرگرخانه، می توان به میناسازباشی، حکاکباشی و ساعت سازباشی اشاره کرد (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۸۸۸۹).

### ۱۴. مسگرخانه

مسگرخانه بخش دیگری از بیوتات سلطنتی بود که کارگران آن زیر نظر ناظر و صاحب جمع مربوطه، به ساخت ظروف زرین و سیمین و مسین دربار مشغول بودند. این ظروف ساده بودند و ترصیع نمی شدند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۱؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۸۲؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۷۱).

### نتیجه گیری

در دوره صفویه، مجموعه ارزشمندی از جواهرات گران بها در خزاین پادشاهان جمع آوری می شد. حجم عظیم این نفایس و کاربری های ویژه در مراسم و موقعیت های خاص دربار صفویه و ضرورت حفظ این آثار، از عوامل مؤثر بر ایجاد و تکامل تشکیلات سازمانی گسترده و مناصب مرتبط با آن در تشکیلات دربار صفوی با عنوان مجموعه بیوتات سلطنتی بود. تشکیلاتی که به نظر می رسد پایه های اولیه آن ریشه در تشکیلات دیوانی سلسله های پیشین داشت. با وجود اطلاعات ارزشمندی که منابع درباره خزاین و جواهرات پادشاهان صفویه ارائه می دهند، گزارش های منابع متقدم صفویه - از دوره شاه اسماعیل اول تا زمان شاه صفی - اطلاعات روشن و واضحی درباره تشکیلات سازمانی جواهرات سلطنتی ارائه نمی دهند و تنها با عبارات کلی و مختصر نظیر «سی و سه عدد کارخانجات شاهی»، از وجود چنین تشکیلاتی که بخشی از جواهرات سلطنتی را در برمی گرفته، آگاهی می یابیم. در موارد معدودی، در برخی از اسناد این دوران نظیر اسناد موجود در آرشیو کاخ توپقاپی سرای، اطلاعات بیشتری درباره مناصب و تشکیلات جواهرات سلطنتی به دست می آید. از دوره شاه صفی به بعد، از لابه لای اطلاعاتی که منابع این دوره برای معرفی بزرگان دربار ارائه می دهند، می توان به برخی از مناصب و تشکیلات جواهرات سلطنتی دست یافت. از این دوران به بعد، علاوه بر منابع داخلی، سیاحان اروپایی نیز اطلاعات ارزشمندی درباره تشکیلات و مناصب مرتبط با جواهرات سلطنتی ارائه می دهند. بیشتر اطلاعات به دست آمده، مربوط به دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین است که در منابعی چون تذکره الملوک و دستور الملوک انعکاس یافته است. با بررسی این منابع مشخص می شود که همه جواهرات سلطنتی موجود در دربار، اعم از آن اقلامی که در کارگاه های بیوتات دربار ساخته و پرداخته می شدند و آنهایی که به صورت ساخته شده تحویل دربار می شد، دارای صورت های دقیق و منظمی بودند. جواهرات موجود در دربار، براساس کاربری آنها به قسمت های مختلف دربار تخصیص می یافت و به مأموران و امنای بخش ها تحویل داده می شد. مازاد آن و یا جواهراتی که مورد استفاده نبود، داخل خزانه اصلی دربار بود که این خزانه تحت نظارت تعدادی از امانا و معتمدان شاه محافظت می شد. تهیه و ساخت جواهرات سلطنتی در کارگاه های بیوتات نیز تابع قوانین و مقررات مشخصی بود. مسئولیت نگهداری و حسابرسی آنها بر عهده ناظر بیوتات بود، اما نظر به اهمیت و حساسیت این بخش، مناصب دیگری نظیر وزیر بیوتات، ارباب تحویل، مشرف بیوتات و صاحب جمع نیز ناظر را یاری می کردند. به عبارت دیگر، به نوعی عملکرد ناظر را تحت نظر می گرفتند و به شاه گزارش می دادند.

## منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ج ۸، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی (۱۳۶۸)، *خلاصه السیر*، تهران: انتشارات علمی.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی*، تصحیح، تعلیق، توضیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه احمد بهپور، [بی جا]: ابتکار.
- بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷)، *شرفنامه*، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، ج ۱، تهران: اساطیر.
- بریان، پی یر (۱۳۷۷)، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوروش تا اسکندر)*، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، تهران: زریاب.
- تاورنیه، ژان باپتیست (۱۳۶۹)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان: انتشارات کتابخانه سنایی و کتابفروشی تأیید.
- جملی کارری، جوانی فرانچسکو (۱۳۴۸)، *سفرنامه*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، [بی جا]: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل.
- حسینی استرآبادی، میرحسین بن مرتضی (۱۳۶۴)، *تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل حبیب السیر)*، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۴، تهران: خیام.
- دولیه دلند، آندره (۲۵۳۵)، *زیبایی های ایران*، ترجمه محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب.
- رستم الحکما، محمد هاشم آصف (۱۳۸۰)، *رستم التواریخ*، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران: فردوسی.
- خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، *عالم آرای امینی*، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، *سفرنامه*، ترجمه تقی تفضلی، تهران: چاپخانه زیبا.
- شاردن، جان (۱۳۳۶)، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ج ۳ و ۴، تهران: امیرکبیر.
- ..... (۱۳۴۵)، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ج ۷، ۸، ۹، تهران: امیرکبیر.
- صحراپیما، ندا و فائزه عقیقی (۱۳۹۳)، *اصطلاحنامه صنایع دستی و هنرهای سنتی (معماری)*، تهران: بنیاد ایران شناسی.
- صحراپیما، ندا (۱۳۹۴)، *اصطلاحنامه صنایع دستی و هنرهای سنتی (نساجی و پوشاک)*، تهران: بنیاد ایران شناسی.

۱۲۴ / تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی در دوره صفویه / سید مسعود سید بنکدار

- فلسفی، نصرالله (۱۳۳۲)، «جنگ چالدران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال اول، شماره دوم.
- ..... (۱۳۴۴)، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ و ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه غلامرضا سمعی، تهران: نشر نو.
- قائمی محمد (۱۳۴۹)، هخامنشیان در تورات، اصفهان: انتشارات تأیید.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱ و ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۵، تهران: اساطیر.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- گنج، وورال (تابستان ۱۳۹۰)، «از کاخ هشت‌بهشت تا کاخ توپ‌قاپی: سیاهه اشیاء و اموال غارت شده شاه‌اسماعیل پس از چالدران»، ترجمه اسراء دوغان و رسول جعفریان، پیام بهارستان، دوره دوم، سال سوم، شماره ۱۲.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجهول‌المؤلف، (۱۳۸۴)، عالم‌آرای شاه اسماعیل، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مجهول‌المؤلف (۱۳۷۰)، عالم‌آرای شاه طهماسب، به کوشش ایرج افشار، [بی‌جا]: دنیای کتاب.
- مجهول‌المؤلف (۱۳۵۰)، عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکر، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجهول‌المؤلف (۱۳۷۸)، تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تحقیق محمد روشن، ج ۱ و ۲، تهران: سروش.
- مجهول‌المؤلف (۱۳۷۳)، تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تحقیق محمد روشن، ج ۳، ۴، ۵، تهران: البرز.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، زیله التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹)، تجارب‌الأمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.
- ملکزاده، فرخ (۱۳۵۰)، «ظرف منسوب به شاه‌اسماعیل صفوی در موزه توپ‌قاپوسرای استانبول»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۳۴، صص ۹۳-۱۱۰.
- منشی ترکمان، اسکندربیک (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.
- منجم، ملا جلال‌الدین (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: انتشارات وحید.

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۲۵

- میرزا رفیعا (۱۳۸۵)، *دستور الملوک*، به کوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- میرزا سمیعا (۱۳۷۸)، *تذکره الملوک*، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- میرجعفری، حسین و سید مسعود سید بنکدار (تابستان ۱۳۸۷)، «زرگری و جواهرسازی در عصر صفوی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، شماره ۵۳، صص ۱-۱۶.
- میرجعفری، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، «قلعه قهقهه و اهمیت آن در عصر صفویه»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره ۱۸ و ۱۹، صص ۱-۱۸.
- مینورسکی، ولادیمیر (۲۵۳۶)، *تاریخچه نادرشاه*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: کتاب‌های سیمرغ.
- نژد نجفیان، محمدمین و محمدرضا مهدوی عباس‌آباد (تابستان ۱۳۸۹)، «منصب بیوتات در دوره صفویه»، *مجله پژوهش‌های تاریخی*، شماره دوم (پیاپی ۶)، صص ۱۱۵-۱۳۴.
- نصیری، محمدابراهیم‌بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- نصیری، میرزا علینقی (۱۳۷۲)، *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*، تصحیح یوسف رحیم‌پور، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲)، *نخلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه‌عباس دوم)*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹)، *عباس‌نامه*، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داوودی.

- Genc,Vural (2015) "From Tabriz to Istanbul: Goods and Treasures of SHAH ISMAIL Looted After the Battle of CHALDIRAN", *Studia Iranica*, pp227-276.

**List of sources with English handwriting**

- 'alam Ārāy Shāh Ismā'īl, 2005, Taṣḥīḥi Aṣghar Muntazir Šāhib, Tihrān, Intishārāti 'ilmī Farhangī.
- 'alam Ārāy Šafawī, 1971: bih Kūshishi Yadullāh Shukrī, Intishārāti Bunyādi Farhangi Īrān.
- 'alam Ārāy Shāh Ṭahmāsb, 1991, bih Kūshishi Īraj Afshār, Dunyāyi Kitāb, Bījā.
- Amīnī Hirawī, Amīr Šadr al-Dīn Ibrāhīm, 2004, **Futūḥāti Shāhī**, Taṣḥīḥ wa Ta'liq wa Tuwḏīḥ wa Iḏāfāti Muḥammad Riḏā Naṣrī, Tihrān, Anjumani Āthār wa Mafākhirī Farhangī.
- Bidlīsī, Sharaf Khān Ibn Shams al-Dīn, 1998, **Sharafnāmih**, bih Ihtimāmi Wilādīmīr Wilīyāmīnuf Zirnuf, Asāṭīr, Tihrān.
- Biryān, Pīyir, 1998, **Tārīkhi Impirāṭūriyi Hakhāmanishiyān** (Az Kūrush tā Iskandar), Tarjumihyi Mihdī Simsār, Tihrān, Zaryāb, 2 Jildī.
- Dīyānat, Abū al-Ḥasan, 1988, **Farhangi Tārīkhiyi Arzishhā wa Sanjishhā**, 2 J, Tabrīz, Intishārāti Nīmā, 2 Jildī.
- Dulīyih Diland, Āndrih, 2535, **Zibāyihāyi Īrān**, Tarjumihyi Duktur Muḥsin Šabā, Tihrān, Anjumani Dūstdārāni Kitāb.
- Falsafī, Naṣrullāh, 1953, **Jangi Chāldurān**, Dānishkadihi Adabīyāt wa 'ulūmi Insānīyi Dānishgāhi Tihrān, Sāli Awwal, Shumārīhi Du.
- Falsafī, Naṣrullāh, 1965, **Zindigānīyi Shāh 'abbāsi Awwal**, Tihrān, Dānishgāhi Tihrān, 4 Jildī.
- Fīdālgū, Grigurīyu Pirīrā, 2537 Shāhanshāhī, **Guzārishi Safiri Kishwari Purtighāl dar Darbāri Shāh Sulṭān Ḥusīyn**, Tarjumih az Zabāni Purtighāl Zhān Ūbin, Tarjumihyi Parwīn Ḥikmat, Tihrān, Dānishgāhi Tihrān.
- Fīgū'irūā, Dun Gārsiyā, 1984, **Safarnāmih**, Tarjumihyi Ghulām Riḏā Samī'ī, Tihrān, Nashri Nuw.
- Ganj, Wūrāl, 2011, **az Kākhi Hasht Bihisht tā Kākhi Tūpqāpī Styāhiyi Amwāli Shāh Ismā'īl Ghārat Shodih Pas az Chāldurān**, Tarjumihyi Isrā Dughān wa Rasūl Ja'farīyān, Payāmi Bahārīstān Durihi Duwwum, Sāli Siwwum, Shumārīhi Dawāzdah.
- Husīnī Istarābādī, Mīr Ḥusīyn Ibn Murtidā, 1985, **Tārīkhi Sulṭānī (Az Shīykh Šafī tā Shāh Šafī)**, bih Kūshishi Husīyn Ishraqī, Tihrān, Intishārāti 'ilmī.
- Ibn Athīr Jazzrī, 1992, **Tārīkhi Kāmili Buzurgi Islām wa Īrān**, Tarjumihyi 'abbās Khalīlī wa Abū al-Qāsim Ḥālat, Tihrān, Mu'assisihi Maṭbū'āti 'ilmī, 33 Jildī.
- Kampfir, Angilbirt, 1984, **Safarnāmihyi Kampfir bih Īrān**, Tarjumihyi Kiykāvūs Jahāndārī, Tihrān, Khārazmī.
- Kārriy Jamalī, 1969, **Safarnāmih**, Tarjumihyi Duktur 'abbās Nakhjawānī wa 'abd al-'Lī Kārang, Intishārāti Idārīhi Kul +
- Khājīgī Isfahānī, Muḥammad Ma'sūm, 1989, **Khulāṣat al-Sīyar**, Tihrān, Intishārāti 'ilmī.
- Khānd Mīr, Amīr Maḥmūd, 1991, **Tārīkhi Shāh Ismā'īl wa Shāh Ṭahmāsb Šafawī (Dhiyl Ḥabīb al-Sīyar)**, Taṣḥīḥi Muḥammad 'alī Jarrāḥī, Tihrān, Nashri Gustarih.
- Khānd Mīr, Ghīyāth al-Dīn Ibn Hamām al-Dīn, 2001, **Tārīkhi Ḥabīb al-Sīyar**, Tihrān, Khayyām, 4 Jildī.
- Lākhārt, Lārins, 2004, **Inqirādi Silsilihyi Šafawīyih**, Tarjumihyi Ismā'īl Dulatshāhī, Tihrān, Intishārāti 'ilmī wa Farhangī.
- Malikzādih, Farrukh, 1971, **Ẓarfī Mansūb bih Shāh Ismā'īl Šafawī dar Mūzihi Tūpqāpū Sarāyi Istānbūl**, Majallihyi Barrasīhāyi Tārīkhī, Shumārīhi 34.
- Maskwaih, Abū 'alī al-Rāzī, 1990, **Tajārub al-Umam**, Jildī Yikum: Mutarjim Abū al-Qāsim Imāmī, Tihrān, Surūsh.
- Mīnurskī, 2536 Shāhanshāhī, **Tārīkchihyi Nādir Shāh**, Tarjumihyi Rashīd Yāsīmī, Tihrān, Kitābhāyi Sīmurgh.

- Mīr Ja'farī, Husiyn, 1999, **Qal'ihy Qahqahih wa Ahammīyati Ān dar 'asri Şafawīyih**, Majallihy 'ilmī Pazhūhishīyī Dānīshkadīhy Adabīyāt wa 'ulūmī Insānīyī Dānīshgāhi Işfahān, Durīhy Duwwum, Shumārīhy 18 wa 19.
- Mīr Ja'farī, Husiyn, Siyyid Mas'ūd Siyyid Bunakdār, 1999, **Zargarī wa Jawāhirsāzi dar 'asri Şafawī**, Majallihy Dānīshkadīhy Adabīyāt wa 'ulūmī Insānī, Shumārīhy 53.
- Mīrzā Rafī'ā, 2006, **Dastūr al-Mulūk**, bih Kūshish wa Taşhīhi Muḥammad Ismā'īl Mārčhīnkufskī, Tarjumīhy 'alī Kurdābādī, Tīhrān, Markazi Asnād wa Tārīkhi Dīplumāsī.
- Mīrzā Samī'ā, 1999, **Tadhkirat al-Mulūk**, bih Kūshishi Siyyid Muḥammad Dabīr Sīyāqī, Tarjumīhy Mas'ūd Rajabnīyā, Tīhrān, Amīr Kabīr.
- Munajjim, Mulla Jalāl al-Dīn, 1987, **Tārīkhi 'abbāsī yā Rūznāmīhy Mullā Jalāl**, bih Kūshishi Siyfullāh Wahīdnīyā, Tīhrān, Intishārāti Wahīd.
- Munshī Turkamān, Iskandarbiyg, 2003, **Tārīkhi 'alam Ārāyī 'abbāsī**, bih Kūshishi İraj Afshār, Tīhrān, Amīr Kabīr, 2 Jildī.
- Mustufī, Muḥammad Muḥsin, 1996, **Zubdat al-Tawārīkh**, bih Kūshishi Bīhrūz Gūdarzī, Tīhrān, Bunyādī Muqūfāti Duktur Maḥmūd Afshār.
- Najd Najafīyan, M.A, M.R Mahdavi Abbas Abad ,2010, The position of Nazer boyoutat during the Safavid period, Journal of Historical Researches, Issue 2, Serial Number6,p.115-134
- Naşīrī, Mīrzā 'alī Naqī, 1993, **Alqāb wa Mawājibi Durīhy Salāṭīni Şafawīyih**, Taşhīhi Yūsif Raḥīmpūr, Mashhad, Dānīshgāhi Firdusīyī Mashhad.
- Naşīrī, Muḥammad İbrāhīm Ibn Ziyn al-'ābidīn (1994): **Dastūri Shahryārān**, bih Kūshishi Muḥammad Nādir Naşīrī Muqaddam, Tīhrān, Bunyādī Muqūfāti Maḥmūd Afshār.
- Qā'imī, Muḥamad, 1970, **Hakhāmanīshīyān dar Tuwrāt**, Işfahān, Tā'īdi Işfahān.
- Qumī, Qāḍī Aḥmad Ibn Sharaf al-Dīn al-Ḥusiyn, 2004, **Khulāşat al-Tawārīkh**, Taşhīhi İhsān İshraqī, Tīhrān, Dānīshgāhi Tīhrān, 2 Jildī.
- Rustam al-Ḥukamā, Muḥammad Hāshim Āşif, 2001, **Rustam al-Tawārīkh**, bih İhtimāmi 'azīzullāh 'alīzādīh, Tīhrān, Firdusī.
- Rūzbahān Khanjī Işfahānī, Faḍlullāh, 2003, **'alam Ārāyī Amīnī**, Taşhīhi Muḥammad Akbar 'ashīq, Tīhrān, Mīrāthi Maktūb.
- Şahrāpiymā, Nidā wa Fā'izih 'aqīq, 2014, **İştilāhnāmīhy Şanāyī' i Dastī wa Hunarhāyi Sunnatī (Mī' mārī)**, Tīhrān, Bunyādī İrānshīnāsī.
- Şahrāpiymā, Nidā, 2015, **İştilāhnāmīhy Şanāyī' i Dastī wa Hunarhāyi Sunnatī (Nassājī wa Pūshāk)**, Tīhrān, Bunyādī İrānshīnāsī.
- Sānsun, Mārtīn, 1967, **Safarnāmīh**, Tarjumīyī Duktur Taqī Tafaḍḍulī, Tīhrān, Chāpkhānīhy Zībā.
- **Şāh Ṭahmāsb Şafawī**, 1971, **Majmū'ihy Asnād wa Mukātibāti Tārīkhi Hamrah bā Yāddāshthāyi Tafşīlī**, bih İhtimāmi 'abd al-Ḥusiyn Nawā'ī, Bījā, Intishārāti Bunyādī Farhangi İrān.
- Şārdan, Jān, J3-1957, J7-1966, J8-1966, J9-1966, **Safarnāmīh**, Tarjumīhy Muḥammad 'abbāsī, Tīhrān, Amīr Kabīr, 10 Jildī.
- Ṭabarī, Muḥammad Ibn Jarīr, 1996, **Tārīkhi Ṭabarī**, Tarjumīhy Abū al-Qāsim Pāyandīh, Tīhrān, Asṭīr, 16 Jildī.
- **Tārīkhnāmīyī Ṭabarī**, 1994, Gardānīdīh Mansūb bih Bal'amī, Taḥqīqī Muḥammad Rushan, Jildī 3, 4 wa 5, Tīhrān, Alburz.
- **Tārīkhnāmīyī Ṭabarī**, 1999, Gardānīdīh Mansūb bih Bal'amī, Taḥqīqī Muḥammad Rushan, Jildī 1 wa 2, Tīhrān, Surūsh.
- Tāwirnīyih, 1990, **Safarnāmīh**, Tarjumīhy Abū Turāb Nūrī, Işfahān, Intishārāti Kitābkhānīhy Sanāyī wa Kitābfurūshīyī Tā'īd.
- Ulī'ārīyūs, Ādām, 1984, **Safarnāmīh**, Tarjumīhy Aḥmad Bīhpūr, Bījā, İbtikār.
- Wahīd Qazwīnī, Muḥammad Ṭāhir, 1950, **'abbāsnāmīh**, Taşhīhi İbrāhīm Dahīgān, Arāk, Kitābfurūshīyī Dāwūdī.

- Wālih Qazwīnī Işfahānī, Muḥammad Yūsif, 2003, **Khuldi Barīn** (Īrān dar Zamāni Shāh Şafī wa Shāh ‘abbāsi Duwwum), Taşhīḥi Muḥammad Riḍā Naşīrī, Tih-rān, Anjumani Āthār wa Mafākhirī Farhangī.

**Sources In English**

- Bilirgen Emine, Topkapi Palace Museum, Bilkent Kultur Girisimi, Istanbul, Turkiye, 2014.
- Can Turhan, Topkapi palace, Orient, Istanbul
- Genc, Vural, From Tabriz to Istanbul: Goods and Treasures of SHAH ISMA,IL Looted After the Battle of CHALDIRAN, Studia Iranica, 2015, 227-276.



## The Administrative Organization of Crown Jewels during the Safavid Period<sup>1</sup>

Seyed Masoud Seyed Bonakdar<sup>2</sup>

Received: 2018.10.20

Accepted: 2019.11.02

### Abstract

Whenever powerful dynasties dominated Iran's history, valuable collections of jewels and gold and silver were collected in their treasures. Concurrent to collecting those collections, a systematic and codified organization was created to preserve and maintain those treasures in the royal courts. Within those organizations there were also workshops for the construction and decoration of new jewels. During the Safavid period, the interest of the kings of the dynasty in having a magnificent court, made it possible to collect a collection of the best jewels inside the court of the Safavid kings. In that period, a precise and orderly organization was established to preserve, maintain, prepare, and construct jewels at the Safavid court. In the sources of the Safavid period, valuable information have been provided about the performance of the administrative organization of royal jewelry and its related positions during this period. The present article aims to study the administrative documents of Topkapi of the royal jewelry and the related positions of the collections by studying existing documents and resources.

The research method used in the study is a library research technique and adaptation and analysis of available resources, especially the main ones. In this historical research, after collecting the necessary data, they were organized, analyzed, and finally inferred.

**Keywords:** Crown jewels, Safavid, Administrative organization, Positions, Royal households

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.22294.1781

2. Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan: Email: [masoudbonakdar@yahoo.com](mailto:masoudbonakdar@yahoo.com)



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پایب ۱۳۳، پایب ۱۳۹۸ / صفحات ۱۵۵-۱۳۱

## بررسی عوامل و چگونگی احیا و رونق صنعت فرش در دوره قاجار<sup>۱</sup>

پوران طاحونی<sup>۲</sup>

مصطفی ملایی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۱۲

### چکیده

صنعت فرش در ایران از پیشینه و قدمت طولانی برخوردار است، اما در دوره قاجار (نیمه دوم قرن سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی) تحت تأثیر عواملی چون آشنایی و علاقه‌مندی تجار و مردم اروپا نسبت به فرش ایران و تقاضای روزافزون برای این کالا در بازارهای جهانی، سرمایه داخلی و خارجی در این رشته تولیدی به کار افتاد و صنعت فرش احیا و از رونق و شکوفایی خاصی برخوردار شد. در این پژوهش، سعی بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد به جا مانده از دوره قاجار، ضمن نگاهی کوتاه به وضعیت تولید و تجارت فرش ایران در نیمه اول قرن سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی، عوامل و چگونگی احیای صنعت فرش در این دوره زمانی مورد بررسی قرار گیرد. براساس یافته‌های پژوهش، استیصال اقتصاد ایران در قرن سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی و تلاش برای یافتن یک منبع عمده مالی و قابل اطمینان به منظور تأمین مالی واردات، همچنین تقاضای روزافزون برای فرش ایران در بازارهای بین‌المللی و به دنبال آن، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در تولید و تجارت فرش و در نهایت، وجود نیروی انسانی فراوان و ارزان و در دسترس بودن مواد اولیه مورد نیاز در داخل، از عوامل اصلی احیا و رونق صنعت فرش در اواخر دوره قاجار بوده است.

واژه‌های کلیدی: قاجار، صنعت فرش، احیا، تولید و تجارت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.23655.1863

۲. استادیار بنیاد ایران‌شناسی؛ Tahouni@iranology.ir

۳. دکتری ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)؛ m.s.mollaii@gmail.com

#### مقدمه

فرش در ایران دارای سابقه و قدمت چندهزار ساله است. در دوره اسلامی، برای اولین بار در عصر صفویه با حمایت شاهان صفوی و با تأسیس کارگاه‌های قالی‌بافی در اصفهان، کاشان و کرمان، فرش‌های نفیس ایران از شهرت بالایی برخوردار شد. قالی‌های نفیسی که در این کارگاه‌های سلطنتی تولید می‌شد، نه تنها برای فروش کردن کاخ‌های شاهان و امرای صفوی و اهدا به سلاطین و امرای دیگر کشورها مورد استفاده قرار می‌گرفت، بلکه بخشی از صادرات کشور نیز محسوب می‌شد.

در فاصله سقوط سلسله صفویه تا شکل‌گیری سلسله قاجاریه، اقتصاد پربار و هنر و فرهنگی که با هویت ایرانی در پهنه جهان مقامی شایسته یافته بود، شکوفایی خود را از دست داد. در این دوران که با حمله افغان‌ها و سلطنت پرتلاطم نادرشاه و درگیری‌های جان‌شینان کریم‌خان برای به دست گرفتن قدرت مصادف بود، تسلط نظام واپس‌گرای فئودالی و درگیری‌های خان‌خانی و گسیختگی اقتصاد و فرهنگ ملی، بیش از آن بود که بتوان رد پای رشد و گسترش در زمینه اجتماعی، فرهنگی و به‌خصوص اقتصادی را پیدا کرد. بدین ترتیب، از نتایج انقراض سلسله صفویان، تنزل فراگیر صنایع دستی و تولیدات ملی در مقیاس بالا بود. در این میان، هنر و حرفه قالی‌بافی نیز طی سال‌های سقوط صفویه تا تثبیت سلسله قاجاریه، تحت تأثیر عواملی چون اوضاع آشفته سیاسی و اقتصادی داخلی، کاهش تقاضای بازارهای اروپایی برای فرش‌های شرقی طی قرن هجده میلادی/ دوازده قمری، به ناگزیر دچار رکود شد. البته با ظهور و تثبیت سلسله قاجار و ایجاد امنیت در کشور، فرش‌بافی به تدریج احیا و در اواخر قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و اوایل سده بیستم میلادی/ چهارده قمری، از رشد و گسترش بالایی برخوردار شد.

این پژوهش با هدف بررسی چگونگی احیا و رونق تولید و تجارت فرش در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی/ سیزده قمری، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه عواملی سبب احیا و رونق صنعت فرش ایران در دوره قاجار شد؟ فرضیه ما این است که متغیرهایی چون استیصال اقتصاد ایران در فراهم کردن وسیله‌ای قابل اطمینان برای تأمین مالی واردات، تقاضای روزافزون برای فرش ایران در بازارهای جهانی و به تبع آن سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در صنعت فرش، وجود نیروی انسانی (بافندگان) فراوان و ارزان و همچنین در دسترس بودن مواد خام مرغوب (پشم) در داخل کشور، از عوامل اصلی احیا و رونق صنعت فرش ایران در دوره قاجار بوده است.

در بررسی پیشینه موضوع، باید گفت تحقیقات انجام شده درباره صنعت فرش ایران در

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۳۳

دوره قاجار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول، به‌طور عموم جنبه‌های هنری و تجاری فرش را مورد بررسی قرار داده‌اند و دسته دوم، منابعی می‌باشند که در بررسی اوضاع اقتصادی ایران در دوره قاجار، بنا بر اقتضا و به صورت کلی، به صنعت فرش در این دوره اشاره کرده‌اند. درباره دسته اول، می‌توان به مقالاتی چون «عوامل مؤثر بر رشد صادرات فرش و پیامدهای اقتصادی آن در ایران قرن نوزدهم» نوشته احمد لعبت فرد و جهانبخش ثواقب (تابستان و پاییز ۱۳۹۵)، «بررسی و تحلیل تجارت داخلی و خارجی سلطان‌آباد (۱۹۰۶-۱۹۴۱م)» نوشته مهدی جیربائی، حسین مفتخری و محمد سلیمانی مهنجانی (تابستان ۱۳۹۷) و «تحولات تجارت فرش دستباف ایران در دوره قاجاریه» از منصوره اتحادیه و رسول پروان (۱۳۸۹) اشاره کرد. درباره دسته دوم نیز باید از «تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار» اثر چارلز عیسوی (۱۳۶۲) و «اقتصاد ایران در قرن نوزدهم» تألیف احمد سیف (۱۳۷۳) نام برد. بر این اساس، مؤلف این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد به جا مانده از دوره قاجار، سعی دارد با نگاهی متفاوت از دیگر نوشته‌ها، پرتویی بر خلأ موجود در این زمینه بیفکند.

#### وضعیت تولید و تجارت فرش در نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری

شکل‌گیری و تثبیت سلسله قاجار در قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، مصادف با ادغام ایران در شبکه جهانی تجارت بود. در چنین شرایطی که نظام اقتصادی-اجتماعی کشور هرگز مساعد رقابت با جوامع صنعتی نبود، ایران با یک اقتصاد سنتی و مقتضیات آن، به‌ناگاه به عرصه اقتصاد بین‌المللی کشانده شد. بدین سان زیرمجموعه‌های نظام اقتصادی آن، یعنی کشاورزی، صنعت و تجارت که به حال خود رها شده بودند، به شدت تحت تأثیر روابط با کشورهای صنعتی قرار گرفته بودند و دچار دگرگونی عمیقی شدند. این بخش‌ها به دلیل عدم امکان رقابت تولیدات آنها با تولیدات مشابه وارداتی، با بدفرجامی به شکست کشیده شدند (فلور، ۱۳۹۳: ۱۶).

در این میان، در دهه‌های نخست نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، صنایع دستی در بیشتر شهرهای کشور رواج داشت و حتی بعضی از شهرها دارای کارگاه‌های مخصوص هر صنعت و تشکیلات اصناف یا انجمن‌های صنفی پیشه‌وران بودند. علاوه بر این، هر شهر به تولید محصول به‌خصوصی شهرت داشته و انواع تولیدات از قالی ایرانی تا کاشی را شامل می‌شده است، اما ورود بی‌رویه اجناس، مصنوعات و به‌خصوص منسوجات ارزان‌قیمت غربی در دهه ۱۸۳۰م/۱۲۵۰ق. و به‌ویژه ۱۸۴۰م/۱۲۶۰ق، تأثیری کاهنده بر تولید صنایع دستی ایران

گذاشت و واردات اروپایی به صورت نامساعدی در حال تخریب صنایع ایران بود. دولت ایران در راستای حمایت از صنعت ملی سعی کرد بازار داخلی ایران را در برابر واردات خارجی محافظت کند، اما این تلاش‌ها برای تحمیل کاربرد اقلام داخلی گران‌قیمت‌تر به جای تولیدات ارزان‌تر کشورهای خارجی، به دلیل فقدان امکانات بالقوه برای ایجاد محافظتی اثربخش از صنعت ملی، راه به جایی نبرد (همان، ۱۸-۱۹).

این‌گونه بود که ایران دوره قاجار به یکی از واردکنندگان اقلام و اجناس غربی، نظیر منسوجات، چای، قند و شکر و فلزات تبدیل شد. در این بین، تأمین مایحتاج زندگی عامه مردم که جمعیت زیادی از جامعه را تشکیل می‌دادند، ساده و از تولیدات داخلی بود، اما برخی از طبقات نظیر اعیان و اشراف، درباریان و عمال دیوانی، مصرف‌کنندگان اصلی کالاهای وارداتی به‌خصوص منسوجات غربی بودند؛ چنان‌که این مسئله به مرور به صورت عادت برای این اقشار درآمدی بود و بخش عمده برخی از اقلام و اجناس مورد نیازشان را از مصنوعات خارجی تهیه می‌کردند (ن.ک. جمال‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۵). در چنین شرایطی که صنایع بومی یکی پس از دیگری در حال نابودی بود، «قالی‌بافی یگانه رشته صنایع محلی بود که به هستی خود ادامه می‌داد و حتی گسترش می‌یافت» (کوزونتسوا، ۱۳۸۶: ۲۴۶).

اطلاعات ما درباره وضعیت صنعت فرش ایران در نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، یعنی دوره قبل از احیا و رونق، بسیار محدود است. بنا بر گزارش‌های ناچیز موجود، صنعت فرش در این دوره عموماً به عنوان صنعتی مهجور تلقی می‌شد که بیشتر یک حرفه روستایی بوده و در اصل توسط ایلات و عشایر و روستاییان انجام می‌گرفته است. با این حال، در برخی از شهرها و مناطق سنتی کشور همچون کرمان، اصفهان، آذربایجان، کردستان، کاشان، سلطان‌آباد (اراک)، همدان، هرات و مشهد به صورت محدود به تولید آن پرداخته می‌شد (پارشاطر، ۱۳۸۳: ۹۶). با توجه به اینکه بخش زیادی از ساختار جمعیتی و اجتماعی جامعه ایران را روستاییان و عشایر تشکیل می‌دادند، بافت فرش به‌طور عمده در مناطقی متمرکز بوده که به دلیل مجاورت با ایلات و عشایر، پشم به صورت فراوان و ارزان در دسترس قالی‌بافان بوده است. گفتنی است در میان بافندگان قالی، بافندگی فرش در بین تعداد اندک بافندگان شهری، نسبت به بافندگان عشایری که خود تولیدکننده عمده پشم بودند، از نظم بهتری برخوردار بوده است.

ذکر این نکته لازم است که در نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، تولید قالی در ایران بیشتر برای تأمین نیازهای داخل کشور بوده و به میزان محدودی تولید می‌شده است. این قالی‌ها در کارگاه‌های بافندگی تهیه نمی‌شد، بلکه (همان‌گونه که گفته شد) به‌طور معمول مردم

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۳۵

روستاها و عشایر آنها را می‌بافتند و قطع آنها نیز اغلب کوچک و اندازه‌شان معمولاً دراز و باریک و طرح و نقش آنها تکراری بود (ادواردز، ۱۳۶۸: ۶۶).

براساس برخی گزارش‌های موجود، تولید فرش در دوره گفته شده، معمولاً توسط گروه‌های عشایری و روستایی و به صورت محدود انجام می‌شده است، اما فروش و تجارت آن در شهرها و مراکز روستایی و در بیشتر جاهای ایران رواج داشته و فرش همراه با ابریشم، پنبه و شال، از کالاهای عمده تجارت داخلی بوده است. حتی گفته می‌شود در اواسط قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری، فرش‌هایی ظریف و مرغوب در تعدادی از مراکز سنتی بافت تولید می‌شده و معمولاً به کشورهای مجاور نظیر هندوستان، ترکیه و روسیه صادر می‌شده است (فلور، ۱۳۹۳: ۲۳؛ یارشاطر، ۱۳۸۳: ۹۷). در این دوره، بافت فرش (به صورت تجاری و یا غیرتجاری آن) در بین ایلات و عشایر و روستاییان و تعداد اندکی از بافندگان شهری، در محل تأمین مالی می‌شده است. این کار معمولاً توسط اشخاص سرشناس چون تجار، استادکاران محلی، خان‌های ایلات و عشایر که از حامیان اصلی بافت سنتی بوده‌اند، انجام می‌شده است.

**عوامل و چگونگی احیا و رونق صنعت فرش در نیمه دوم قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری**  
اوضاع اقتصادی ایران در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، گواه تشدید نفوذ اقتصادی غرب (روسیه و بریتانیا) در ایران و افزایش وابستگی ایران به کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری است. یکی از تغییرات ناشی از نفوذ غرب در ایران، واردات روزافزون و بی‌رویه کالاهای و مصنوعات غربی (عمدتاً منسوجات) بود. از سوی دیگر، کالاهای تولیدی ایران نیز در آن رشته از صنعت رشد کرد که برای بازارهای جهانی تولید می‌شد و بیشتر شامل مواد خام مورد نیاز کشورهای صنعتی، نظیر توتون و تنباکو، پنبه، برنج، ابریشم، تریاک و غیره بود که به‌طور عمده به کشورهای روسیه، عثمانی، هندوستان و انگلیس صادر می‌شد (فلور، ۱۳۹۳: ۲۶).

در این دوره و به‌طور مشخص از دهه ۱۸۷۰م/ ۱۲۹۰ق، تحت تأثیر نوسانات و اوضاع اقتصادی و تجاری داخلی و خارجی گفته شده و براساس عواملی چون نیاز اقتصادی ایران برای تولید و صادرات کالاهای راهبردی و نقدینه‌آفرین به عنوان جانشین ابریشم (مهم‌ترین کالای صادراتی ایران در اواسط قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری)، جذابیت و مطلوبیت فرش ایران برای اروپاییان و تقاضای روزافزون برای این کالا در بازارهای جهانی و به تبع آن، رشد سرمایه‌گذاری در صنعت فرش و همچنین وجود نیروی انسانی (بافندگان) و مواد خام (پشم) لازم در داخل کشور (که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد)، پیشرفت و گسترش همه‌جانبه در

صنعت فرش ایران (تولید و تجارت) اتفاق افتاد و این صنعت در بازارهای جهانی از جایگاه، رونق و شکوفایی خاصی برخوردار شد.

### استیصال اقتصاد ایران و اقبال به تولید و تجارت فرش

همان‌گونه اشاره شد، عمده‌ترین دگرگونی که در دهه‌های سوم و چهارم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، در پیوند با سیاست‌های تجارتي دروازه‌های باز پیش آمد، انهدام تدریجی ولسی بی‌وقفه صنایع دستی و سنتی ایران بود. پیامد انهدام صنایع مزبور این بود که در دهه‌های بعد، واردات بعضی فرآورده‌ها (به‌طور عمده منسوجات، اجناس فلزی، قند و شکر و چای) به صورت روزافزون زیادت‌تر شده بود و تراز بازرگانی کشور منفی شد. اقتصاد ایران در واکنش به این‌گونه نوسانات و تأمین مالی واردات روزافزون، درصدد یافتن یک منبع عمده مالی برآمد. در نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، این نقش به صادرات طلا و نقره به هندوستان و اروپا واگذار شد که کسری تراز پرداخت‌ها را تأمین مالی کند، ولی ایران به عنوان کشوری که طلا و نقره تولید نمی‌کرد، نمی‌توانست صادرات ادامه‌دار این دو قلم را تحمل کند (سیف، ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۶۳)؛ به همین دلیل آنچه که مورد نیاز بود، تکیه بر محصولی بود که ایران در تولیدش دارای برتری نسبی بوده است. در چنین شرایطی و با توجه به اوضاع اقتصادی کشور، راه چاره تنها در افزایش تولید محصولات کشاورزی مورد تقاضا در بازارهای جهانی، نهفته بود. بالا رفتن مصرف و قیمت ابریشم در اروپا در دهه‌های آغازین قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، موجب ترقی ابریشم در ایران شد. بنابراین در نیمه قرن نوزدهم میلادی (دهه‌های ۱۸۴۰م/۱۲۶۰ق. و ۱۸۵۰م/۱۲۷۰ق.)، برای مدتی صادرات ابریشم خام منبع عمده درآمد ارزی ایران شد. در این زمان، ابریشم در بیشتر مناطق شمالی، به‌ویژه گیلان و برخی از نواحی مرکزی ایران، تولید و قسمت اعظم آن به روسیه، فرانسه، آمریکا، عثمانی و هندوستان صادر می‌شد (مجله فلاح و تجارت، ۱۲۹۸: ش ۱/۱۷). «محمدعلی جمال‌زاده» میزان تولید ابریشم ایران در سال ۱۸۵۱م/۱۲۶۷ق. را ۳۴۰ هزار من بیان کرده که از این مقدار دویست و سه هزار و چهارصد من به خارج از کشور صادر شده بود (جمال‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۴-۲۵). بنابراین باید گفت در نیمه قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، صادرات ابریشم از کشور تا حدود زیادی کسری تراز پرداخت‌ها را جبران کرد.

بیماری کرم ابریشم که در دهه ۱۸۶۰م/۱۲۷۷ق. شیوع یافت، لطمات زیادی به تولید ابریشم ایران وارد کرد و به نوعی به این کارکرد ابریشم خام پایان داد (مجله فلاح و تجارت، ۱۲۹۸ش: شماره ۲/ ۴۵). به عبارت دیگر، خسارات وارده به این محصول طی



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۳۷

سال‌های بعد نیز هرگز جبران نشد؛ چنان‌که در آغاز قرن بیستم میلادی / چهارده قمری، ارزش کل تولید سالانه ابریشم در حدود هجده میلیون قیران بوده است که این رقم حدود ۳۰ درصد ارزش سالانه تولید آن در چهل سال قبل بوده است (سیف، ۱۳۷۳: ۱۳۳). بر همین اساس، طولی نکشید که اقتصاد ایران به ناچار به سراغ منبع ارزی دیگری در بخش کشاورزی رفت. برای مدت کوتاهی در دهه ۱۸۶۰م / ۱۲۷۷ق، جنگ‌های داخلی آمریکا و کمبود پنبه ناشی از آن در اروپا، موجب رونق پنبه‌کاری در ایران شد. در این زمان، بخش زیادی این محصول به روسیه صادر می‌شد، ولی پایان جنگ‌های مزبور و فقدان راه و وسایل ارتباطی لازم، به زودی تجارت پنبه ایران را از رونق انداخت و بازارش کساد شد (جمال‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۷).

همگام با گسترش مناسبات و وابسته‌تر شدن اقتصاد ایران، جست‌جو برای یافتن منبعی قابل اعتماد ادامه یافت. در این میان، در اواسط نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، صادرات تریاک از ایران رونق گرفت. به عبارت دیگر، تجارت تریاک از سال ۱۸۶۵م / ۱۲۸۱ق. به‌طور مشخص فعال شد و در ۱۸۷۵م / ۱۲۹۲ق، تولید خشخاش بسیار گسترش یافت. در این زمان، قسمت عمده این محصول به خارج از کشور صادر می‌شد، اما این محصول نیز در سال‌های پایانی قرن نوزده میلادی / سیزده قمری و سال‌های آغازین سده بیستم میلادی / چهارده قمری، با کاهش چشمگیری مواجه شد (سیف، ۱۳۷۳: ۱۶۴).

گفتنی است برنج نیز از دیگر محصولاتی بود که در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، تولید و صادرات آن مورد توجه قرار گرفت. بخش اعظم این محصول به روسیه و یک بخش جزئی به عثمانی و انگلستان صادر می‌شد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۷۴؛ همچنین ن. ک. کرزن، ۱۳۸۷: ۵۹۱/۲)، اما تولید و صدور این محصول نیز نتوانست صدمات ناشی از افت تولید و صادرات ابریشم را جبران کند.

با این حال، باید گفت حجم صادرات مواد خام و اولیه در اواخر قرن نوزده میلادی / سیزده قمری و اوایل قرن بیستم میلادی / چهارده قمری افزایش یافت. به‌گونه‌ای که جان فوران نیز در این باره گفته است: «حجم مواد صادراتی ایران در اواخر سده نوزدهم، پنج برابر حجم کالاهای ساخته شده وارداتی بود، اما ارزش همین واردات سه برابر صادرات می‌شد» (فوران، ۱۳۸۷: ۱۸۱). به این ترتیب، تراز بازرگانی (تفاوت بین صادرات و واردات) همچنان منفی باقی ماند و تلاش برای یافتن یک منبع عمده مالی ادامه یافت.

جدول ذیل بیان‌کننده درصد صادرات عمده کشور در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری در دو مقطع زمانی، یعنی سال‌های ۱۸۵۰م / ۱۲۶۶ق. و ۱۸۸۰م / ۱۲۹۷ق است.

۱۳۸ / بررسی عوامل و چگونگی احیا و رونق صنعت فرش در دوره قاجار / پوران طاحونی و ...

جدول شماره ۱: صادرات عمده کشور در دو مقطع زمانی (۱۸۵۰م/۱۲۶۶ق و ۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق)

برحسب درصد

صادرات عمده	۱۸۵۰م	۱۸۸۰م
ابریشم و تولیدات آن	۳۸	۱۸
منسوجات پنبه‌ای و پشمی	۲۳	۱
تنباکو	۴	۵
پنبه خام	۱	۷
تریاک	۱	۲۶
فرش	۱	۴

(ن.ک. فلور، ۱۳۹۳: ۲۶؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۲۰۶)

این جدول نشان‌دهنده رشد تدریجی صادرات بعضی از محصولات کشاورزی و تولیدات صنعتی (به استثنای ابریشم و منسوجات پنبه‌ای و پشمی) در دو دوره زمانی مورد نظر است. در این میان، صادرات فرش ایران در طول یک دوره سی ساله (۱۸۵۰-۱۸۸۰م/۱۲۶۶-۱۲۹۷ق) از ۱ تا ۴ درصد افزایش داشته که نشان دهنده احیا و رونق تدریجی صادرات این کالا در نیمه دوم قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری است.

به این ترتیب، در نیمه دوم قرن مذکور، درحالی‌که ایران روز به روز امکانات کمتری برای تأمین مالی واردات پیدا می‌کرد، به واردات بیشتری وابسته می‌شد. در پیوند با این نوسانات و استیصال اقتصادی مذکور، در دهه‌های پایانی این قرن تولید، تجارت و صادرات قالی مطرح شد و در اقتصاد بدون نفت آن روزگار، اهمیتی روزافزون یافت و با گسترش همه‌جانبه مواجه شد.

بنابراین روی آوردن اقتصاد کشور به تولید و صادرات فرش، زاییده تصادف نبود، بلکه نتیجه نیاز به یک منبع عمده مالی برای تأمین مالی واردات روزافزون، به‌ویژه شروع تقاضا برای این کالا در بازارهای جهانی در نیمه دوم قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و ظرفیت‌های موجود (نیروی انسانی ماهر و ارزان و مواد خام فراوان) برای تولید فرش در داخل کشور بود؛ که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

**تقاضای روزافزون فرش ایران و گسترش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در صنعت فرش**  
مهم‌ترین عاملی که باعث رشد و پیشرفت صنعت فرش در اواخر دوره قاجار شد، افزایش ناگهانی تقاضای اروپاییان برای فرش ایران بود. بر اساس گزارش‌ها و مستندات موجود، برای

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۳۹

اولین بار در سال ۱۸۷۳م / ۱۲۹۰ق. با ایجاد نمایشگاه وین، فرش‌هایی از خراسان، فراهان، سنندج و دیگر شهرهای ایران در این نمایشگاه به نمایش گذاشته شد که از عوامل تأثیرگذار در شناسایی فرش ایران برای اروپاییان بود (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱۵). آشنایی تدریجی غربی‌ها با فرش ایران و جذابیت و مطلوبیت این کالا، همزمان با افزایش قدرت خرید طبقه متوسط در اروپا و آمریکا بود که تأثیر بسزایی در افزایش تقاضای آنها برای قالی ایران داشت؛ چنان‌که بنا به گفته کرزن، کمتر خانواده‌ای از طبقات بالای انگلستان یا آمریکا پیدا می‌شد که در آرزوی به دست آوردن چنین کالایی (فرش ایرانی) نبوده باشد (کرزن، ۱۳۸۷: ۲/۶۲۳).

با افزایش ناگهانی تقاضای غربی‌ها برای فرش ایران، ابتدا تجار تبریز به تجارت و صادرات این کالا روی آوردند و مدیریت این کار را برعهده گرفتند. در آن روزگار، تبریز از امنیت و موقعیت اقتصادی و تجاری خوبی برخوردار بود. بخش اعظم تجارت ایران با روسیه تزاری و کشورهای غربی (از راه طرابوزان و استانبول)، در تبریز متمرکز بود (اوبن، ۱۳۹۱: ۷۰). تجار تبریز علاوه بر آنکه در داخل ایران مشغول تجارت بودند و تجارت خارجی کشور در دست آنها بود، در شهر استانبول نیز فعالیت تجاری داشتند و کار اصلی‌شان واردات اجناس و کالاهای کشورهای اروپایی به داخل کشور و صادرات تولیدات ایرانی به بازار استانبول و سپس اروپا بود (ادواردز، ۱۳۶۸: ۶۳-۶۷). همچنین این بازرگانان در شهرهای مهم ایران نمایندگان و عاملانی داشتند که اغلب قالی‌های قدیمی، نظیر فرش‌های مناطق سلطان‌آباد، کردستان، آذربایجان، خراسان و غیره را که کهنه و به اصطلاح پاخورده بود، از خانه و بازارهای شهرهای مهم ایران جمع‌آوری می‌کردند و به تبریز می‌فرستادند. در تبریز تجار این فرش‌ها را طبقه‌بندی می‌کردند و از راه طرابوزان به استانبول که در آن زمان به صورت بازار جهانی قالی درآمد بود، حمل می‌کردند (همان، ۶۶-۶۸). گفتنی است کشورهای اروپایی قالی‌های کهنه را با بهای بیشتری خریداری می‌کردند؛ به عبارت بهتر، نزد آنان قالی کهنه مرغوب‌تر از قالی نو بود.

تا زمانی که تقاضا برای فرش از جانب غربیان، عمدتاً برای فرش‌های قدیمی بود، این روند و عملکرد تجار تبریز ادامه داشت، اما تقاضای روزافزون فرش ایران در بازارهای جهانی و محدود بودن فرش‌های قدیمی در داخل کشور، این بازرگانان را برآن داشت تا علاوه بر فعالیت در تجارت و دادوستد فرش و همچنین سروسامان دادن قالی‌بافان در نواحی مختلف کشور، با به کار انداختن سرمایه و ایجاد کارگاه‌های کوچک و بزرگ قالی‌بافی در شهرها و روستاهای ایران، به تهیه قالی‌های نو نیز اقدام کنند (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۴۷۴۸۲/۲۴۰؛ ادواردز، ۱۳۶۸: ۶۷).

این حرکت تولیدی تجار تبریز، از ناحیه «هریس» در منطقه آذربایجان آغاز شد. در آن زمان، ناحیه هریس شامل بخش‌های قراجه، هریس و سراب بود و از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین نواحی فرش‌بافی در آذربایجان محسوب می‌شد. این ناحیه در شرق تبریز و در جنوب و غرب رشته‌کوه‌های سبلان واقع شده بود و فرش‌بافی به دلیل مجاورت آن ولایت با ایلات و عشایر آذربایجان و همچنین نزدیکی به بازار تبریز، از پیشرفت خوبی برخوردار بود؛ چنان‌که فرش‌بافی تقریباً در هر سی روستای ناحیه، از جمله هریس، گوراوان، مهربان، بخشایش، قراجه، بیلوردی و سراب معمول بوده است. در بین این روستاها، هریس بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آنها به شمار می‌رفت که بهترین نوع قالی را تهیه می‌کرد و از این لحاظ سرآمد سایر روستاها محسوب می‌شد. نتایج این پیشرفت و ترقی، سبک منحصر به فرد و مشخصی را پدید آورد که بنا به گفته آرتور سیسیل ادواردز، از آن با عنوان سبک «هریس» یا «گوراوان» نام برده می‌شود (ادواردز، ۱۳۶۸: ۷۴).

با ایجاد کارگاه‌های قالی‌بافی در ناحیه هریس زیر نظر تجار تبریز، تولید فرش در این ناحیه از رونق و شکوفایی خاصی برخوردار شد و به تدریج در بیشتر نواحی آذربایجان کارگاه‌های مشابهی راه‌اندازی کردند؛ به گونه‌ای که بنا به گفته کسروی، در تبریز در برخی از کوی‌ها مانند «هکماوار»، کارگاه‌های نسبتاً بزرگ با سرمایه این تجار به راه افتاده بود (کسروی، ۱۳۲۳: ۲۷-۲۸). لازم به یادآوری است که تا این زمان (۱۸۹۹م/ ۱۳۱۹ق) «... در تمام آذربایجان کارگاه‌های قالی‌بافی وجود نداشت و این کار توسط زنان در خانه انجام می‌شد» (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۶۲).

این‌گونه اقدامات و سرمایه‌گذاری تجار تبریز و ایجاد کارگاه‌های قالی‌بافی در راستای احیا و رونق صنعت فرش آذربایجان، به تدریج در سایر ولایات کشور، از جمله سلطان‌آباد، سنندج، کرمان، کاشان و مشهد نیز به راه افتاد. یکی از این مناطق که در اواخر قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و اوایل سده بیستم میلادی/ چهارده قمری تولید و تجارت فرش آن از رشد و رونق بالایی برخوردار شد، منطقه سلطان‌آباد بود. در آن زمان این منطقه شامل شش بلوک به نام‌های کزاز، بزچلو، سرابند، خلیج، فراهان و شراء بود (مسعود میرزا ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۵۸۶)؛ که در تمامی آنها قالی‌بافی رواج داشت و زندگی همه اهالی آن ناحیه به درآمد حاصل از قالی‌بافی و به تبع آن به تجارت پشم که معمولاً از گلپایگان، همدان و کرمانشاه وارد می‌شد، وابسته بود. «فوریه» در سفرنامه خود در این باره آورده است: «در هر خانه سلطان‌آباد کارگاهی برای بافت قالی برپاست و زن‌ها در عین اینکه به کارهای خانه‌داری می‌رسند به قالی‌بافی نیز مشغولند و به طور متوسط هر هفته سه فرانک از این راه عایدشان می‌شود و چون

در اینجا ارزانی است این مبلغ به نظر کافی می‌آید» (فووریه، ۱۳۸۸: ۲۶۸). علاوه بر آن، سلطان‌آباد در اواخر قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری دارای بیست و پنج تا سی هزار نفر جمعیت بود (اوبن، ۱۳۹۱: ۳۸۳) که بخش عمده این جمعیت را نیروی انسانی ماهر و ارزان شاغل در فرش‌بافی تشکیل می‌داد. این گونه شرایط تجار تبریز را به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش این ناحیه علاقه‌مند کرد. این بازرگانان علاوه بر فعالیت در بخش خرید و تجارت فرش‌های سلطان‌آباد و انتقال آن به تبریز، به تدریج اقدام به سرمایه‌گذاری در بخش تولید و راه‌اندازی کارگاه‌های قالی‌بافی «در میان صدها روستا در شرق سلطان‌آباد کردند» (فلور، ۱۳۹۳: ۲۵). آنها علاوه بر نواحی تبریز و سلطان‌آباد، در شهرها و روستاهای کرمان، کاشان، مشهد و سمنجان نیز ضمن فعالیت در بخش تجارت و خرید قالی‌های آن محل، به ایجاد کارگاه‌های فرش‌بافی دست زدند (همان‌جا؛ ادواردز، ۱۳۶۸: ۲۳۰). به این ترتیب، در نیمه دوم قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری بازرگانان تبریز در هر یک از این نواحی آغازگر احیای تولید و تجارت فرش و عامل اصلی توسعه صنعت قالی‌بافی بودند که تمام مراحل تولید و تجارت این کالا زیر نظر آنها انجام می‌شد. با توسعه فعالیت این تجار، صنعت قالی‌بافی پیشرفت و گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و تولید و صادرات فرش ایرانی که قبلاض بر نظام متداول سنتی بود، از یکپارچگی برخوردار شد.

با این حال، مستندات موجود نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری این بازرگانان در تولید و تجارت فرش در نواحی مختلف کشور، برای تأمین مالی افزایش تقاضای فرش ایران در بازارهای جهانی، احتیاج به سرمایه‌گذاری بیشتری بود. در این میان، این شکاف از طریق سرمایه‌گذاری شرکت‌ها و کمپانی‌های خارجی - به‌طور عمده غربی - پر می‌شد که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

نخستین گام برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی در صنعت فرش ایران در دهه‌های پایانی دوره قاجار (۱۸۸۳م/ ۱۳۰۰ق)، توسط مؤسسه بازرگانی «زیگلر»<sup>۱</sup> برداشته شد (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۹۸-۹۹). این شرکت سوئیسی‌الاصل با حمایت دولت انگلیس، اقدامات خود را در آغاز محدود به تجارت و خرید فرش ناحیه سلطان‌آباد کرد، اما پس از مدتی با ایجاد دفتر تجاری، رنگرزخانه و انبار کالا، خود دست‌اندرکار تولید فرش شد و در آن ناحیه به ایجاد کارگاه‌های قالی‌بافی اقدام کرد (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۱۵۵۳۷/۲۴۰). با گسترش فعالیت‌های زیگلر، صنعت فرش در ناحیه سلطان‌آباد و روستاهای اطراف آن از رشد قابل توجهی برخوردار شد. البته عملیات زیگلر محدود به سلطان‌آباد نبود، بلکه شرکت شعباتی در برخی از

نواحی دیگر ایران ایجاد کرده بود.

همزمان با شرکت زیگلر، به تدریج شرکت‌ها و کمپانی‌های غربی دیگر علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش ایران شدند. یکی از این کمپانی‌ها شرکت هلندی‌الاصل «هاتس و پسران»<sup>۱</sup> بود که از دهه ۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق. با حمایت دولت بریتانیا به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش ایران روی آورد و با ایجاد شعبه‌هایی در بعضی از نواحی ایران از جمله ناحیه سلطان‌آباد، به کار نظارت در تولید، ایجاد کارگاه‌های بزرگ فرش‌بافی و جمع‌آوری و صدور قالی پرداخت (اشرف، ۱۳۵۹: ۵۵). این شرکت دارای شعبه‌هایی در مناطق سلطان‌آباد و همدان بود. «شرکت تولید قالی شرق» یا کمپانی «ازمیر» نیز در سال ۱۹۰۶م/۱۳۲۵ق. با حمایت انگلیسی‌ها به سرمایه‌گذاری در قالی ایران، به‌ویژه در بخش خرید و صدور آن، در نواحی مختلف کشور اقدام کرد (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۲۹/۱۱/۳۹/۱۵). پس از مدتی تجار ایتالیایی نیز به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش ایران روی آوردند. از مهم‌ترین آنها کمپانی «نیرکو کاستلی و برادران»<sup>۲</sup> بود که با حمایت دولت انگلیس، در ابتدا به کار تجارت قالی در سلطان‌آباد پرداخت و بعدها عملیات خود را توسعه داد و با ایجاد شعبه‌هایی در دیگر شهرها به‌ویژه کاشان و کرمان، به کار تولید و تجارت این کالا مبادرت کرد (همان، سند ش ۱۳۲۷/۵۴/۱۴/۹ق؛ همان، سند ش ۱۳۳۳/۵۴/۵/۲۷ق).

علاوه بر شرکت‌های تحت حمایت بریتانیا، کمپانی‌ها و شرکت‌های آمریکایی نیز در اوایل قرن بیستم میلادی/چهارده قمری، جذب و علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری و فعالیت در صنعت فرش ایران شدند. از جمله این شرکت‌ها باید از کمپانی قالی شرق<sup>۳</sup> (همان، سند ش ۱۳۰۳/۵۷/۱۶/۱ش) و شرکت‌های «قره‌گزیان»، «قازان» (همان، سند ش ۱۳۰۲/۵۷/۲۹/۱ش)، «تاوشانچیان»<sup>۴</sup> (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۲۹۳/۳۹۹۸)، «تیریکیان»<sup>۵</sup> (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۳۰/۵۴/۳۷/۳۴ق) و «فريتس و لارو»<sup>۶</sup> (همان، سند ش ۱۹/۲۶/۱۳۳۳/۵۴) نام برد که به فعالیت در تولید و تجارت فرش ایران پرداختند.

اطلاعات ما درباره گستره فعالیت شرکت‌های نام‌برده بسیار محدود است، اما نکته مسلم آن است که این شرکت‌ها در اراک، همدان، کرمان، کاشان، مشهد و محلات شعبه داشتند و ضمن اشتغال به خرید و صادرات فرش به اروپا و ایالات متحده آمریکا، در بخش تولید فرش نیز فعالیت گسترده‌ای داشتند (همان، سند ش ۱۳۳۹/۲۶/۹/۸۳ق؛ همان، سند ش ۳۸/۱۳/۳۵).

1. Hotz And sons
2. Nearco Castelli And Brothers
3. Oriental Carpet Co
4. Taushandjian
5. Tyriakian
6. Fritz and larue

۱۳۰۵ش).

در این میان، گستره عملیات و فعالیت کمپانی قالی شرق بیشتر از سایر شرکت‌های آمریکایی بود. این شرکت علاوه بر فعالیت در کار تجارت فرش، از طریق عقد قرارداد با بافندگان محلی و راه‌اندازی کارگاه‌های قالی‌بافی و رنگ‌رزی، در امر تولید نیز نظارت داشت. تجارت‌خانه مرکزی آن در سلطان‌آباد واقع بود و شرکت دارای شعبه‌هایی در شهرهای کاشان، همدان، کرمان، یزد، اصفهان، مشهد، شیراز و تبریز بود (همان، سند ش ۱۳۰۳/۵۷/۱۶/۵).

در اواخر قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری، علاوه بر سرمایه‌گذاری شرکت‌های تحت حمایت انگلیس و آمریکا در صنعت فرش ایران، آلمانی‌ها و روس‌ها نیز به فعالیت در حوزه تولید و تجارت فرش ایران روی آوردند. فعالیت‌های تولیدی و تجاری تجار آلمانی و روسی در حوزه صنعت فرش ایران، به‌طور عمده در آذربایجان (تبریز) متمرکز بود. سرمایه‌گذاری آلمانی‌ها در این باره، عبارت از یک شرکت قالی‌بافی بود که با سرمایه سه میلیون فرانکی که بعدها به ده میلیون فرانک رسیده بود، در تبریز تأسیس شد. این شرکت نیز شعبه‌هایی در سلطان‌آباد، کرمان، شیراز و همدان داشت (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۳۸/۴۴/۷/۱۷ ق؛ همان، سند ش ۱۳۳۲/۴۴/۲/۱ ق؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۶۰) و قالی به اروپا و ایالات متحده صادر می‌کرد. البته تجار آلمانی به جز فعالیت در بخش تولید و تجارت فرش، در تهیه «نیل»<sup>۱</sup> مورد نیاز صنعت فرش کشور و واردات آن از آلمان نیز نقش عمده‌ای داشتند؛ به‌طوری که اسناد باقیمانده از اواخر دوره قاجار نیز بیانگر فعالیت تجار آلمانی در این بخش است (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۲۴۰/۱۴۹۴). سرمایه‌گذاری روس‌ها در صنعت فرش ایران نیز عبارت بود از احداث یک کارگاه فرش‌بافی بزرگ در تبریز که در آن ۱۵۰۰ بافنده مشغول به کار بودند و حدوداً صد قالی در هر نوبت بافته می‌شد. گردش کار سالانه این کارگاه پانصد هزار روبل برآورد می‌شد (فلور، ۱۳۹۳: ۴۱؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۹). گفتنی است تجار روس به جز آذربایجان، در صنعت فرش خراسان نیز فعالیت داشتند که ما اطلاعاتی از جزئیات گستره عملیات تولیدی و تجاری آنها نداریم.

بدین ترتیب، تقاضای روزافزون بازارهای جهانی نسبت به فرش ایران، سرمایه‌گذاری تجار و شرکت‌های داخلی و خارجی در بخش صنعت فرش ایران را در پی داشت. آنها علاوه بر آنکه در بخش خرید و صادرات فرش ایران فعالیت داشتند، با توسعه عملیات خود و انجام قرارداد بافت با قالی‌بافان محلی و همچنین ایجاد کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی در شهرها و

۱. از رنگ‌های مورد استفاده در رنگ‌رزی که به دو صورت طبیعی از گیاهان و مصنوعی از راه شیمیایی به دست می‌آید (دانشگر، ۱۳۹۰: ۵۵۸-۵۵۹).

روستاهای ایران و به دست گرفتن مدیریت تولید فرش کشور، سهم بزرگی در احیا، رونق و گسترش صنعت فرش ایران و شهرت این کالا در بازارهای جهانی داشتند. اسناد و مستندات موجود نشان می‌دهد که در اواخر دوره قاجار، در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م/ ۱۳۳۲ق)، حدود یازده نمایندگی تجاری - عمدتاً آمریکایی و انگلیسی - در منطقه سلطان‌آباد (مرکز اسناد وزرات امور خارجه، سند ش ۱۳۳۹/۲۶/۹/۸۳ق) و نزدیک به ده نمایندگی در منطقه کرمان (همان، سند ش ۱۳/ ۳۵/ ۳۸/ ۱۳۰۵ش) و همین‌طور در خراسان، آذربایجان، همدان و کاشان، در تولید و به‌خصوص تجارت و صادرات فرش فعالیت داشتند. نتیجه آنکه فعالیت تجار و کمپانی‌های خارجی (عمدتاً آمریکایی و انگلیسی) در بخش صنعت فرش ایران در اواخر قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و اوایل قرن بیستم میلادی/ چهارده قمری، تحولی اساسی در تولید به‌ویژه در تجارت و صادرات فرش ایران به وجود آورد؛ چنان‌که برای نمونه، ارزش صادرات قالی از ایران به آمریکا، از ۲۴۱,۸۱۱ دلار در سال ۱۹۰۷م/ ۱۳۲۶ق، به ۱,۸۳۶,۷۳۸ دلار در سال ۱۹۱۳م/ ۱۳۳۱ق. رسیده بود (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۲۴۰/۱۷۱۹۶).

جدول ذیل که میزان و ارزش صادرات قالی از ایران به آمریکا طی سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۱۳م/ ۱۳۲۶-۱۳۳۱ق. را نشان می‌دهد، به خوبی بیانگر گسترش سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در بخش صنعت فرش کشور و رشد تجارت و صادرات فرش در اواخر دوره قاجار است. مندرجات این جدول نشان دهنده سیر صعودی صادرات این کالا در اواخر دوره قاجار و رشد فعالیت شرکت‌های خارجی در بخش تولید و تجارت فرش کشور در این دوره است.

جدول شماره ۲: میزان و ارزش صادرات فرش از ایران به آمریکا (۱۹۰۷-۱۹۱۳م/ ۱۳۲۶-۱۳۳۱ق)

سال	یارد مربع	قیمت (به دلار)
۱۹۰۷م	۵۴,۸۳۰	۲۴۱,۸۱۱
۱۹۰۸م	۷۴,۶۶۶	۳۷۱,۱۷۲
۱۹۰۹م	۵۴,۶۰۰	۱۶۶,۹۷۰
۱۹۱۰م	۱۵۶,۴۲۶	۴۳۷,۶۷۳
۱۹۱۱م	۲۸۱,۶۰۱	۹۴۴,۵۶۱
۱۹۱۲م	۲۵۲,۸۱۷	۱,۱۰۴,۴۳۵
۱۹۱۳م	۴۳۴,۴۶۶	۱,۸۳۶,۷۳۸

(مأخذ: سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۲۴۰/۱۷۱۹۶)



به هر حال، براساس اسناد و گزارش‌های به جا مانده از اواخر دوره قاجار، با وجود وقوع جنگ جهانی اول و تنزل شدید تولید و صادرات قالی، فعالیت این شرکت‌ها در بخش تولید و تجارت فرش کشور کماکان تا اواخر دوره قاجار ادامه داشت و با تشکیل سلسله پهلوی، به تدریج صنعت فرش از کنترل و مدیریت شرکت‌های غربی خارج شد و زیر نظر کارفرمایان ایرانی و شرکت سهامی فرش به کار خود ادامه داد.

### وجود نیروی انسانی و مواد خام لازم در داخل کشور

روی آوردن شرکت‌های خارجی برای فعالیت در تولید و تجارت فرش ایران در دوره قاجار، مستلزم وجود نیروی انسانی ماهر و بافندگانی باتجربه و همچنین در دسترس بودن مواد خام لازم و مرغوب (پشم) در داخل کشور بوده است.

رواج نسبی بافت قالی و انواع شال در کشور در نیمه اول قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری، نشان می‌دهد که در این دوره نیروی انسانی به میزان فراوان در دسترس بوده و یکی از عوامل اصلی جذب و سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی برای فعالیت در بخش صنعت فرش بوده است. مستندات موجود بیانگر آن است که در این دوره عمده‌ترین نیروی کار شاغل در کارگاه‌های قالی‌بافی را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. این نیروی کار ماهر، فراوان و ارزان، با وجود آنکه با تولید فرش‌هایی در طرح و نقش مطلوب و اصیل، نقش اصلی را در احیا و رونق روزافزون و شهرت فرش ایران در بازارهای بین‌المللی ایفا می‌کرد و از عوامل اصلی زنجیره تولید و تجارت فرش محسوب بود، اما به دلیل نبود قانون کار و کارگری و سوءاستفاده کارفرمایان (شرکت‌های خارجی)، هیچ بهره‌ای از سود به‌دست‌آمده عاید آنان نمی‌شد و دسترنج واقعی آنان نصیب قشر کارفرما و واسطه‌ها می‌شد. در این میان، دولت قاجار نیز هیچ‌گونه حمایتی از این بافندگان زحمتکش نمی‌کرد؛ به گونه‌ای که آنان با دریافت دستمزد ناچیز، از داشتن کمترین امکانات محروم بودند. گزارش‌های ذیل به خوبی وضعیت اسفبار این گروه از شاغلان و احیاکنندگان صنعت فرش را به خوبی به تصویر می‌کشد.

فلور در این باره نوشته است: «... شاگردان که عمدتاً کودکان و زنان بودند از نیم تا دو و نیم قران علی‌القاعده مزد دریافت می‌کرده‌اند» (فلور، ۱۳۶۵: ۳۸/۲). در همین باره، کارگزاری عراق (اراک) نیز در گزارش خود به وزارت داخله، به وضعیت کاری نامناسب این کارگران اشاره کرده و آورده است: «... راجع به اطفال صغیری که برای قالی‌بافی اجیر می‌شوند... وضع اجیر کردن آنها فوق‌العاده رقت‌خیز و محل قالی‌بافی‌شان غیرمناسب است و آنها را با یک اجرت خیلی کمی که در هفته حداکثر آن دو قران الی دو قران و پانصد دینار و حداقلش سی شاهی

و دو قران است به کار و می‌دارند...» (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۳۹/۵۹/۵/۳۲ق).

همچنین گزارش ذیل از رئیس اداره مالیه عراق، مصداق بارز دیگری از سوءاستفاده شرکت‌های خارجی و اجحاف در حق این قشر زحمت‌کش است. «سلطان‌آباد عراق مرکز تجارت قالی و کمپانی‌های متعدده از تجار خارجه و داخله تشکیل گردیده، به طور تخمینی سالی دو کروور تومان قالی و قالیچه از عراق به خارج حمل می‌شود. کمپانی‌ها ... به قیمت خیلی نازل اجرت بافت به رعیت می‌پردازند و چون رعیت بی‌مایه و محتاج به کار کردن است، نصف اجرت قراردادی را قبلاً دریافت می‌دارد و برای نصف اجرت باقیمانده غالباً کمپانی‌ها ایراداتی نسبت به کار آنها وارد کرده، بیچاره‌ها را از اجرت باقیمانده محروم می‌دارد و در نتیجه تمام ماحصل دسترنج سالیانه رعایا عاید کمپانی‌ها است... در حقیقت تحمیلی که از این بابت به رعیت بیچاره وارد می‌شود که در نتیجه سلامت بدن و عمر خود را روی این کار می‌گذارند، بسیار رقت‌آور است...» (سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۲۴۰/۶۳۸۳).

گفتنی است اگرچه درآمد بافندگان قالی، درآمد اصلی خانواده آنها نبود، اما رعایایی که زنان و به‌ویژه کودکان خردسال خود را به بافندگی وا می‌داشتند، به حدی فقیر و نادر بودند که به این درآمدهای ناچیز نیاز فراوانی داشتند.

از سوی دیگر، با وجود گسترش و رشد تولید و صادرات قالی در دهه‌های پایانی قرن نوزده میلادی/ سیزده قمری و سود فراوان حاصل از آن برای قشر کارفرما، انتظار می‌رفت شرایط کاری و وضعیت حاکم بر محیط کار این بافندگان، به‌طور نسبی بهبود یابد، اما اسناد موجود نشان می‌دهد که حتی در دهه‌های اولیه قرن بیستم میلادی/ چهارده قمری، شرایط به‌طور کلی و کماکان ثابت مانده و به همان بدی و ناهنجاری بوده است؛ چنان‌که وزارت فوائد عامه طی گزارش خود در سال ۱۹۲۱م/ ۱۳۳۹ق. آورده است: «... از قرار اطلاعات موثقه وضعیت کارگران و کارخانجات قالی‌بافی کرمان به کلی برخلاف حفظ‌الصحه و بقسمی است که پس از چندی اطفال کارگر در کارخانجات به کلی علیل و فلج شده، در اول جوانی از کار می‌افتند...» (همان، سند ش ۲۹۳/۶۴۴۶؛ مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۳۹/۵۹/۵/۲۸ق).

در همین زمان «سازمان بین‌المللی مشاغل» نیز طی گزارشی مشابه، درباره وضعیت بافندگان قالی و شال در کرمان نوشته بود: «... در اتاق‌های کوچک، با سقف‌های کوتاه و بدون جریان هوا کارگران زیادی در شرایطی غیربهداشتی به بافندگی مشغولند. در این واحدها، کودکان حتی از سن پنج سالگی مشغول به کارند و از طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کنند...»

(مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۱۳۳۹/۵۹/۵/۷۴ ق).

به این ترتیب (همان‌گونه که اشاره شد)، وجود این قشر ماهر (کارگران بافنده) در اواخر قرن نوزده میلادی / سیزده قمری و اوایل سده بیستم میلادی / چهارده قمری در کشور، یکی از عوامل اصلی جذب شرکت‌های خارجی جهت سرمایه‌گذاری در تولید و تجارت فرش کشور، به منظور احیا و رونق صنعت فرش و ارتقای جایگاه و شهرت این کالا در بازارهای بین‌المللی بوده است. از سوی دیگر، در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، به جز نیروی انسانی ارزان و ماهر، در دسترس بودن مواد خام مورد نیاز فرش‌بافی در داخل، از دیگر عوامل اصلی روی آوردن شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش ایران و احیا و رونق این صنعت در اواخر دوره قاجار بوده است. در این دوره، پشم و ابریشم از جمله مواد خام مورد استفاده در فرش‌بافی بود، اما با توجه به همزمان شدن احیای صنعت فرش کشور با شیوع بیماری کرم ابریشم در دهه ۱۸۶۰م / ۱۲۷۷ق، پشم عمده‌ترین ماده خام مورد استفاده در صنعت مزبور را تشکیل می‌داد.

گفتنی است ایالات خراسان، آذربایجان، کرمان، کرمانشاه و کردستان از مراکز عمده تولید پشم مرغوب در کشور بودند. ما اطلاعات دقیقی از جزئیات میزان تولید پشم در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری در نواحی مختلف کشور نداریم، اما گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که قیمت پشم در این دوره افزایش قابل توجهی داشته و این افزایش به‌ویژه در ربع پایانی قرن، چشمگیر بوده است. نتیجه آنکه افزایش قیمت پشم، نشانه افزایش تقاضا برای آن بود و این امر نیز خود منتج از مصرف بیشتر آن در تولید قالی بود (سیف، ۱۳۷۳: ۱۸۱). برای نمونه، قیمت پشم در خراسان - یکی از مراکز اصلی فرش‌بافی - از ۱۸۶ قران برای هر خروار در ۱۸۶۳م / ۱۲۷۹ق، به ۷۷۰ قران در ۱۹۰۵م / ۱۳۲۲ق. و ۸۲۰ قران در ۱۹۰۶م / ۱۳۲۳ق. رسیده بود. همچنین در ایالت کرمانشاه از دیگر مراکز تولید پشم و تأمین‌کننده پشم مورد نیاز سلطان‌آباد (مهم‌ترین مرکز فرش‌بافی ایران در اواخر دوره قاجار)، قیمت پشم از ۳۹۱ قران برای هر خروار در ۱۹۰۰م / ۱۳۱۹ق، به ۴۹۸ قران در ۱۹۰۳م / ۱۳۲۲ق. و ۶۵۱ قران در ۱۹۰۵م / ۱۳۲۴ق. رسیده بود. در کرمان از دیگر مراکز تولید فرش نیز قیمت پشم در ۱۸۵۰م / ۱۲۶۶ق، دوپست قران برای هر خروار بود که در ۱۸۹۴م / ۱۳۱۱ق. به ۷۰۰ قران رسید (همان، ۱۸۱-۱۸۳).

ایالات نام‌برده شده، علاوه بر آنکه از مراکز عمده تولید پشم در کشور بودند، به دلیل تولید پشم در محل، از قطب‌های اصلی فرش‌بافی در کشور نیز محسوب می‌شدند. در این میان، ایالت آذربایجان از فعال‌ترین نواحی بود که بخش عمده پشم مورد نیاز صنعت قالی‌بافی آن،

به‌ویژه در ناحیه هریس و مرکز تبریز، از تولیدات ایلات و عشایر و روستاییان مناطق مغان، ماکو و خوی تأمین می‌شد (توفیق، ۱۳۴۸: ۲۵-۳۰). در ایالت خراسان نیز بیرجند، مشهد و کاشمر از مناطق اصلی فرش‌بافی بودند که پشم مورد نیاز خود را از مرغوب‌ترین پشم‌های شمال استان یعنی تربت حیدریه، سبزوار و کاشمر تأمین می‌کردند (ادواردز، ۱۳۶۸: ۱۹۰). البته قسمتی از پشم تولیدی خراسان به دیگر مراکز قالی‌بافی کشور نظیر کاشان حمل می‌شد. همچنین ایالت کرمان از مهم‌ترین قطب‌های فرش‌بافی و شال‌بافی کشور و محل سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی به شمار می‌رفت که در تولید پشم و کرک از جایگاه بالایی برخوردار بود. همدان از دیگر مراکز قالی‌بافی کشور در دوره قاجار بود که تولیدات خود را با استفاده از پشم مرغوب محلی و با طرح‌ها و رنگ‌ها و شیوه خاص خود تهیه می‌کردند. سلطان‌آباد که به سبب موقعیت جغرافیایی و تجاری (در سر راه تهران و بغداد، از طریق همدان و کرمانشاه قرار داشت) به عنوان مهم‌ترین مرکز فرش‌بافی غرب کشور محسوب می‌شد، پشم مورد نیاز خود را از ایلات و عشایر منطقه، به‌خصوص کرمانشاه و کردستان تأمین می‌کرد (بارشاطر، ۱۳۸۴: ۱۰۰). به‌طور کلی، بنا بر اسناد و گزارش‌های موجود، ایران در قرن نوزده میلادی / سیزده قمری و اوایل سده بیستم میلادی / چهارده قمری از تولیدکنندگان عمده پشم مرغوب بوده و علاوه بر تأمین نیازهای داخلی، قسمتی از این محصول صادر می‌شده است (مجله فلاح و تجارت، ۱۲۹۸: ش ۱: ۳۴)؛ چنان‌که بنا بر یکی از این گزارش‌ها، «شرکت تولید قالی شرق» یا کمپانی از میر که مرکز آن در از میر ترکیه بود و با یک سرمایه خیلی عمده یعنی بالغ بر چهارصد هزار لیره (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش، ۱۳۲۹/۱۱/۳۷/۳)، از سال ۱۹۰۶م / ۱۳۲۵ق. به معامله، تولید و تجارت قالی می‌پرداخت (اشرف، ۱۳۵۹: ۵۵)، عمال مخصوص به نواحی مختلف ایران از جمله تبریز، خراسان و کرمان می‌فرستاد و پشم مورد نیاز کارگاه‌های خود را به قیمت ارزان می‌خرید (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند ش ۳۱-۱۳۲۹/۱۱/۳۹/۳۰).

گزارش‌های باقیمانده از اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی نشان می‌دهد که در سال‌های پایانی دوره قاجار، بخش اعظم قالی‌های تولید شده و صادره از ایران را قالی‌های پشمی تشکیل می‌داده است (مجله اتاق تجارت، بهمن ۱۳۰۹: ش ۱۶/۱۳؛ نیز ن.ک: مجله فلاح و تجارت، ۱۲۹۸: ش ۱/۳۵).

جدول ذیل حجم و ارزش فرش‌های پشمی صادره از کشور طی سال‌های پایانی دوره قاجار، یعنی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۶م / ۱۳۳۸-۱۳۴۴ق. را نشان می‌دهد. براساس مندرجات این جدول، ارزش صادرات فرش‌های پشمی دارای رنگ ثابت، از ۳۳,۵۴۴,۱۸۲ قران در سال

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۴۹

۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق. به ۱۰۳,۸۳۰,۸۶۲ قران در سال ۱۹۲۶م/۱۳۴۴ق. و در بخش مربوط به فرش‌های پشمی دارای رنگ جوهری، طی همین مدت از ۱۶,۴۲۱,۶۰۱ قران به ۱۸,۷۳۲,۹۳۴ قران افزایش داشته که خود بیانگر رشد صعودی ارزش صادرات این نوع فرش در این دوره زمانی است.

جدول شماره ۳: حجم و ارزش فرش‌های پشمی صادره از کشور در سال‌های پایانی دوره قاجار (۱۹۲۰-۱۹۲۶م/۱۳۳۸-۱۳۴۴ق)

سال	رنگ‌های ثابت		رنگ‌های جوهری	
	وزن (من)	قیمت (قران)	وزن (من)	قیمت (قران)
۱۹۲۰م	۴۳۷,۸۹۱	۳۳,۵۴۴,۱۸۲	۲۵۱,۱۰۷	۱۶,۴۲۱,۶۰۱
۱۹۲۱م	۷۵۰,۴۴۱	۵۱,۳۰۳,۰۶۰	۲۵۶,۹۱۰	۱۴,۷۹۷,۲۱۱
۱۹۲۲م	۹۳۱,۲۶۱	۷۵,۹۶۶,۸۱۰	۳۳۳,۳۵۹	۱۶,۸۹۷,۶۱۶
۱۹۲۳م	۱,۲۰۲,۵۵۰	۸۷,۲۷۴,۲۲۳	۳۵۵,۹۱۸	۱۷,۴۸۱,۶۴۰
۱۹۲۴م	۱,۰۶۳,۷۰۴	۸۲,۵۲۷,۵۳۲	۳۳۸,۳۸۱	۱۹,۳۵۳,۶۴۲
۱۹۲۵م	۱,۳۲۳,۰۳۱	۹۷,۳۶۹,۴۳۴	۳۷۴,۴۵۱	۲۰,۲۱۱,۳۲۰
۱۹۲۶م	۱,۳۷۵,۱۹۸	۸۳۰,۸۶۲	۳۲۹,۵۳۰	۱۸,۷۳۲,۹۳۴

(مأخذ: مجله اتاق تجارت، بهمن ۱۳۰۹، ش ۱۳/۱۶).

با این تفاسیر، این گونه بود که در اواخر قرن نوزده میلادی / سیزده قمری و اوایل سده بیستم میلادی / چهارده قمری مجموع عوامل گفته شده، موجب به کار افتادن سرمایه داخلی و خارجی در صنعت فرش ایران شد و تولید و تجارت این کالا حیات دوباره یافت و از رونق و شکوفایی بالایی برخوردار شد. چنان‌که در اواخر دوره قاجار، فرش ایران سهم قابل توجهی از بازارهای کشورهای اروپایی و آمریکا را به خود اختصاص داده بود و شهرت و جایگاه خاصی در جهان پیدا کرد.

### نتیجه‌گیری

صنعت فرش پس از شکوفایی خود در دوره صفوی، تحت تأثیر اوضاع آشفته سیاسی و اقتصادی کشور، وارد دوره‌ای از رکود نسبی شد، اما در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، به تدریج احیا و از رونق برخوردار شد. گفتنی است احیا و شکوفایی دوباره این صنعت

زائیده تصادف نبود، بلکه معلول علل و عوامل داخلی و خارجی بود که دست به دست هم داد و باعث رشد تولید فرش در کشور و همچنین تجارت و صادرات آن در سطح جهانی شد. با ادغام ایران در شبکه جهانی تجارت در نیمه اول قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، اوضاع اقتصادی و تجاری کشور با تحولات اساسی روبه‌رو و با واردات حجم زیادی از منسوجات و مصنوعات صنعتی غرب، تراز بازرگانی منفی شد. در آغاز نیمه دوم این قرن، اقتصاد کشور در راستای یافتن یک منبع عمده مالی و افزایش صادرات، به تولید و صدور محصولات نقدینه‌آفرین و مواد خام صادراتی نظیر ابریشم روی آورد. با شیوع بیماری کرم ابریشم و افت تولید آن از دهه ۱۸۶۳م/ ۱۲۷۹ق، محصولات چوب‌پنبه، تریاک، برنج و تنباکو به عنوان کالاهای جایگزین در نظر گرفته شدند. با وجود این، تولیدات مزبور جایگزین مناسبی برای ابریشم نبود. این‌گونه بود که از یک سو استیصال اقتصاد ایران در فراهم کردن وسیله‌ای قابل اطمینان برای تأمین مالی واردات و از سوی دیگر، ظرفیت‌های موجود برای تولید فرش در داخل کشور، نظیر در دسترس بودن مواد خام (پشم مرغوب) و وجود نیروی انسانی فراوان و ارزان (کارگران بافنده)، مسئله تولید و صادرات این کالا را مطرح ساخت. البته احیای این صنعت و رونق تولید و تجارت این کالا، نیاز به سرمایه‌گذاری اساسی داشت. در ابتدا این‌خلاقاً توسط تجار تبریز و با تقاضای روزافزون فرش ایران در بازارهای جهانی در دهه‌های پایانی قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، با سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در بخش تولید و تجارت فرش پر شد.

بدین ترتیب، تحت تأثیر مجموع عوامل داخلی و خارجی گفته شده، صنعت فرش در نیمه دوم قرن نوزده میلادی / سیزده قمری، احیا شد و در اواخر این قرن و اوایل سده بیستم میلادی / چهارده قمری، از رونق و شکوفایی بالایی برخوردار شد و نه تنها به عنوان یک کالای عمده صادراتی و ارزآور مورد توجه قرار گرفت، بلکه از جایگاه و شهرت جهانی نیز برخوردار شد.

### منابع و مأخذ

- اتحادیه، منصوره و رسول پروان (۱۳۸۹)، «تحولات تجارت فرش دستباف ایران در دوره قاجاریه»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، شماره پنجم، صص ۱-۳۶.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران: زمینه.
- ادواردز، آرتور سیسیل (۱۳۶۸)، قالی ایران، ترجمه مهین‌دخت صبا، تهران: فرهنگسرا.
- اوین، اوژن (۱۳۹۱)، ایران امروز، ۱۹۰۶-۱۹۰۷م، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: علم.
- توفیق، فیروز و عباس خاقانی (۱۳۴۸)، بررسی صنعت فرش در ایران: گزارش‌های منطقه‌ای، تهران: سازمان برنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۵۱

- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۶)، *گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- جبرایانی، مهدی، حسین مفتخری و محمد سلیمانی مهرنجانی (تابستان ۱۳۹۷)، «بررسی و تحلیل تجارت داخلی و خارجی سلطان‌آباد عراق (۱۳۶۰-۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶-۱۹۴۱م)»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، شماره دوم، صص ۸۱-۹۹.
- دانشگر، احمد (۱۳۹۰)، *فرهنگ جامع فرش یادواره*، تهران: انتشارت یادواره سعدی.
- سیف، احمد (۱۳۷۳)، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، تهران: چشمه.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، *تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فلور، ویلم (۱۳۹۳)، *صنایع کهن*، ۱۸۰۰-۱۹۲۵، ترجمه علیرضا بهارلو، تهران: پیکره.
- فوران، جان (۱۳۸۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فووریه، ژوانس (۱۳۸۸)، *سه سال در دربار ایران: خاطرات دکتر فووریه پزشک ویژه ناصرالدین‌شاه قاجار*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: نوین.
- کرزن، ج. ن (۱۳۸۷)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۲۳)، *زندگانی من*، تهران: چاپاک.
- کوزونتسوا، آ. ن (۱۳۸۶)، *پیرامون تاریخ نوین ایران: اوضاع سیاسی و اقتصادی-اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: بین‌الملل.
- لعبت فرد، احمد و جهانبخش ثواقب (تابستان و پاییز ۱۳۹۵)، «عوامل مؤثر بر رشد صادرات فرش و پیامدهای اقتصادی آن در ایران قرن نوزدهم میلادی»، *فصلنامه تاریخ ایران*، شماره ۲۰، صص ۸۷-۱۲۶.
- *مجله فلاح و تجارت* (۱۲۹۸ش)، سال دوم، شماره اول، صص ۱۷، ۳۴، ۳۵.
- *مجله اتاق تجارت* (بهمن ۱۳۰۹)، شماره ۱۶، صص ۱۳.
- مسعودمیرزا ظل‌السلطان (۱۳۶۸)، *خاطرات ظل‌السلطان*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: اساطیر.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳)، *تاریخ و هنر فرش‌بافی در ایران: فرش‌های دوران قاجاریه*، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه ر.علی خمسه، تهران: نیلوفر.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰/۱۴۹۴.
- ..... سند شماره ۲۴۰/۱۵۵۳۷.
- ..... سند شماره ۲۴۰/۱۷۱۹۶.
- ..... سند شماره ۲۴۰/۶۳۸۳.
- ..... سند شماره ۲۴۰/۴۷۴۸۲.
- ..... سند شماره ۲۹۳/۶۴۴۶.
- ..... سند شماره ۲۹۳/۳۹۹۸.

۱۵۲ / بررسی عوامل و چگونگی احیا و رونق صنعت فرش در دوره قاجار / پوران طاحونی و ...

- مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۳۲۷/۵۴/۱۴/۹ق.
- .....، سند شماره ۱۳۲۹/۱۱/۳۹/۱۵ق.
- .....، سند شماره ۱۳۲۹/۱۱/۳۹/۳۰-۳۱ق.
- .....، سند شماره ۱۳۲۹/۱۱/۳۷/۳ق.
- .....، سند شماره ۱۳۲۹/۱۱/۳۹/۱۵ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۰/۵۴/۳۷/۳۴ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۲/۴۴/۲/۱ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۳/۵۴/۵/۲۷ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۳/۵۴/۱۹/۲۶ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۸/۴۴/۷/۱۷ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۹/۲۶/۹/۸۳ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۹/۵۹/۵/۳۲ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۹/۵۹/۵/۲۸ق.
- .....، سند شماره ۱۳۳۹/۵۹/۵/۷۴ق.
- .....، سند شماره ۱۳۰۲/۵۷/۲۹/۱ق.
- .....، سند شماره ۱۳۰۳/۵۷/۱۶/۱ش.
- .....، سند شماره ۱۳۰۳/۵۷/۱۶/۵ش.
- .....، سند شماره ۱۳۰۵/۳۸/۱۳/۳۵ش.
- .....، سند شماره ۱۳۰۵/۳۸/۳۵/۱۳ش.



**List of sources with English handwriting**

- Ashraf, Ahmad (1980). Mawāni' i Tārīkhīyī Rushdi Sarmāyihdārī dar Īrān, Tihṛān: Zamīnih.
- Filur, Wīlim (2014). Ṣanāyi' i Kuhan (1800-1925), Translat 'alī Riḍā Bahārlū, Tihṛān: Piykarih.
- Furān, Jān (2008). Muqāwimati Shikanandih: Tārīkhi Taḥawwulāti Ijtimā'iyi Īrān az Ṣafawīyih tā Sālḥāyi pas az Inqilābi Islāmī, Translat Ahmad Tadayyun, Tihṛān: Rasā.
- Fuwṛīyih, Zhuāns (2009). Sih Sāl dar Darbāri Īrān: Khāṭirāti Duktur Fuwṛīyih Pizishki Wīzhīyih Nāshir al-Dīn Shāhi Qājār, Translat 'abbās Iqbāl Āshtiyānī, Tihṛān: Nuwīn.
- Idwārdz Ārtūr Sīsīl (1989). Qālī Īrān, Translat Mahīndukht Ṣabā, Tihṛān: Farhangsarā.
- 'ṭsawī, Chārlz (1983). Tārīkhi Iqtisādīyi Īrāni 'aṣri Qājār, Translat Ya'qūb Azhand, Tihṛān: Gustarih.
- Ittihādīyih, Mansūrih wa Rasūl Parwān (2010). Taḥawwulāti Tijārati Farshi Dastbāfi. Īrān dar Durīyih Qājārīyih, Faṣlnāmīyih Muṭālī'āti Tārīkhi Farhangī: Pazhūhishnāmīyih Anjumani Īrāniyi Tārīkh, Shumārihyi 5.
- Jamālzādih, Muḥammad 'alī (1997). Ganji Shāyḡān: Uwdā' i Iqtisādīyi Īrān, Tihṛān: Bunyādi Muwqūfāti Maḥmūd Afshār.
- Jiryaei, Mahdi, Hossein Moftakhari and Mohammed Soleimani Mehranjani (2018). Analysis of Domestic and Foreign Trade of Sultan Abad in Iraq (Arak) (1324 AH /1906 AD -1360 AH /1941 AD), Journal of Historical Researches, Issue 2.
- Kasrawī, Ahmad (1944). Zindigāniyi Man, Tihṛān: Chāpāk.
- Kurzun, J. N (2008). Īrān wa Qaḍīyihī Īrān, Jildi 2, Translat Ghulām 'alī Waḥīd Māzandarānī, Tihṛān: 'ilmī wa Farhangī.
- Kuzuntsuā, Ā. N (2007). Pīrāmūni Tārīkhi Nuwīni Īrān: Uwdā' i Sīyāsī wa Iqtisādī-Ijtimā'iyi Īrān dar Pāyāni Sadihyi Hijdahum tā Nīmīyih Nukhusti Sadihyi Nūzdahumi Mīlādī, Translat Sīrūsi Īzādī, Tihṛān: Biyn al-Milal.
- Lu'batfard, Ahmad and Jahānbakhsh Thawāqib (2016). 'awāmili Mu'athir bar Rushdi Ṣādirāti Farsh wa Payāmadhāyi Iqtisādīyi Ān dar Īrāni Qarni Nūzdahumi Mīlādī, Faṣlnāmīyih Tārīkhi Īrān, Shumārihyi 20.
- Majallīyih Filāḥat wa Tijārat, Sāli 2, Shumārihyi 1, 1919.
- Majallīyih Filāḥat wa Tijārat, Sāli 2, Shumārihyi 2, 1919.
- Majallīyih Utāqi Tijārat, Shumārihyi 16, Zhānwīyih 1931.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 11/37/3, 1911.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 11/39/15, 1911.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 11/39/15, 1911.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 11/39/30-31, 1911.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 26/9/83, 1921.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 38/13/35, 1888.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 38/35/13, 1888.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 44/2/1, 1914.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 44/7/17, 1920.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 54/14/9, 1909.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 54/19/26, 1915.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 54/37/34, 1912.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 54/5/27, 1915.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 57/16/1, 1886.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 57/16/5, 1886.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 57/29/1, 1885.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 59/5/28, 1921.

- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 59/5/32, 1921.
- Markazi Asnādi Wizārati Umūri Khārijīh, 59/5/74, 1921.
- Mas'ūd Mīrzā Zīl al-Sulṭān (1989). Khāṭirāt Zīl a-Sulṭān, Taṣḥīḥi ḥusiyān Khadīwjam, Tīhrān: Asāṭīr.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 240/1494.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 240/15537.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 240/17196.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 240/47482.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 240/6383.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 293/3998.
- Sāzmāni Asnādi Millī Īrān, 293/6446.
- Siyf, Aḥmad (1994). Iqtisādi Īrān dar Qarni Nūzdahum, Tīhrān: Chishmih.
- Tuwfiq, Fīrūz wa 'abbās Khāqānī (1969). Barrasiyi Ṣan'ati Farsh dar Īrān: Guzarishhāyi Manṭaqihī, Tīhrān: Sāzmāni Barnāmih, Mu'assisihī Muṭālī'āt wa Taḥqīqāti Ijtīmā'ī.
- ūbin, Uzhin (2012). Īrāni Imrūz (1906-1907), Translat'alī Aṣghar Sa'īdī, Tīhrān: 'ilm.
- Yārshāṭīr, Iḥsān (2004). Tārīkh wa Hunari Farshbāfi dar Īrān: Farshhāyi Duwrāni Qājārīyih, Zīri Nazari Iḥsān Yārshāṭīr, Translat R. La'ī Khamsih, Tīhrān: Nīlūfar.

## Investigating Factors and Process of Revival of Carpet Industry in Qajar Period<sup>1</sup>

Pooran Tahouni<sup>2</sup>  
Mostafa Molaei<sup>3</sup>

Received: 2018.12.26  
Accepted: 2019.10.04

### Abstract

Although the Iranian Carpet Industry has a historical Background, this Industry had seen a rearrangement, regeneration and prosperity in Qajar era (especially second half of 19th century), because of the some facets such as its presenting to international exhibitions and the desire and interest of European merchants in this industry and their willing to Iranian carpet trade and thence, increasingly demand for this commodity and trade of its merchandises in World industry, and especially initiation of internal and external capitals for investment in this generative branch of industry the flourishing at the end of this period. Due to the analyze and attribute the historical document and sources, and by sought in historical evidences, this article sought to revision the situation of Iranian carpet Industry in mid-19th century, and search for answer the question of the quality or circumstance of regeneration and prosperity in Iranian carpet Industry in this era. Upon that of the article finding the depression and slump in Iranian Industry in mid-19th century and the Qajar endeavor to finding a second big authoritative, dependable, infallible and safe able sure bankroll for safety securing the government financial income for anomalous and unsteady imports to Persia, and unstructured demand for Iranian carpet in world wide trade network and downgrade or initiation of external purse and capital to investment in Iranian carpet trade and abundant in human resources and widespread of cheap labors, and also plentiful raw materials caused to that of regeneration and prosperity in Iranian carpet trade and increasingly in final last juncture of Qajar period.

**Keyword:** Qajar, Carpet Industry, Revival, Production and Trade

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.23655.1863

2. Associate Professor, Foundation for Iranian Studies, Email: [Tahouni@iranology.ir](mailto:Tahouni@iranology.ir)

3. PhD in Iranian Studies, Shahid Beheshti University (Corresponding Author) Email: [m.s.mollaii@gmail.com](mailto:m.s.mollaii@gmail.com)



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پایب ۱۳۳، پایب ۱۳۹۸ / صفحات ۱۸۵-۱۵۷

## تأثیر ناپایداری سیاسی بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در قرن هشتم قمری براساس متون منظوم<sup>۱</sup>

محسن لطف آبادی<sup>۲</sup>

اللهیار خلعتبری<sup>۳</sup>

عطاءالله حسنی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۴

### چکیده

قاضیان از موقعیت مهمی در نظام قضایی و اداری ایران در قرن هشتم قمری برخوردار بودند. آنان زیر نظر قاضی القضاة و کارگزاران سیاسی به فعالیت می‌پرداختند. وظیفه آنها رسیدگی به دعوی و مشکلات قضایی مردم بود. در این قرن، ایران برخلاف گذشته تمرکز و یکپارچگی سیاسی نداشت و گرفتار بی‌ثباتی شده بود. جدال همیشگی سلسله‌های محلی با یکدیگر، باعث گسترش ناامنی شده بود. شریان‌های اقتصادی از کار افتاده و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی افزایش یافته بود. در این پژوهش، براساس منابع منظوم و با روش تبیین علی تلاش شده است به این مسئله پرداخته شود که ناپایداری سیاسی چه تأثیری بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در قرن هشتم قمری داشته است؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که ناامنی نقطه عزیمت بسیاری از تحولات ایران در این قرن بوده و موجب چندگانگی و تضاد اجتماعی، واپس‌گرایی و گسترش انحرافات اخلاقی قاضیان شده بود. با توجه به نابسامانی سیاسی، مفاسد اجتماعی قضاة بیشتر شد و باعث شده بود تا گروهی از قاضیان بی‌دانش، رشوه‌خوار، ریاکار و بی‌اخلاق روی کار آیند.

واژه‌های کلیدی: ناپایداری سیاسی، ایران، قرن هشتم هجری، قاضیان، منابع منظوم

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.19949.1625

۲. دکترای تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، (نویسنده مسئول)؛ mohsenlotfabadi@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ allahyarkhalatbari@gmail.com

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ a-hasani5@sbu.ac.ir

#### مقدمه

از لحاظ ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در تاریخ ایران، دورهٔ میانه اهمیت خاصی دارد. در برخی از برهه‌های این دوره، ثبات و در برخی برهه‌ها بی‌ثباتی حاکم بوده است. ورود اقوام بدوی، زمینه‌های شکل‌گیری بی‌ثباتی سیاسی در این سرزمین را فراهم کرد. قرن هشتم یکی از سده‌های بی‌ثبات تاریخ میانهٔ ایران است. در این قرن اضمحلال حکومت ایلخانی، شکل‌گیری دورهٔ فترت و برآمدن تیمور گورکانی به وقوع پیوست. در بیشتر سال‌های قرن هشتم، سلسلهٔ متمرکز و قدرتمندی بر ایران حکومت نکرد، بلکه در بخش‌های مختلف آن، حکومت‌های کوچک محلی برقرار بودند و هر یک داعیهٔ استقلال داشتند. در این دوران، با تقسیم شدن ایران به تکه‌های مختلف، جابه‌جایی‌های متعدد قدرت رخ داد و به لحاظ سیاسی، جامعهٔ ایران در وضع دیگری نسبت به گذشته قرار گرفت. بر این اساس، مسئله‌ای که چشمگیر به نظر می‌آید، بی‌ثباتی است و مسائل دیگر تحت تأثیر آن قرار گرفته بود:

گر به عیب انقلاب روزگار بی‌ثبات      می‌کشد ابن‌یمین از آشنایی سرزنش  
گر که باور می‌ندارد بی‌ثباتی جهان      از برای او به آئین مثل گویند غش

(فریومدی، [بی‌تا]: ۴۴۳)

از سوی دیگر، تحت تأثیر این وضعیت، الگوهای اخلاقی و اجتماعی در میان ایرانیان دستخوش تغییر شد؛ زیرا اخلاق و هنجارها رابطهٔ تنگاتنگی با اوضاع سیاسی جامعه دارند و در این دوره‌ها، حالات روحی مردم نامساعد می‌شود و ارزش‌های والای اخلاقی رو به افول می‌رود. به دیگر سخن، در این دوره، اخلاق و رفتار اجتماعی ایرانیان از حالت بهنجاری خارج شد و رو به نابهنجاری گذاشت و ارزش‌های متعالی اخلاقی وجود نداشت. زوال جامعهٔ ایران در این عصر را نیز می‌توان در این عامل (انحطاط اخلاق) دید؛ زیرا با زوال اخلاقیات، جامعه از درون تهی می‌شود و به تدریج رو به افول می‌رود. البته همان‌طور که گفته شد، مرکز ثقل این بحران، بهم‌ریختگی نظم مستقر سیاسی بوده است.

مسئله پژوهش حاضر، فسادهای اجتماعی در میان قشر قضات جامعهٔ ایران در قرن هشتم قمری است. مؤلفان این پژوهش درصدد بررسی این مسئله می‌باشند که چه رابطه‌ای بین ناپایداری سیاسی و گسترش فسادهای اجتماعی در میان قاضیان ایران در قرن هشتم وجود داشته است؟ فرضیهٔ پژوهش آن است که بین دو شرایط، رابطهٔ همبستگی وجود دارد؛ چنان‌که با افزایش بی‌ثباتی سیاسی، بر میزان مفاسد اجتماعی قاضیان افزوده شده است. با وجود این، باید یادآور شد که نگارندگان این امر را به همهٔ قاضیان تعمیم نمی‌دهند، بلکه بر این باورند که در شرایط ناپایداری سیاسی، مفاسد آنها افزایش یافته است.

با بررسی موتورهای جست‌وجو، تاکنون نگارندگان این پژوهش به مقاله، پایان‌نامه یا کتابی درباره این موضوع در قرن هشتم برخورد نکرده‌اند. تنها برخی تحقیقات مرتبط با قرن هشتم، به موضوع از هم‌گسیختگی سیاسی در این دوره پرداخته‌اند. این مقاله از آن جهت که رابطه ناپایداری سیاسی و مفاسد اجتماعی قاضیان را براساس منابع منظوم مورد بررسی قرار داده، شایان توجه است. با توجه به اینکه شعر ناب، زبان گویای جامعه و محصول آن است و همانند یک آینه وضعیت سیاسی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد، در این مقاله نیز بر آن تکیه شده و به فراخور بحث از منابع تاریخی نیز استفاده شده است.

روش این مقاله روش «تبیین علی» است که در آن به تعیین و تأثر و همبستگی میان دو پدیده پرداخته شده است. در بررسی موضوع حاضر با روش تبیین علی، هر سه بخش آن مد نظر بوده است. نخست، عاملی به نام «ناپایداری سیاسی» به عنوان متغیر مستقل که نقش فاعلی را ایفا می‌کند؛ دوم آنکه یک وضعیت نابهنجار اجتماعی، یعنی «مفاسد قاضیان» به عنوان متغیر وابسته و پی‌رفت عمل می‌کند. سوم، مکانیزم علی است که به آن «سازوکارهای تاریخی» اطلاق می‌شود که پدیده (فاعل) از طریق آن سازوکارها عمل می‌کند و وضعیت نابهنجار اجتماعی (مفاسد قاضیان) را به وجود می‌آورد.

نگرش به مفاسد اجتماعی نیز به صورت سیستمی است؛ بدین ترتیب که یک بخش از عملکرد سیستم در ارتباط با شرایط ناپایدار سیاسی بررسی می‌شود. با توجه به اینکه قاضیان نسبت به گروه‌های دیگر (زاهدان، صوفیان، واعظان، فقها و غیره) نقش مستقیمی در زندگی اجتماعی ایفا می‌کرده‌اند، کارکرد آنها در مقاله حاضر مد نظر قرار گرفته است.

### ۱. ناپایداری سیاسی در قرن هشتم

قرن هشتم، قرن ناپایداری سیاسی و استمرار ذهنیت مغولی بر بدنه سیاسی ایران است. ابتدای این قرن، مصادف با اضمحلال حکومت ایلخانی و سپس سربرآوردن حکومت‌های محلی با قلمرو جغرافیایی کوچک است. بعد از مرگ ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶، دیگر حکومت یکپارچه‌ای بر ایران حکومت نمی‌کرد و در چهار گوشه آن، حکومت‌های محلی استقرار داشتند که در حال منازعه با یکدیگر بودند. «آل کرت» در هرات، «جانی قربانیان» در مشهد و طوس، «سربداران» در سبزوار، «طغاتی‌موریان» در گرگان، «آل باوند» در مازندران، «کیاییان» در گیلان، «چوپانیان» در آذربایجان، «آل جلایر» در بغداد، «آل مظفر» در یزد و کرمان، «آل اینجو» و ملوک شبانکاره در فارس، اتابکان لر در لرستان و خوزستان، حکام لار و ملوک هرمز در جنوب ایران، مهم‌ترین حکومت‌های محلی در قرن هشتم بودند.

شرایط ناپایدار سیاسی قرن هشتم، شاعران را در مناطق مختلف ایران به واکنش واداشت. آنها دیدی عمیق نسبت به معضلات پیرامون جامعه داشته و هر یک به شکل خاصی آن را بیان کرده‌اند (ن.ک. حسنی، ۱۳۹۴: ۹-۱۲۵). آنها برخی از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی نظیر خشونت گسترده، ناامنی، خرابی سکونتگاه‌های انسانی و تنگدستی مردم را بازگو کرده‌اند.

### ۱-۱. ناامنی و غارت

جنگ‌های مکرر حاکمان محلی در قرن هشتم ناامنی، غارت و خرابی را به دنبال داشت. از آنجا که حکومت‌ها و حکام این دوران، از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به هم نزدیک بودند و هیچ یک بر دیگری برتری مطلق نداشتند، تعداد جنگ‌ها و دامنه زمانی آنها بیشتر می‌شد. تفاوت بارزی که جنگ‌های این قرن با دوران ثبات سیاسی داشت، این بود که جنگ‌های دوران ثبات سیاسی به‌طور عمده جنگ‌های خارجی بودند و نیروهای داخلی جز زمان انقراض یک حکومت و یا ضعف پادشاه، کمتر با یکدیگر درگیر می‌شدند، اما بیشتر جنگ‌های قرن هشتم جنگ‌های داخلی بودند که موجب حاکم شدن ناامنی در جامعه می‌شد و توده مردم بسیار متضرر می‌شدند. این جنگ‌ها همه افراد و ابعاد جامعه را با خود درگیر می‌کرد و آنها را از روال عادی زندگی باز می‌داشت؛ به همین دلیل متون از «انهدام و خرابی ممالک ایران‌زمین» در این قرن سخن گفته‌اند (ن.ک. آیتی، ۱۳۴۸: ۳۶۰).

سیف فرغانی (متوفای ۷۴۹ق) که در نیمه دوم عمر خود در آذربایجان و آسیای صغیر سکونت داشت (صفا، ۱۳۶۹: ۳/۶۲۳-۶۲۸)، از ناامنی‌های رایج در محیط خود بسیار انتقاد کرده است. او علت ناامنی‌ها را حرص سیری‌ناپذیر حاکمان دانسته است که همچون «سگانی درنده» به خانه‌های مردم وارد می‌شدند و «سراسر ملک» را به «ویرانی» انداخته بودند. به زعم او، ناامنی به حدی بر جامعه حاکم بود که اگر روزی امنیت برقرار می‌شد، باز هم ترس بر دل‌های مردم غالب بود:

امن ازین خاک چنان رفته که گر یابد باز	خوف آنست که از آب بترسد ماهی
خانه‌ها لانه روباه شد از ویرانی	شهرها خانه شطرنج شد از بی‌شاهی
حاکمان در دم از او قبیج و تمغا خواهند	عنکبوت ار بنهد کارگه جولاهی

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۷۳، ۲۱۸-۲۱۹)

همام تبریزی (متوفای ۷۱۴ق) شاعر هم‌عصر سیف در آذربایجان، ضمن انتقاد از دستاوردهای کارگزاران سیاسی، معتقد بود کسی که از این شرایط نابسامان امان یابد، «فضل کردگار» بر او سایه افکنده است و آرزو می‌کرد تبریز بیش از این آسیب نبیند (تبریزی، ۱۳۵۱: ۱۸۲، ۲۵۴). خواجهی کرمانی که چند سال بعد از مرگ همام به آنجا مسافرت کرده است،



تبریز را «تب‌خیز» خوانده و با استفاده مکرر از واژه «الحذر»، درباره سفر و سکونت در آنجا هشدار داده بود. دیگر شهرهای نواحی غربی، نظیر سلطانیه و نهاوند نیز در اشعار خواجه شرایط مساعدی ندارند (خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۲۵، ۴۳۳، ۵۸۸).

سلمان ساوجی (متوفای ۷۷۸ق) نیز از ناامنی و ویرانی سکونتگاه‌های محیط اطراف خود سخن گفته است. او از ساوه با عنوان «خرآب‌آباد» و «وحشت‌آباد» یاد کرده که امواج «طوفان بلا» آن را درنوردیده است و باید از آن فرار کرد. به گفته او، در این شهر از سرای خانمان هرچه نقدینه نهان بود، برده شد. علاوه بر این، سلمان که در آذربایجان و عراق در دربار آل جلایر حضور داشته، به وضعیت نابسامان این نواحی اشاره کرده و از فقدان امنیت سیاسی و اجتماعی در جامعه شکایت کرده است:

در عراق آنچه من از ظلم و تعدی دیدم	شرم دارم به‌زبان بعضی از آنها آورد
گریه بیوه زن و اشک یتیمان عراق	ای بسا آب که در دیده خارا آورد
یارب نیم‌شب و آه سحرگاه ضعیف	ای بسا رخنه که در گنبد اعلا آورد

(ساوجی، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

سلمان علت ویرانی‌ها را عملکرد کارگزاران حکومت جلایری و خودسری‌های آنان می‌دانست و به حکام هشدار می‌داد که مراقب اعمال آنها باشند و در صورت لزوم آنها را به قتل برسانند:

پادشاهها هیچ با اصحاب دیوان گفته‌ای	اینک هر سالی زنو ملک تو را وارون کنند
سال پارین چون زیادت گشت بر پیرار سال	سال امسالینه را بر پار هم افزون کنند
از عنوان ممالک گردن فخرک بزن	تا خلائق خرمنی از خون آن ملعون کنند

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۲، ۳۳۷)

جلال عضد یزدی (شاعر نیمه اول قرن هشتم) یکی از شعرای ناشناخته این قرن است. او در زمان سکونت خود در یزد، اصفهان، شیراز و کرمان (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۲۹۴-۲۹۶) جنگ‌ها و منازعات بی‌پایان حکومت‌های آل مظفر، آل اینجو و غیره با یکدیگر را دیده و از خرابی هر یک از این شهرها سخن گفته است. برای مثال، اصفهان را «غم‌آباد» و «مصیبت‌خانه» خوانده و کرمان را شهری دانسته که در گذشته بهشت روی زمین بوده، اما در زمان او رو به خرابی گذاشته است:

بهشت روی زمین بود خطه کرمان	بهشت چون ارم آراسته به ذات عماد
ستون اسلام از پا فتاد و اسفا!	که سر نهد به‌خرابی برای کون و فساد
عراق و پارس به‌هم بزدی، بکردی خرد	«بیا که نوبت بغداد و تبریز است»

(عضد، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۰، ۱۹۲، ۱۹۳)

تصویری که خواجه‌ی کرمانی (متوفای ۷۵۲ق) از شهرهای کرمان ارائه کرده، تصویر شهرهای ویران است. برای مثال، کرمان و سیرجان را با عنوان «منزل ویران» توصیف کرده و کسی را خوشبخت دانسته که از این مکان‌ها برود:

خواجه این منزل ویران نه به اندازه‌ی توست از اقالیم جهان خطه‌ی کرمان کم گیر  
سفر گزیدی و آگه نبودی ای خواجه‌و که سیر جان شود آنکو به سیرجان آید  
(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۶۹: ۳۱۲، ۴۴۱)

دیوان ابن‌یمین (متوفای ۷۶۹ق) به‌ویژه «قطعات» او را مضامین انتقادی نسبت به کارگزاران سیاسی و اقبشار مختلف مردم پر کرده است. هم، زمان و هم، مکان ابن‌یمین پر از جنگ‌ها و آشوب‌های سیاسی-اجتماعی بوده است. او در سبزووار، یعنی خاستگاه سربداران زندگی می‌کرده و اوج زندگی او، با زوال حکومت ایلخانی و شکل‌گیری ملوک‌الطوایفی در ایران مصادف بوده است (هدایت، [بی‌تا]: ۶/۴؛ صفا، ۱۳۶۹: ۹۲۶/۳-۹۲۸). در زمان او، کارکرد حکومت‌ها نه تنها گره‌گشای مشکلات عامه نبود، بلکه هر زمان ممکن بود هستی آنان را به باد دهد؛ به همین دلیل روزگار خود را «روزگار رنود و اوباش» نام‌گذاری کرده و بی‌ثباتی حاکم بر جامعه را ناشی از جنگ‌های مداوم و غارتگری‌های آنها دانسته است:

ظالمی را خانه غارت کرد روزی کافری خلق را دیدم که مالش را به غارت می‌برند  
گفتم ای ظالم چه حال افتاده است اکنون ترا گفتم از آنج غارت آوردم به غارت می‌برند  
(فریومدی، [بی‌تا]: ۳۹۰، ۳۴۲)

## ۲-۱. خشونت گسترده

یکی دیگر از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی در قرن هشتم براساس متون شعری، خشونت گسترده است. خشونت و قتل‌عام‌های زیادی در مناطق مختلف ایران در این قرن گزارش شده است. این خشونت‌ها ادامه‌ی استمرار حضور ذهنیت مغولی و کم‌رنگ شدن مدنیت در ایران بود: «جمعی قزوینیان به جنگ ملاحظه رفته بودند. در بازگشتن هر یک سر ملحدی بر چوب کرده می‌آوردند. یکی پای بر چوب می‌آورد. پرسیدند که این را که کشت: گفت من. گفتند چرا سرش نیاوردی. گفت من تا برسیدم سرش برده بودند» (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۷۰).

حاکمان این زمان که در یک دوران پرهرج‌ومرج حاکمیت داشتند و رقبای متعددی را جلوی چشم خود داشتند، تلاش می‌کردند با اعمال بی‌رحمانه، ترس را در دل حریف بیفکنند و به لحاظ روانی آنها را تضعیف کنند؛ به همین دلیل حکومت و شهری که در جنگ شکست می‌خورد، در معرض کشتار طرف پیروز قرار می‌گرفت (ن.ک. حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۲۷/۱، ۳۴۲؛

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۶۳

شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۴۶-۳۴۷). عبدالرزاق سمرقندی هنگام توصیف وقایع سیاسی نیمه قرن هشتم شعری آورد که بازگوکننده اوضاع خشونت‌بار آن زمان است:

کشتی تو و کشتند ترا و آنکه ترا کشت هم کشته شد از گردش ایام سرانجام  
(سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۰۴/۱، ۳۲۷)

در میان شاعران، سیف فرغانی تندتر از دیگران خشونت حاکم بر جامعه را مورد انتقاد قرار داده است. او در یکی از قصاید خود، کارگزاران سیاسی را مخاطب قرار داده و آنها را به «سگان و دیوانی» تشبیه کرده است که به جان مردم افتادند و نشانی از صفات انسانی ندارند. براساس اشعار وی، در زمانه او خون افراد «بسان آب روان بوده» و آنچه از این دوران به ارث مانده، ظلم و تعدی است و از اینکه در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کرد، آزرده‌خاطر بوده است؛ به همین دلیل «ران ظلم» را فریه‌تر از «ساق عدل» می‌دیده است:

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کآمدن من به سوی ملک جهان بود  
بر سر خاکی که پایگاه من و تست خون عزیزان بسان آب روان بود  
ظلم بهر خانه لانه کرده چو خطاف عدل چو عنقا ز چشم خلق نمان بود  
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴، ۱۹۸)

خواجهی کرمانی حکام زمان خود را به «دیو» و «خوک» تشبیه کرده که در پی آزار خلق‌اند. وی به خون‌ریزی و قساوت آنان اشاره کرده و «تیغ» آنها را مایه «آتش بیداد» در جامعه دانسته است که موجب می‌شد از زمانه «زخم مار» نصیب همه شود (خواجهی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲-۲۳، ۱۵۵). دیگر شعرای هم‌عصر خواجهو نیز از عملکرد سران سیاسی انتقاد کرده‌اند:

خدایا جنایت ز حد برده‌ایم به بی‌شرمی آب خرد برده‌ایم  
(بخارایی، ۱۳۵۳: ۴۰۸)

با حاکم بودن چنین وضعیتی، عبید زاکانی (متوفای ۷۷۲ق) با مخاطب قرار دادن شخصیت‌های خشن سیاسی گذشته، نظیر ضحاک، حجاج و چنگیز به عملکرد حکام وقت حمله کرده و به کنایه گفته است حکومت این حاکمان تا زمانی که ظلم می‌کردند، در ترقی بود و از آن سو، پادشاهی چون انوشیروان «از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل، شیوه عدل اختیار کرد، در اندک زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد!!» (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۲۹-۱۳۷).

عمادالدین فقیه کرمانی (متوفای ۷۷۳ق) شاعر خانقاه‌دار قرن هشتم است که به اوضاع ملتهد سیاسی شهرها، از جمله زادگاه خویش کرمان و خشونت حاکم بر آن اشاره کرده است. او کرمان را «ورطه خونخوار»، «مقر بلا» و «بیت‌الحزن» خوانده است که ظلم بر ساکنان آن

می‌رود (فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶، ۱۱۳، ۱۴۷، ۳۹۳). او در *طریقت‌نامه* برای فرار از رنج‌های جامعه، افراد را به زهد و ترک دنیا دعوت کرده است (همو، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۲ق) یکی دیگر از شعرائی است که اوضاع خشونت‌بار ایران قرن هشتم را انعکاس داده است. به گفته وی، در جامعه زمان او «از کران تا به کران لشکر ظلم» بوده و «فتنه» در حال باریدن بوده است. وی ضمن اشاره به زورگویی‌های حکام وقت، هم‌نشینی با آنها را هم‌نشینی با «ظلمت» خوانده و گفته است با حضور آنان جامعه را «تندباد حوادث» فرا گرفته و کسی چنین زمانه‌ای به یاد ندارد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۲۰، ۲۱۸، ۲۹۷، ۳۶۱). شخصیتی که حافظ بیش از بقیه به خشونت وی می‌تازد، امیر مبارزالدین محمد است. اصطلاح «خون‌ریز» اصطلاحی متداول در دیوان حافظ، در توصیف این حاکم است و از اینکه او با دستاویز قرار دادن دین، سر شمار زیادی از افراد را برید، آزرده‌خاطر بوده است:

شاه‌غازی خسرو گیتی‌ستان      آنکه از شمشیر او خون می‌چکید  
سروران را بی‌سبب می‌کرد حبس      گردن‌ان را بی‌خطر سر می‌برید

(همان، ۱۱۶، ۳۹۳)

جلال طبیب شیرازی (متوفای ۷۹۵ق) شاعر هم‌عصر حافظ که در فارس سکونت داشت (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۲۹۸)، در برخی از ابیاتش از نابخردی و خشونت‌طلبی کارگزاران سیاسی، یا به تعبیر خودش «سیه‌کاران خونخوار» انتقاد کرده است (طبیب شیرازی، ۱۳۸۹: ۹۷، ۲۸۸، ۲۹۷).

علاوه بر نکاتی که گفته شد، اوضاع خشونت‌بار جامعه ایران در قرن هشتم را می‌توان از بسامد بالای واژه «خون» و متعلقات آن در دیوان شعرای این دوره دریافت. همچنین اصطلاحات خشونت‌آمیز دیگری نظیر تیغ، شمشیر، جفا، بلا، یغما، کشتار و ستم با بسامد بالایی در دیوان آنها یافت می‌شود که نشان‌دهنده شرایط نامتعادل جامعه است (بنگرید به: فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶، ۱۵۴؛ خجندی، ۱۳۳۷؛ ساوجی، ۱۳۷۱؛ بخارایی، ۱۳۵۳).

### ۳-۱. قحطی، فقر و گرسنگی

یکی دیگر از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی در قرن هشتم قحطی، فقر و گرسنگی است. در این قرن با توجه به «انقلاب ایام و ضعف دول» تجارت، دامداری، کشاورزی و شبکه‌های آبیاری از بین رفت و منابع آذوقه لازم موجود نبود. قیمت محصولات غذایی گران بود و مردم قدرت خرید آن را نداشتند (ن.ک. آیتی، ۱۳۴۸: ۲۵۶-۲۵۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۴۵۰۰). زورگویی‌ها و دریافت مالیات‌های مختلف، وضعیت اقتصادی نامساعد توده‌ها را دوچندان کرده بود.

سیف فرغانی در جاهای مختلف دیوان خود نسبت به فقر و گرسنگی عامه ناله سر داده و به دفاع از آنان و احقاق حقیقتان پرداخته است. او ضمن اشاره به ماجرای قحطی دوره حضرت یوسف(ع)، نان را در زمان خود همانند جان عزیز دانسته است. به زعم او، فقر و گرسنگی موجب شده بود تا مردم همچون حیوانات درنده به جان هم بیفتند و برادر بر خواهر و پسر بر مادر رحم نکند. در همه این موارد، او فقر را ناشی از عملکرد نابخردانه کارگزاران سیاسی دانسته و شرایط نابسامان توده‌های مردم را به آنها گوشزد کرده بود:

عارفان بی جای و جامه، عالمان بی‌نان و آب خانقه بی‌فرش و سقف و مدرسه بی‌بام و در...  
قحط از آنسان گشته مستولی که بهر قوت روز کشته خواهر را برادر، خورده مادر را پسر  
مردم تشنه جگر از زندگانی گشته سیر چون سگان گرسنه افتاده اندر یکدیگر  
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۸۱)

سلیمان ساوجی نیز که همانند سیف در غرب ایران سکونت داشت، به انتقاد از وضعیت معیشتی مردم می‌پرداخت. به زعم او، اجحافات بیش از اندازه کارگزاران سیاسی موجب فقر و مقروض بودن مردم شده بود. علاوه بر این، او به خرابی ولایات اشاره داشته و بر این باور بوده است که با ادامه این روند شهر و دهی سالم باقی نمی‌ماند. او در یکی از قصاید خود که برای سلطان اویس سروده، گفته است در عراق زمینی قابل کشت نیست تا آذوقه لازم فراهم شود:

از عراق امروز دشتی نیست کان از بهر کشت چون سراسرای خصم ناهموار تو هموار نیست  
من زبی کشتی چو کشتیم که برخشک او فتد کم جوی در دست و یک من گندم اندر بار نیست  
(ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۱۴-۴۱۵)

در این دوره، در شرق ایران نیز مردم روزگار محنت‌باری را می‌گذراندند. به دلیل خرابی‌های خراسان و فقری که مردم به آن دچار شده بودند، ابن‌یمین گفته است هرگاه که وضعیت ولایت‌های این خطه در ذهنش تداعی می‌شد، دیدگانش پر خون می‌شد و معتقد بود که اقامت در هر یک از آنها مشکلات زیادی را به همراه دارد. او در قطعه‌ای، از تهیدستی‌اش در جامعه ابراز خوشحالی می‌کند؛ زیرا اگر صاحب ثروت بود، زورگویان «به صد شکنجه و چوب» ثروتش را می‌گرفتند:

شکرها می‌کنم در این ایام	که تهیدست گشته‌ام چو چنار
زانکه چون گل اگر زرم بودی	دست گیتی مرا نهادی خار
بستدندی به صد شکنجه و چوب	به قیاس جماعت زردار

(همان، ۴۲۴)

ابن‌یمین گفته بود در گذشته «زر و اجناس و غله و اسب و استر» داشت، ولی در حال حاضر «جز غم هیچ مالی در سرایش نیست» (همان، ۳۷۷، ۵۳۲). همچنین میرحسینی هروی (متوفای ۷۱۸ق) که پیش از ابن‌یمین در شرق ایران زندگی کرده بود، نوشته است فقر و پریشانی جامعه او را فرا گرفته و دل کسی در آن شاد نیست (هروی، ۱۳۵۲: ۷۶).

به گفته جلال عضد، در نواحی مرکزی و جنوبی ایران، توده مردم به علت وجود حاکمان «نوکیسه» که مالشان را به زور می‌ربودند، در فقر گسترده‌ای به سر می‌بردند. به عقیده او در این شرایط کار عامه «روزه گرفتن»، «امساک» و یا «خون خوردن» بوده است (عضد، ۱۳۸۹: ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۲-۲۱۳). همزمان با عضد، خواجهی کرمانی شاعر دیگر این نواحی، ضمن اشاره به فقر خود در ابیات مختلف، از «گرسنگی و بی‌نانی» مردم سخن گفته و این مسئله را نتیجه روی کار بودن حکام ستمگر دانسته است (خواجهی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲-۲۳، ۱۵۵).

عبید زاکانی بیشتر از بقیه از فقر حاکم بر جامعه انتقاد کرده است. او به مقروض بودن مردم اشاره کرده و نتیجه فقر را «فلاکت» دانسته است. به زعم او، فقر و گرسنگی چنان در جامعه گسترده شده است که در نتیجه آن، مردم «نه از خدایشان به یاد می‌آید نه از پیغمبر». وی در رساله تعریفات واژه‌های «تالان، مصادره، فتنه و قحطی» را از دستاوردهای عمال سیاسی دانسته است (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۷۰، ۳۱۴-۳۲۵). عبید در حکایت‌های خود بیش از هر جای دیگری فقر مردم را منعکس کرده است. هدف اصلی او در این حکایت‌ها نشان دادن شرایط نامساعد توده‌هاست که توانایی برآورده کردن معاش اولیه خود را نداشتند: «جنازه‌ای را بر راهی می‌بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید بابا اینجا چیست. گفت: آدمی. گفت کجایش می‌برند؟ گفت: به جایی که نه خوردنی باشد، نه پوشیدنی و نه نان و نه هیزم و نه آتش و نه زر و نه سیم و نه بوریا و نه گلیم. گفت: بابا مگر به خانه ما می‌برندش» (ن.ک. همان، ۲۵۱-۳۰۸).

## ۲. فسادهای قاضیان

وضعیت ناپایدار سیاسی بر قواعد رفتار جمعی و اخلاقی ایرانیان تأثیر گذاشته بود و آن را دچار تغییراتی کرد. هنجارها و ارزش‌های اخلاقی مرسوم گذشته از اعتبار افتاد و رذیلت‌های اخلاقی پررنگ و عامل ترقی شده بودند. در این دوران، اصول متعالی اخلاقی به افول رفته بود و تعهد زیادی نسبت به آنها وجود نداشت. عبید زاکانی درباره از میان رفتن فضیلت‌ها و پررنگ شدن رذیلت‌ها در زمان خود نوشته است در دوره او اگر کسی بخواهد سالم زندگی کند، جایگاهی در جامعه به دست نمی‌آورد، بلکه این امر تنها با رنجش دیگران و نادیده گرفتن

حقوق آنها به دست می‌آید. از این رو، هر کس باید آنچه را که خوشش می‌آید انجام دهد تا «عمر بر [او] زوال نگرده» (همان، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۶).

در این زمان، هر آن چیزی که در برابر فضایل اخلاقی قرار داشت و کذب و نادرستی و باطل محسوب می‌شد، لازمه موفقیت بود؛ به همین دلیل بسیاری از گروه‌های اجتماعی به الگوهای اخلاقی پایبند نبودند و راه خود را از آن جدا کرده بودند. یکی از گروه‌های اجتماعی قاضیان‌اند که مسئولیت مهمی را بر عهده داشتند و الگوی عامه بودند. در متون شعری قرن هشتم، آنها با عنوان شخصیت‌های سردرگم و منحرف به تصویر کشیده شده‌اند که تعهد خود را نسبت به دیگران از دست داده بودند. مسئولیت‌های آنها در جامعه مخدوش و مکدر شده بود و مصالح جمعی و بلندمدت تحت تأثیر مصالح فردی و کوتاه‌مدت قرار می‌گرفت.

## ۲-۱. نداشتن صلاحیت و معلومات

با یورش مغول و ورود قوانین آنها به ایران و به حاشیه رفتن شرع اسلام، از نقش قضاوت در جامعه کاسته شد و منابع به ندرت از آنها سخن گفته‌اند، اما با اسلام آوردن تدریجی ایلخانان، قضاوت تا حدودی جایگاه از دست رفته را باز یافتند. در زمان غازان‌خان با کمک وزیر او خواجه رشیدالدین فضل‌الله، اقدامات اصلاحی در زمینه‌های مختلف از جمله در حوزه قضاوت انجام گرفت (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۰-۱۶۴)، اما این اصلاحات چندان استمرار نداشت و با مرگ غازان، متون قرن هشتم از آشفتگی دوباره منصب قضاوت سخن گفته‌اند. یکی از دلایل این آشفتگی، نشستن افراد بی‌دانش بر این منصب بود. شاید در نگاه اول بی‌دانشی را نتوان جزء مفاسد اجتماعی به شمار آورد، اما در اینکه خود بن‌مایه‌ای برای ورود به فسادهای اجتماعی است، تردیدی وجود ندارد و باید به آن پرداخت.

نظام ناکارآمد سیاسی و زمامداری دست‌اندرکاران نالایق، نقش زیادی در روی کار آمدن این قضاوت داشت. همچنین در این زمان، میزان آگاهی‌های مردم پایین بود و آنها به‌طور معمول از ظواهر امر فراتر نمی‌رفتند. به عبارت دیگر، علاوه بر بی‌ثباتی نظام سیاسی، ناآگاهی در میان لایه‌های مختلف اجتماعی حاکم بوده است:

جهانی سراسر پر از دون شدست  
چه آن مه که هستند از ایشان چه که  
(فریومدی، [بی‌تا]: ۵۰۷)

بر همین اساس، برخی افراد از این مسئله سوءاستفاده کرده بودند و با گذاشتن دستار و بلند کردن ریش و پوشیدن جامه مشایخ، بدون دارا بودن دانش لازم و با تملق و پرداخت رشوه، بر مناصب شرعی چون قضاوت تکیه می‌زدند (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۸؛ خواندمیر، ۱۳۳۳:

۱۶۰/۳). همان‌طور که مظروف از ظرف جدا نیست، این قاضیان نیز برآیند ظرف جامعه و از دل همین زمان و مکان بودند و از شرایط حاکم در آن تأثیر پذیرفته بودند. البته کژرفتاری اجتماعی تنها مختص یک واحد جامعه (قاضیان) نبود، بلکه در میان شبکه‌های جامعه، پیوسته و درهم‌تنیده بود. این وضعیت به نوبه خود امکان ظهور شخصیت‌های باصلاحیت در نقش‌های مختلف را نیز کاهش می‌داد.

حکمرانان این زمان، نقش زیادی در شکل‌گیری این مسئله داشتند. هر کسی که در جهت منافعش حرکت می‌کرد، می‌توانست به منصب قضاوت تکیه بزند. برای آنها صلاحیت علمی قضاوت و رسیدگی به امور مردم و برپایی عدل (منافع جامعه) اهمیت نداشت، بلکه رسیدن به منافع شخصی‌شان مورد توجه بود. از طرف دیگر، قاضیان نیز با استفاده از این فرصت، با حربه‌های مختلف کیسه خود را پر می‌کردند. طبیعتاً این پدیده به صورت سلسله‌مراتبی به زیردستان قضاوت سرایت می‌کرد که بیشتر از همه، عامه مردم از این وضعیت متضرر می‌شدند. حضور قاضیان بی‌صلاحیت در منصب قضاوت به حدی بود که کار بر قضاوت دانش‌دوست و عالی‌رتبه تنگ شده بود و فضا برای حضور آنها مهیا نبود. خواندمیر نوشته است قضاوت بی‌صلاحیت «در انحطاط مرتبه اعظم علما کوشیده، کار به جایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال و اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۰/۳).

تعیین جایگاه حق و ناحق، در ارتباط مستقیم با علم و وجدان کاری قضاوت است و اگر آنها این ویژگی‌ها را نداشته باشند، از ایفای این نقش خود در جامعه باز می‌مانند. بخشی از انتقادات سیف فرغانی به قاضیان ناشی از «بی‌علمی» و «جهل» آنها بوده است. او به این دلیل که گروهی از قضاوت بی‌دانش بر منصب قضاوت تکیه زده و قضاوت خردمند به حاشیه رانده شده بوند، ابراز ناراحتی کرده و گفته است آنها نمی‌توانند «عدل» را در جامعه پیاده کنند و کسی از شیوه قضاوت آنها راضی نیست و تمام معضلات مربوط به قضاوت به این دلیل است که گروهی از قضاوت بی‌دانش بر این منصب تکیه زده‌اند:

ز بی‌دینی تو چون گبری و، زند تو سجد تو ز بی‌علمی تو چون گاوی و، نطق تو خوار تو  
چو باطل را دهی قوت ز بهر ضعف دین حق تو دجالسی درین ایام و، جهل تو حمار تو  
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲)

این نکته را باید بر گفته‌های سیف اضافه کرد که شرایط ناپایدار سیاسی، اعتنائی به کیفیت و صلاحیت قاضیان ندارد و از آنجایی که زور و شمشیر حرف اول را می‌زنند، تصمیم‌گیری‌ها از روی قاعده نیست. در این وضعیت برای حاکم سیاسی اهمیتی ندارد که با در نظر گرفتن صلاح جامعه، قضاتی کاربلد، خیرخواه و آگاه به امور شرع را به کار بگمارد تا عدالت در



جامعه پیاده شود و سره و ناسره از هم متمایز شود، بلکه او افرادی را در این نقش می‌گمارد که در راستای منافع او و اطرافیانش عمل کنند. در این مسئله نیز شکی نیست که قاضیان خردمند، در این شرایط تن به همکاری نمی‌دهند و برعکس افراد فرصت طلب روی کار می‌آیند. بنابراین در عالم انسانی، وقتی رأس هرم (سیاست) از تعادل خارج شود، خواه ناخواه قاعده هرم (نقش‌های زیردست مثل قاضیان) نیز دستخوش تغییر می‌شود و کیفیتی مشابه آن پیدا می‌کند.

عبید زاکانی یکی دیگر از شعرایی است که نادانی قاضیان را به سخره گرفته و به‌ویژه در حکایت‌هایش به این مسئله پرداخته است. حکایت‌هایی که برخی از آنها با وجود رکیک بودن، پیام‌های زیادی دارند. عبید در این حکایت‌ها سطح فکری قضات را نشانه گرفته و بی‌دانشی آنها را یادآوری کرده است. در برخی از این حکایت‌ها مردم عادی به قضات مراجعه می‌کنند، اما آنها به علت کم‌سوادی نه تنها نمی‌توانند مشکلشان را حل کنند، بلکه دست به اعمال دور از شأن می‌زنند و سخنان غیرمتعارف بر زبان می‌رانند. عبید با این حکایت‌ها، هم می‌خواهد نادانی قضات را نشان دهد و هم می‌خواهد آنها به خود بیایند و خویششان را اصلاح کنند (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۸۶، ۳۰۴). امیرخسرو دهلوی (متوفای ۷۲۵ق) شاعر پارسی‌گوی هند نیز به قاضیان نادان حمله می‌کرد. او بر اعلم بودن قضات تأکید می‌کرد و می‌گفت قاضی بدون علم «پشیزی» ارزش ندارد؛ زیرا او بدون علم، عمل ندارد.

قاضی بی‌علم نیززد پشیز کاو نه علم دارد و نه عمل نیز

حیله‌گرانی که مظالم کنند شرع نبی سخره ظالم کنند

(دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۴۳)

## ۲-۲. رشوه‌خواری

مسئله دیگری که در میان بیشتر صاحب‌منصبان رسمی قرن هشتم، به‌ویژه قاضیان دیده می‌شود، رشوه‌خواری است. قاضیان که در گذشته از اقشار مورد احترام بودند، در این دوره فسادهای مالی گریبانشان را گرفته بود. در رشوه‌خواری‌های مختلفی که از این دوران گزارش شده است، نام قاضیان زیادی به چشم می‌خورد.

همان‌طور که گفته شد، به علت ناپایداری سیاسی و پایین بودن سطح فکری و فرهنگی جامعه، افرادی بر منصب قضاوت تکیه می‌زدند که منافع شخصی‌شان مقدم بر هر چیزی بود. آنها بی‌عدالتی‌های زیادی روا می‌داشتند که در متون انعکاس یافته است. برای مثال، برخی افراد سودجو فرصت را مناسب می‌دیدند و با همکاری قاضیان و با ساخت قباله‌های جعلی،

زمین‌های مردم را به تصرف درمی‌آوردند. با این رویه، قاضیان رشوه‌های زیادی دریافت می‌کردند و باطل را حق جلوه می‌دادند. «به قاضی و داروغه رشوت داده در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غیر گرفتن رشوت کاری نبود» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۱/۳؛ همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۹؛ نخجوانی، ۱۳۴۳ش/۱۹۶۶م: ۲۰۹/۱-۲۱۱).

نمونه بارز آن، ماجرای املاک «نازخاتون» در سال ۷۲۳ق. است که می‌توان هرج و مرج‌های سیاسی-اقتصادی جامعه را دید. املاک نازخاتون یک رشته زمین‌هایی بود که به مدعای امیر چوپان، به نازخاتون یکی از کنیزان پدرش اختصاص داشت. به گفته امیر چوپان، پس از فوت نازخاتون این املاک به او می‌رسید؛ به همین دلیل با رشوه دادن به قاضی همدان (قاضی محمد) و جعل سند، آنها را که در همدان و نواحی اطراف آن قرار داشت، به تصرف خود درآورد (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۰۷/۳؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۹/۱). این واقعه نشان می‌دهد که زمین‌ها از امنیت برخوردار نبودند و هر کس که صاحب قدرت بیشتری بود، می‌توانست با زدوبند با دستگاه قضا آن را به تصرف خویش درآورد. به گفته رشیدالدین فضل‌الله، برخی اوقات قضات با وجود اینکه از برحق بودن مردم ستم‌دیده آگاه بودند، سکوت می‌کردند (همدانی، ۱۳۶۲: ۱۰۲۲/۲).

افراد زورگو با توجه به اینکه قدرت در دستشان بود و یا با منشأ قدرت در ارتباط بودند، ابزارهای خود را برای تصرف زمین‌ها و یا هر امر دیگری به کار می‌گرفتند. بانیان دستگاه قضا نیز برای باقی ماندن در منصب خویش، مجبور به سکوت بودند و یا اینکه رشوه آنان را می‌پذیرفتند و با آنان همدست می‌شدند. آنها با واقف بودن به این مسئله که سیاست از ثبات برخوردار نیست و هر لحظه امکان جابه‌جایی در آن وجود دارد، در مدت تصدی خویش از فرصت استفاده می‌کردند و به رشوه‌خواری دست می‌زدند. در این وضعیت، نهاد سیاست را به عنوان تهدید و مانعی می‌دیدند که میان آنان و نیازها و اهدافشان قرار گرفته بود.

پیش از دوره زمانی این پژوهش، شعرای قرن هفتم نظیر سعدی و مولوی نیز به رشوه‌خواری قاضیان اشاره کرده‌اند. سعدی فسادهای مالی قاضیان را گوشزد کرده و آنها را افرادی دانسته است که از رشوه‌خواری سیر نمی‌شوند: «همه کس را دندان به ترشی کند شود، مگر قاضیان را که به شیرینی»؛ به همین دلیل وی قضات را «مصلحت‌جوی طراران» (دزدان) دانسته است نه مدافع مظلومان. او با زبانی انتقادی تلاش می‌کرد تا آنها را نسبت به مسئولیت مهمشان آگاه کند:

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار      ثابت کند از بهر تو صد خربزه‌دار

(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰۰)

همچنین او در کتاب بوستان به منظور دفاع از رعیت، بزرگان جامعه از جمله قضات را مخاطب قرار داده و در کنار توصیه‌های مختلفی که به آنان کرده، آنها را به گفتن حق و نهی از رشوه گرفتن دعوت کرده است:

بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

(همان، ۳۲۸؛ همچنین ن.ک. مولوی، ۱۳۹۰: ۱۹، ۲۹۱)

رشوه‌خواری قضات بیش از مفاسد دیگر آنها مورد انتقاد شعرای قرن هشتم قرار گرفته بود. سیف فرغانی در دیوان خود برخی از گروه‌های اجتماعی نظیر مستوفیان، بازاریان، فقهای متعصب و قاضیان را مورد انتقاد قرار داده است. او از اینکه عده‌ای قاضیان حيله‌گر بر مسند امور نشسته‌اند و رشوه‌خواری می‌کنند، ابراز ناراحتی کرده است. به زعم سیف، دین آنها «بی‌دینی» و شعارشان «بی‌شرعی» است و حق را باطل جلوه می‌دهند. او قاضیان را به زدوبند و فتنه‌انگیزی متهم کرده است که در راستای منافع مغولان عمل می‌کنند و به همین دلیل دل بیچاره‌ای از قضایشان راضی نیست.

ایا قاضی حیلت‌گر، حرام‌آشام رشوت‌خور  
دل بیچاره‌ای راضی نباشد از قضای تو  
زن همسایه‌ای آمن نبوده در جوار تو  
درین ملکی کوه ما داریم یرلیغ تبار تو  
چو زر قلب مردودست و تقویم کهن باطل  
زبان لغوگوی تو، ده‌مان رشوه‌خوار تو  
تو را بینند در دوزخ به دندان سگان داده  
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲)

سیف راه‌هایی از این وضعیت را دست به دعا برداشتن و امید به آمدن فردی از غیب می‌دانت که عیسی‌وار این شخصیت‌های منفعت‌طلب را به هلاکت برساند:

اگر خوی زمان گیری و گر ملک جهان گیری  
مسیحی هم پدید آید کزو باشد دمار تو  
(همان‌جا)

نبود امنیت اقتصادی و شغلی، نقش زیادی در رشوه‌خواری قاضیان داشت. با ناپایداری نهاد سیاست و اقتصاد، صاحب‌منصبان آسودگی لازم را جهت تأمین منابع مالی برای گذران زندگی نداشتند و افق‌های دوردست برایشان تاریک و پرابهام بود. آنها انتظار هر اتفاقی را داشتند و شرایط را کوتاه‌مدت می‌دیدند؛ زیرا هر زمانی امکان داشت حاکم و یا سلسله وقت دچار تغییر شود و مدعیان دیگری جای آن را بگیرند؛ به همین دلیل این وضعیت بر روی رفتارهای فردی و اجتماعی قاضیان اثرگذار بوده و آنها برای تأمین مالی خویش، دست به رشوه‌خواری می‌زدند.

نهاد قضاوت به غیر از قاضی‌القضات (بالترین مقام قضایی) و قاضیان ولایات، نایبان و وکلای زیردست نیز داشت. همان‌گونه که عملکرد قضات صاحب‌منصب در رابطه‌ای مستقیم با حکام و وزرا بود، سلامت اخلاقی کارکنان نهاد قضاوت نیز از قضات بالادستی تأثیر می‌پذیرفت. اوحدی مراغه‌ای ضمن ارائه نکات لازم، به قضات می‌گفت حتی اگر خود آنها رشوه‌گیر نباشند، باید نسبت به نزدیکان و نایبانشان حساس باشند؛ زیرا در صورت فاسد بودن آنها، همه کارها تباه می‌شود.

کوش تا تکیه بر قضا ندهی	به فریب عمل رضا ندهی
چون نخواهی تو رشوه و پاره	نایبان نیز را بکن چاره
کارت از رونق ار چو ماه شود	از وکیلان بد تباه شود

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۵۷۳)

در شرایط ناپایدار سیاسی و نبود امنیت اقتصادی، برای کارگزاران نقش‌ها تفاوتی نداشت که مال به دست آمده از چه راهی (حلال و حرام) حاصل شده است. انسان‌ها و حتی صاحب‌منصبان دینی، در شرایط ناامنی و فقر به اخلاق و اصول دینی پایبند نیستند و از هر راهی وارد می‌شوند تا وضعیت خود را بهبود ببخشند. در نتیجه، رفتارهای انحرافی چون رشوه‌خواری رشد پیدا می‌کند. در این شرایط، این دسته از افراد در چارچوب اصول اعتقادی و اخلاقی و قواعد عمل جمعی رسمی و عرفی جامعه، مورد قبول واقع نمی‌شوند و با قبح اخلاقی و اجتماعی مواجه می‌شوند؛ به همین دلیل در شرایط ناپایداری، نباید از انسان‌ها انتظار برخورد وجدانی و عقلانی با مسائل داشت، بلکه در این وضعیت عقل تحت تابعیت غرایز درمی‌آید.

از آنجایی که در این شرایط، عملکرد همه اجزای یک نظام شبیه هم است، از سوی حکومت، نظارت و کنترل خاصی بر صاحب‌منصبان وجود ندارد. قاضیان با در نظر گرفتن این مسئله و همچنین بدون ترس از عواقب جانبی بر ملا شدن رفتارهایشان، در مفاسد مالی خود آزاده عمل می‌کردند. در یک رابطه تسلسلی، این امر نیز به نوبه خود بی‌ثباتی ساختار سیاست و جامعه را دوچندان می‌کرد. بر همین اساس، عبید زاکانی نوشته است در دوران او حاکمی عادل و قاضی‌ای که رشوه نگیرد، یافت نمی‌شود (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۰۷). او در رساله تعریفیات، افراد طالب ثروت را «همنشین قاضی» معرفی کرده و اینکه آنها مال یتیمان و اوقاف را بر خود مجاز می‌دانستند و در طول زندگی مال حلال نمی‌خوردند. به زعم عبید، چشم قاضی همانند ظرفی است که هرگز پر نمی‌شود و به همین دلیل در این ایام «رشوه» را کارساز بیچارگان دانسته و قاضی را شخصی معرفی کرده است که همه در حال نفرین اویند. وی در نهایت برای

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۷۳

«رشوه» تعبیر «درون دستار قاضی» را به کار برده است (همان، ۳۱۶، ۳۲۳). عبید دیگر همکاران و متعلقان دستگاه قضاوت را نیز به صورت طنزآمیز این گونه توصیف کرده است: «الوکیل: آنکه حق را باطل گرداند؛ اصحاب القاضی: جماعتی که گواهی به سلف فروشند؛ العدل: آنکه هرگز راست نگوید» (همان جا).

عبید در *اخلاق الاشراف* نیز در تشریح وضعیت اخلاقی جامعه خود، عبارات قابل تأملی را آورده است. به زعم او، در این دوران دروغ‌گویی و رشوه‌خواری بهتر از صداقت و راستگویی در جامعه پذیرفته می‌شد. «اگر صادق القول صد گواهی راست ادا کند از او منت ندارند بلکه به‌جان برنجند و در تکذیب او تأویلات انگیزند؛ و اگر بی‌دیانتی گواهی به دروغ دهد صد نوع بدو رشوت دهند و به انواع رعایت کنند تا آن گواهی بدهد. چنانکه امروز در بلاد اسلام چندین‌هزار آدمی از قضاوت و مشایخ و فقها و عدول و اتباع ایشان را مایه معاش از این وجه است» (زاکانی، ۱۳۷۴: ۲۰۸-۲۱۱). وی همچنین حکایت‌هایی درباره رشوه‌خواری قضاوت آورده است. در یکی از این حکایت‌ها، فردی به قاضی رشوه‌ای تقلبی داده و قاضی نیز به نفع آن فرد حکم داده بود، اما زمانی که قاضی از تقلبی بودن رشوه آگاه شد، تلاش کرد تا حکم را برگرداند (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۸۷-۲۸۸). حدود بیست سال بعد از مرگ عبید، کمال‌الدین خجندی و گروه‌های مذهبی از جمله قاضیان را که با حيله‌گری و رشوه‌خواری در تعقیب منافع شخصی و جمع‌آوری ثروت بودند، مورد نکوهش قرار داده است (خجندی، ۱۳۳۷: ۱۲، ۳۸۱).

در مجموع، باید گفت در شرایطی که خشونت، غارت، قحطی، فقر، بیماری و دزدی در جامعه گسترش یافته بود و توده مردم به علت از بین رفتن محصولات کشاورزی و نرخ مالیاتی بالا و افزایش قیمت مواد غذایی، محتاج نانی برای سیر کردن خود بودند، برای قضاوت که خود نیز در همین شرایط زندگی می‌کردند و تا گوشت و استخوان، خطر گرسنگی را حس می‌کردند، رشوه‌خواری راهی برای بهبود اوضاع مالی بود. قاضیان هر لحظه احتمال می‌دادند که اسیر دگرگونی‌های سیاسی شوند و ناپایداری حاکم بر جامعه، آنان را کنار زند و همانند دیگر گروه‌ها با فقر و گرسنگی دست‌وپنجه نرم کنند.

## ۳-۲. رباکاری

در جوامعی نظیر ایران، در قرن هشتم عنصر دین و باورهای مذهبی قدرتمند بود. هنگامی که نظام سیاسی با «تزلزل و هرج و مرج» مواجه شود، بازار اقبال مذهبی گرم می‌شود؛ زیرا مدعیان قدرت به پشتیبانی عامه نیازمندند و زمامدار باورهای مردم، کسانی‌اند که وجهه مذهبی دارند و بر مسندهای شرعی تکیه زده‌اند. این گروه‌های مذهبی، برای جلب افکار مردم و دستیابی به

منافع خود و مدعیان قدرت، ناچار باید از سرشت، ذوق و سلیقه عمومی تبعیت کنند؛ یعنی به جای اینکه راهنما و پیشوا باشند، تابع عامه می‌شوند و خود را به سطح معتقدات آنها فرود می‌آورند (ن.ک. دشتی، ۱۳۵۲: ۴۷). به این شکل، آنها مردم عادی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند و آنان را همانند خود می‌کنند. در قرن هشتم نیز یکی از ویژگی‌های اخلاقی بارز که گسترش پیدا کرد، «ریاکاری» بود و به صورت یک پدیده فراگیر، زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد. در این دوران، تحت تأثیر ناپایداری سیاسی، ایرانی باید انزوا پیشه می‌کرد، یا برای حفظ خود در مناسبات موجود، دست به ریاکاری می‌زد؛ زیرا با این حربه، پناهی برای خود پیدا می‌کرد و اگر این رویه را در پیش نمی‌گرفت، امکان طرد او وجود داشت؛ به همین دلیل این صفت تبدیل به یک عادت در جامعه ایران شد که خود حکایت از یک معضل اجتماعی می‌کرد:

مردمانی که اندرین دورند همه پر مکر و زرق تلبیسند  
آدمی دیگر از کجا زاید چون زن و مرد جمله ابلیسند  
(بخارایی، ۱۳۵۳: ۱۵۲)

ریاکاری در میان صاحب‌منصبان مذهبی و رسمی، نظیر قاضیان که نانشان در گرو حکومت بود، بیشتر از بقیه گروه‌ها به چشم می‌خورد. قضات در این دوران، راه حفظ و پیشرفت خود در مناسبات موجود را ریاکاری می‌دانستند؛ به همین دلیل بسیاری از شاعران این رفتار را که در تضاد با سنن و قواعد جمعی بود، مورد نکوهش قرار داده‌اند.

به زعم عبید زاکانی، قضات و زبردستانشان به تزویر و مکر و حرام‌خوارگی و گواهی به دروغ موصوف بودند و از این طریق حقوق مسلمانان را پایمال می‌کردند (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۰). او در رساله صد پند، قضات را به ظاهرسازی در آشکارا و شراب‌خواری در نهان متهم می‌کرد. همچنین در جای دیگر این رساله، در بندی دیگر می‌گوید نباید دختر قاضیان را به زنی گرفت؛ زیرا فرزندان آنها «سالوس و مزوّر» از آب درخواهند آمد. وی در رساله تعریفات نیز شراب را «معاشرت قاضی» تعریف کرده و به همگان برای در امان ماندن از تزویر آنان هشدار داده است (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۸۶، ۳۱۶). بر همین اساس، عبید زاکانی قاضی را فردی دانسته «که همه او را نفرین می‌کنند» و نائب قاضی را به عنوان «فردی که ایمان ندارد» معرفی کرده است. او معتقد بود که «عاقبتی وخیم» در انتظار آنان است و «درک اسفل» جایگاه آنهاست و فردی را سعادت‌مند می‌دانست که با آنان روبه‌رو نمی‌شود: «البهشت: آنچه نبینند؛ الدرک الاسفل: مقام او؛ السعید: آنکه هرگز روی قاضی نبیند» (همان، ۳۱۶).

با وجود تمام توصیفات عبید، این نکته را باید درباره رفتار اجتماعی قاضیان در نظر داشت

که جبر سیاسی حاکم که در این دوران سایه‌اش را بر ایران گسترده بود، به آنها اجازه نمی‌داد طعم اختیار و اراده را بچشند. آنان بین آنچه که تاکنون در زندگی خود از اختیار و اراده آموخته بودند و واقعیت‌های سیاسی جامعه، دچار تناقض شده بودند و بدون تردید میان این دو مقوله (اراده فردی و جبر سیاسی)، آن کفه‌ای که سنگین‌تر بود، سیاست حاکم بوده است (ن.ک. شفق، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۲۶). از این رو، شاعران این عصر بوی خیر از اوضاع نمی‌شنیدند و مزاج دهر را تباه شده می‌دانستند.

دیگر شاعران قرن هشتم نیز از رواج ریاکاری در میان قاضیان زمان خود سخن گفته‌اند. کمال‌الدین خجندی و ناصر بخارایی از ریاکاری شخصیت‌های مذهبی نظیر قضات خرده گرفته و بر این باور بوده‌اند که «قول و عمل» آنها با هم مطابقت ندارد (خجندی، ۱۳۳۷: ۳۷۹، ۳۸۱؛ بخارایی، ۱۳۵۳: ۱۴۹، ۳۵۴). حافظ نیز یکی از شاعرانی است که نسبت به ریاکاری قضات و دیگر اقشار مذهبی، حساسیت زیادی نشان داده است. قاضی مورد خطاب حافظ، قاضی استحاله شده در ناپایداری جامعه و تغییر هویت داده و فاصله گرفته از جاده مستقیم عدالت و راستی و یکرنگی است؛ به گونه‌ای که آداب و افعالش با ریا عجین شده است و همانند گروه‌های دیگر «چون به خلوت می‌رود آن کار دیگر می‌کند». او به صورت مستقیم و غیرمستقیم ریاکاری آنها را بازگو کرده و نسبت به شکل‌گیری این معضل اجتماعی ابراز ناراحتی کرده است:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان      کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش  
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب      چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۴۵)

بر همین اساس، حافظ در برابر «ریاکاری» قاضیان و دیگر مردمان زمان خود، نوشیدن نمادین شراب را ترجیح می‌دهد؛ زیرا می‌به واسطه مستی بخشی، سبب تسکین و فراموش کردن غم‌های اجتماع می‌شد. وی با این کار از اهل جهان «پاک‌دلی» گزیده و خود را از رنگ و ریا شسته است:

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است      مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم  
(همان، ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۸۶، ۳۰۰)

علاوه بر حافظ، شاعران دیگر این قرن نیز نسبت به رواج گسترده ریاکاری در جامعه خود نالان بودند. آنها به صورت کلی به رواج این معضل در جامعه اشاره کرده‌اند و به صورت مستقیم نامی از قاضیان به میان نیاورده‌اند، اما با توجه به قراین، آنها را در کنار گروه‌های دیگر چون واعظان، محتسبان، فقها، صوفیان و زاهدان در نظر داشته‌اند (ن.ک. عضد، ۱۳۸۹: ۲۵، ۸۶).

۱۲۸؛ اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۴۰، ۲۶۸، ۳۰۷؛ فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۸، ۵۱، ۷۳، ۱۳۸، ۲۲۸). در این زمان، این گروه‌ها شبیه به یکدیگر بودند و کردار، گفتار، افکار، احساسات، تجارب، مهارت‌ها و استعدادها را شباهتی را تجربه می‌کردند: «مردم فضول مفسد که خود را به زی‌صلحا و لباس علما آرند، بی‌نهایت باشند... و بدین واسطه مهمات دین و دولت از منهج استقامت انحراف یابد» (نخجوانی، ۱۳۴۳/ش/۱۹۶۴م: ۱/۱۸۳، ۲۴۶، ۲۴۸).

همه شاعران این قرن یک نوع ایدئولوژی خاص را دنبال می‌کردند که آن مبارزه با ظاهرسازی و ریاکاری بود. آنان مبارزه با همه کسانی که بین ظاهر و باطن‌شان تفاوت بود و دین و امر روحانی را دستاویز منفعت و کسب مال قرار داده بودند، وظیفه خود می‌دانستند و انزجار خود از این رفتار را به گوش همگان می‌رساندند و برای اینکه در زمره آنها به شمار نیایند، ضدارزش‌هایی چون رندی و باده‌نوشی را به خود متصف می‌ساختند. آنها فی‌نفسه به اعتراض و مبارزه با این گروه‌ها بر نمی‌خاستند، بلکه به واسطه عملکرد منفی و چندرنگی‌شان، رسالت خود را اصلاح آنها می‌دانستند:

غلام همت دردی‌کشان یکرنگم      نه آن گروه که ارزق لباس و دل سپهند  
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۰۲)

بدین ترتیب، در قرن هشتم به علت تعدد کانون‌های قدرت و بی‌ثباتی سیاسی، رفتار ایرانی یکرنگ نیست، بلکه چندرنگ است و رفتارشان را به شکل‌های مختلف بروز می‌دهد. به عبارت دیگر، چون قدرت، چندکانونی و شرایط سیاسی نامتعادل است، رفتار او نیز چندرنگ می‌شود و مجبور است در هر زمانی خود را به یک رنگی درآورد تا بتواند خود را در مناسبات موجود حفظ کند. عبید زاکانی حکایتی درباره قاضی «عضدالدین ایجی» قاضی‌القضات معروف نیمه قرن هشتم بیان کرده که نشان دهنده این امر (چندرنگ بودن) است. «شخصی پیش سلطان ابوسعید سمعی رفت. سلطان دست مولانا عضدالدین بگرفت و گفت رقص بکن. مولانا رقص می‌کرد. شخصی با او گفت که تو رقص به اصول نمی‌کنی زحمت مکش. مولانا گفت من رقص به یرلیغ می‌کنم نه به اصول» (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۹۵).

نقل قول بالا نشان می‌دهد که در این دوران، صاحبان نقش‌ها می‌دانستند که اگر با برخی قواعد حاکم همسو نشوند و خلاف جریان آب شنا کنند، در مناسبات موجود جایگاهی ندارند و ممکن بود عواقب جبران‌ناپذیری برای آنان در پی داشته باشد. بی‌جهت نیست که ابن‌یمین فریومدی گفته است در زمان او هر کس که صداقت پیشه می‌کرد و صراحت لهجه داشت، از صحنه طرد می‌شد و برعکس کسی که تزویر و دورویی را در پیش می‌گرفت، در دربار و در معاشرت شاهان بود:



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۷۷

اندرین ایام هر کو، همچون فرزین کره‌روست دارد از منصب چو فرزین خانه در پهلوی شاه آنکه تا بودست چون رخ راسترو بودست و هست  
دائماً در گوشه‌ای محروم و دور از روی شاه

(فریومدی، [بی تا]: ۵۰۷)

این امر سبب می‌شد روابط قاضیان با بالادستی‌های خود غیرواقعی باشد و به صورت حیل، تزویر، جعل، تقلب و دورویی جلوه کند. تعهد و یکرنگی که از لوازم اولیه برای انسجام هر جامعه است، نه تنها در رابطه آنها با بالادستی‌های خود، بلکه با دیگر گروه‌های مردم نیز جایی نداشت. سازگاری اجتماعی آنها با دست‌اندرکاران سیاسی، ظاهری و براساس ضمانت اجرای بیرونی استوار بود؛ زیرا در شرایط بی‌ثبات سیاسی، احساس ترس و حذر عامل سازگاری بود، نه احساس تعهد و یکرنگی. علاوه بر این، حفظ جان و دغدغه نان، آنها و دیگر گروه‌های اجتماعی را از هم دور کرده و تعهدات عمومی را کاهش داده بود و سبب شد تا آنها دایره دوستی خود را محدود و در مقابل، دایره دشمنی را گسترده کنند. در نتیجه، اعتماد متقابل کاهش یافت و نقش زر و زور و ریا و تظاهر، در تنظیم روابط اجتماعی پررنگ شد. این شرایط، جامعه را به یک «جامعه قطعه‌ای» تبدیل کرد که تنظیم اجتماعی، به‌ویژه در روابط بین گروهی مشکل بود و انسجام کلی جامعه تضعیف شد (ن.ک. چلبی، ۱۳۸۹: ۴۴-۴۵، ۷۰-۱۱۴-۱۱۷).

## ۲-۴. فساد اخلاقی

در قرن هشتم تحت تأثیر بی‌ثباتی ساختار سیاسی، دین و اخلاقیات کارکرد خود را در جلوگیری از مفاسد قضات و دیگر گروه‌های اجتماعی از دست داده بود. درحالی‌که در حالت عادی، قواعد دینی و اخلاقی عامل مهمی در پیوند، اتصال و ادغام اعضای یک جامعه است و تعهد انسان نسبت به اجتماع را تقویت و از خودخواهی و سرپیچی‌های آنها جلوگیری می‌کند، اما در این قرن میزان افول دین و اخلاق در جامعه ایران به حدی بود که حتی در مواردی درباره انجام اعمال خلاف شرع و اخلاق در گوشه مساجد و خانقاه‌ها و یا در نهاد خانواده گزارش‌هایی دیده می‌شود (ن.ک. زاکانی، [بی تا]: ۲۵۰-۳۰۸).

قضات با توجه با جایگاه شغلی که داشتند، در معرض آسیب‌های اخلاقی قرار می‌گرفتند. در متون منظوم، در مواردی از مفاسد اخلاقی آنها سخن گفته شده است؛ هرچند که این جنبه نسبت به مفاسد پیشین کمتر بوده است. قبل از قرن هشتم، سعدی درباره برخی از عیاشی‌ها و فسادهای اخلاقی قاضیان حکایت‌هایی را بیان کرده است. حکایت معاشقه قاضی همدان با یک

نوجوان زیبارو، در کتاب گلستان یکی از آنهاست (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۱۸-۲۲۲). البته سندیت این حکایت‌ها چندان مشخص نیست، اما به خوبی منعکس‌کننده اوضاع اخلاقی آن زمان است. در قرن هشتم جلال عضد به صورت اشاره، از انحراف جنسی قاضی اصفهان سخن گفته است (عضد، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

همانند مفاسد قبله، عبید زاکانی بیشتر از شعرای دیگر به این ویژگی قضات پرداخته است. دوره‌ای که عبید در آن زندگی می‌کرد، تحت تأثیر شرایط ناپایدار سیاسی و فقر و قحطی، دوران اوج زوال اخلاقی بود. غلام‌بارگی، شهوت‌رانی، تجاوز به ناموس مردم و بی‌عفتی، در آثار عبید انعکاس داده شده است. مطالبی که اگرچه رکیک است، اما نفرت‌نویسنده را نسبت به اوضاع جامعه و واقعیت‌های آن نشان می‌دهد. او در موارد زیادی، فسادهای اخلاقی قاضیان را برملا ساخته است.

عبید در رساله تعریفات، ضمن «بی‌دین» توصیف کردن قضات، «محتسب» را «آلت قاضی» تعریف کرده و آنها را افرادی «بی‌شرم» دانسته است. او به‌ویژه در حکایت‌های مختلف خود، مفاسد جنسی قضات را بازگو کرده است. در این حکایت‌ها، مراجعه‌کنندگان به قاضی، زن‌هایند و قاضی به جای حل مشکل آنان، دل به معاشقه با آنها می‌بندد (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۵۴، ۲۸۰، ۳۱۶-۳۲۲). او در نهایت جایگاه قاضیان را جهنم بیان کرده است (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۸۲-۱۸۳).

همانند مفاسد پیشین، عاملی که بیش از همه باعث نزول اخلاقی صاحب‌منصبان و مردم عادی شده بود، عملکرد رأس هرم سیاسی بود. به‌طور معمول دست‌اندرکاران اصلی سیاست گرفتار فساد اخلاقی بودند و اگر خود چنین ویژگی‌هایی نداشتند، اطرافیان و زیردستانشان به آن مبادرت می‌ورزیدند. رسوایی اخلاقی اتابک «حاجی‌شاه» آخرین حاکم سلسله اتابکان یزد و تعرض او به «پسری خوب‌صورت»، باعث به راه افتادن بلوایی بزرگ و پایان یافتن عمر این سلسله توسط امیر مبارزالدین محمد شد (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۹)؛ همچنین ماجرای دل بستن سلطان ابوسعید ایلخانی به «بغدادخاتون» همسر شیخ حسن ایلکانی و در نهایت طلاق اجباری این زن و ازدواج با ابوسعید (ابن بطوطه، ۱۳۴۸: ۲۴۸/۱)؛ و یا طلبیدن نوامیس مردم در سبزواری توسط مأموران مغول و شعله‌ور شدن قیام سربداران (خوافی، [بی‌تا]: ۵۰)، نمونه‌هایی از رخدادهای معروف این قرن است که فضای اخلاقی جامعه ایران را انعکاس می‌دهد. بر همین اساس، عبید زاکانی در رساله مستقلی که با عنوان «ریش‌نامه» ترتیب داده، به شدت از انحرافات اخلاقی و شهوت‌رانی سران سیاسی جامعه انتقاد کرده است؛ زیرا به زعم او، افراد تا زمانی که بدون مو و خوب‌روی بودند، مورد لطف و توجه آنها بودند و هنگامی که مو بر

چهره‌شان می‌روید، طرد می‌شدند (ن.ک. زاکانی، [بی‌تا]: ۱۹۰-۲۰۲). این مسئله به کارگزاران پایین‌مرتب نظیر قضات سرایت کرد و آنها با دیدن وضعیت موجود، خود را همانند آن کردند. شرایط ناپایدار سیاست و فساد اخلاقی گسترده که بر بیشتر اقشار جامعه سایه انداخته بود، این امکان را برای قاضیان فراهم کرد تا آزادانه‌تر به انجام مفاسد اخلاقی خود اقدام کنند و بدین ترتیب، با وجود آنکه آنها در زمره دست‌اندرکاران دین و اخلاق به شمار می‌آمدند، اصول آن را کنار نهادند و به لذایزشان توجه کردند.

### نتیجه‌گیری

جامعه ایران در قرن هشتم به لحاظ سیاسی جامعه‌ای ناپایدار بوده است که تحت تأثیر عوامل فوری و پیش‌بینی‌ناپذیر، در معرض تغییرات مکرر سیاسی قرار داشت. در این زمان، جریان سیاسی از روال طبیعی خارج شده بود و حوادث بی‌ثبات‌کننده زیادی به وقوع پیوست. شاعران این قرن به شکل‌های گوناگون جنبه‌های مختلف ناپایداری، نظیر خشونت، ناامنی، خرابی سکونتگاه‌های انسانی، فقر و قحطی را نشان داده‌اند. از سوی دیگر، با دقت در دیوان آنها می‌توان دریافت که با بهم‌ریختگی نظم سیاسی در قرن هشتم، الگوی‌های اخلاقی گروه‌های اجتماعی از جمله قاضیان دستخوش تغییر شد و ضد ارزش‌ها پررنگ شدند.

نظام سیاسی ناپایدار باعث روی کار آمدن گروهی از قضات بی‌دانش و کنار رفتن قضات خردمند شد؛ زیرا با حاکم شدن این شرایط، عقل و عدالت اجتماعی جایگاهی نداشت و زور شمشیر حرف اول را می‌زد. زمانی که جامعه‌ای به این معضل گرفتار شود، شایستگی و صلاحیت قضات برای منصب قضاوت از اعتبار می‌افتد و کارگزارانی همسو با حاکمیت روی کار می‌آیند تا در راستای منافع آنها عمل کنند. بر این اساس، در این قرن نیز بی‌خردی رأس هرم سیاسی، به قاعده هرم سرایت کرد و موجب شد تا گروهی از قضات روی کار آیند که از امور شرع آگاهی چندانی نداشتند و از کیفیت لازم برخوردار نبودند.

از طرف دیگر، هرج و مرج سیاسی قرن هشتم باعث شد تا قاضیان با توجه به جایگاه شغلی‌شان، دست به رشوه‌خواری بزنند. قضات که جابه‌جایی‌های مکرر سیاسی و نبود امنیت شغلی را به چشم می‌دیدند، در دوره تصدی خویش از فرصت استفاده می‌کردند و هرچه بیشتر به تقویت پایگاه اقتصادی‌شان می‌پرداختند. آنها در این شرایط، به عقل و دین و وجدان خود متکی نبودند، بلکه در خدمت غرایزشان بودند. برای قضات مشروع و نامشروع بودن مالی که به دست می‌آوردند مورد توجه نبود؛ زیرا موضوع بسیار مهم معیشت در این وضعیت نابسامان، فکر کردن به راه‌های ارتزاق سالم را بر آنها می‌بست. آنان با دیدن هرج و مرج‌های

گسترده، به این مسئله پی برده بودند که باید به معیارهایی تن دهند که مورد تأیید نهاد سیاست است. این مطلب نشان می‌دهد که سیاست با تزریق خود در قاضیان و شکل دادن معیارهایی که قاضیان براساس آنها زندگی کردن را می‌آموختند، رفتار آنان را به هیئت مورد نظر خود درمی‌آورد.

علاوه بر این، به ریاکاری قاضیان در قرن هشتم اشاره شده است. با بهم‌ریختگی نظم سیاسی و چندکانونی بودن قدرت، رفتار قضات چندرنگ شده بود و منفعت آنها رفتارهایشان را شکل می‌داد. آنها برای حفظ خود در مناسبات موجود و دستیابی به منبع یا منابع ارتزاق، باید خود را همسو با جریان حاکم در جامعه نشان می‌دادند و اراده و اختیار و علایق شخصی‌شان را به کنار می‌نهادند و به شخصیت‌هایی منفعل تبدیل می‌شدند. با توجه به این شرایط، برای آنها ضرورت داشت که خود را در هر موقعیت تعاملی خاص، در سلسله‌مراتب منزلتی مناسب با آن موقعیت قرار دهند؛ یعنی به دنبال تغییر هر موقعیت، بتوانند خود را از نو تعریف یا بازتعریف کنند. شخصیت قضات این قرن در چنین فضایی رشد پیدا کرده بود و آنها طی زندگی آموخته بودند که چگونه خود را با چنان محیطی تطبیق دهند تا نیازهایشان برطرف شود و از محرومیت نجات یابند. همچنین وقتی که قضات شیوع این رفتار را در گروه‌های دیگر نظیر صوفیان، زاهدان، محتسبان، واعظان و فقها می‌دیدند، بیشتر از همیشه هم‌رنگ جامعه می‌شدند و به همین دلیل جامعه ایران در قرن هشتم، به وضعیت «تضاد هنجاری» دچار شد که از یک سو، گروه‌های اجتماعی در ظاهر خود را موجه نشان می‌دادند و از سوی دیگر، در خلوت دست به اعمالی متضاد «آن کار دیگر» می‌زدند.

فساد اخلاقی که در قرن هشتم در رأس هرم سیاسی رواج داشت، بر گروه‌های زیردست همچون قاضیان اثر گذاشت. قضات با در نظر گرفتن شرایط بی‌ثبات سیاست که نظارت و کنترلی بر صاحبان نقش‌ها وجود نداشت و همچنین انحطاط اخلاقی بیشتر اقشار جامعه، با وجود آنکه نمایندگان دین بودند، از موقعیت شغلی خود سوءاستفاده می‌کردند و به فسادهای اخلاقی نظیر زن‌بارگی و غلام‌بارگی دچار می‌شدند. به‌طور معمول وقتی در جامعه‌ای ارزش‌های اخلاقی که به عنوان ارزش‌های حیاتی شناخته می‌شوند، از سوی عوامل خارجی (سیاسی) مورد تهدید قرار گیرد، انحرافات اخلاقی دوچندان می‌شود.

### منابع و مأخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۸)، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۴۸)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین (۱۳۶۲)، *دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای*، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: پیشرو.
- ..... (۱۳۴۰)، *کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- بخارائی، ناصر (۱۳۵۳)، *دیوان اشعار ناصر بخارائی (از سخنوران قرن هشتم هجری)*، تصحیح مهدی درخشان، [بی‌جا]: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- تبریزی، همام (۱۳۵۱)، *دیوان همام تبریزی*، تصحیح رشید عیوضی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۷، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوینی، عطاءالملک (۱۳۵۳)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۹)، *جامعه شناسی نظم*، تهران: نشر نی.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، *زبدۃ التواریخ*، تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- حسنی، عطاء‌الله (۱۳۹۴)، *ادبیات تاریخ‌نگار: خداوندان و مردمان*، تهران: آبادبوم.
- خجندی، کمال‌الدین (۱۳۳۷)، *دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی*، تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تهران: کتابفروشی تهران.
- خواجه‌ی کرمانی (۱۳۶۹)، *دیوان اشعار خواجه‌ی کرمانی*، تصحیح احمد سهیلی، تهران: پازنگ.
- خوفی، فصیح [بی‌تا]، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۳، تهران: کتابخانه خیام.
- دشتی، علی (۱۳۵۲)، *کاخ ابداع*، تهران: جاویدان.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۴۳)، *دیوان کامل*، تهران: جاویدان.
- زاکانی، عبید (۱۳۷۴)، *اخلاق‌الاشرف*، تصحیح علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
- ..... [بی‌تا]، *کلیات عبید زاکانی (شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و مثنویات)*، تهران: کتابفروشی زوار.
- ساوجی، سلمان (۱۳۷۱)، *دیوان سلمان ساوجی*، تصحیح ابوالقاسم حالت، تهران: سلسله نشریات ما.

۱۸۲ / تأثیر ناپایداری سیاسی بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در ... / محسن لطف‌آبادی و ...

- ..... (۱۳۸۹)، کلیات سلمان ساوجی، تصحیح عباس وفایی، تهران: سخن.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۱۸)، تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن: بریل.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شفق، اسماعیل (۱۳۸۰)، «نگاهی به مدایح ابن‌یمین»، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت ابن‌یمین، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران: فردوس.
- طبیب شیرازی، جلال (۱۳۸۹)، دیوان جلال طبیب شیرازی، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عضد یزدی، جلال (۱۳۸۹)، دیوان عضد (سراینده ناشناخته سده هشتم قمری)، تصحیح علیرضا قوجه‌زاده، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فرغانی، سیف‌الدین محمد (۱۳۶۴)، دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوسی.
- فریومدی، ابن‌یمین [بی‌تا]، دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، [بی‌جا]: کتابخانه سنایی.
- فقیه کرمانی، عمادالدین (۱۳۴۸)، دیوان قصاید و غزلیات خواجه عمادالدین فقیه کرمانی، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: [بی‌نا].
- ..... (۱۳۷۴)، طریقت‌نامه، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.
- قاشانی، عبدالله بن محمد (۱۳۴۸)، تاریخ اولجاتیو، به کوشش مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- کرمانی، خواجه (۱۳۶۹)، دیوان اشعار خواجه کرمانی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پارنگ.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس.
- میرحسینی هروی (۱۳۵۲)، طرب المجالس، به اهتمام علیرضا مجیدزاده، مشهد: کتابفروشی باستان.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، تصحیح عبدالکریم علیزاده، ج ۱، آکادمی علوم شوروی.
- هدایت، رضاقلی خان [بی‌تا]، مجمع الفصحاء، تهران: امیرکبیر.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸)، تاریخ مبارک غازانی، به کوشش کارل یان، [بی‌جا]: اوقاف گیب.
- ..... (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، ج ۲، تهران: اقبال.

**List of sources with English handwriting**

- 'aḍud Yazdī, Jalāl (2010). Dīwāni 'aḍud (Surāyandihi Nāshinākhtihī Sadihi 8q). Taṣḥīḥi 'alī Riḍā Qūjihzādih. Tihrān: Markazi Asnādi Majlisi Shuwrāyi Islāmī.
- Āyatī, 'abd al-Muḥammad (1969). Taḥrīri Tārīkhi Wuṣāf. Tihrān: Bunyādi Farhangi Irān.
- Bukhārā'ī, Nāṣir (1974). Dīwāni Ash'āri Nāṣir Bukhārā'ī (az Sukhanwarāni Qarni Hashtumi Hijri). Taṣḥīḥi Mihdi Dirakhshān. Bījā: Bunyādi Nīkūkārīyi Nūryāni.
- Chalabī, Mas'ūd (2010). Jāmi' ihshināsiyi Nazm. Tihrān: Niy.
- Dashtī, 'alī (1973). Kākhi Ibdā'. Tihrān: Jāwīdān.
- Dihlawī, Amīr Khusru (1964). Dīwāni Kāmil. Tihrān: Jāwīdān.
- Faqīh Kirmānī, 'imād al-Dīn (1969). Dīwāni Qaṣāyid wa Ghazalīyāti Khājīh 'imād al-Dīn Faqīh Kirmānī. Taṣḥīḥi Rukn al-Dīn Humāyūn Farrukh. Tihrān: Bīnā.
- Faqīh Kirmānī, 'imād al-Dīn (1995). Ṭarīqatnāmih. Taṣḥīḥi Rukn al-Dīn Humāyūn Farrukh. Tihrān: Asāṭīr.
- Faryūmadī, Ibn Yamīn (Bītā). Dīwāni Ash'āri Ibn Yamīn Faryūmadī. Taṣḥīḥi Ḥusiyn 'alī Bāstānīrād. Bījā: Kitābkhānihi Sanāyi.
- Furghānī, Siyf al-Dīn Muḥammad (1975). Dīwāni Siyf al-Dīn Muḥammad Furghānī. Taṣḥīḥi Dhabīḥullāhi Ṣafā. Tihrān: Firduwsī.
- Ḥāfiz Shīrāzī, Shams al-Dīn Muḥammad (2008). Dīwāni Ḥāfiz. Taṣḥīḥi Muḥammad Qazwīnī wa Qāsim Ghanī. Tihrān: Asāṭīr.
- Hamidānī, Rashīd al-Dīn Faḍlullāh (1979). Tārīkhi Mubārak Ghāzānī. Bih Kūshish Kārī Yān. Bījā: Uwqāt Gīb.
- Hamidānī, Rashīd al-Dīn Faḍlullāh (1983). Jāmi' al-Tawārīkh. Tihrān: Iqbāl.
- Ḥasanī, 'aṭā'ullāh (2015). Adabīyāti Tārīkhniḡār: Khudāwandān wa Mardumān. Tihrān: ābādbūm.
- Hidāyat, Riḍā Qulī Khān (Bītā). Majma' al-Fuṣḥā'. Tihrān: Amīr Kabīr.
- Ibn Baṭūṭīh, Muḥammad Ibn 'abdullāh (1969). Safarnāmihi Ibn Baṭūṭīh (Riḥlat Ibn Baṭūṭīh). Tarjumihī Muḥammad 'alī Muwahīd. Tihrān: Bungāhi Tarjumih wa Nashri Kitāb.
- Juwīnī, 'aṭā'mulk (1974). Tārīkhi Jahāngushāyi Juwīnī. Taṣḥīḥi Muḥammad Qazwīnī. Tihrān: Dunyāyi Kitāb.
- Khāndmīr, Ghīyāth al-Dīn (1954). Tārīkhi Ḥabīb al-Sīyar. Tihrān: Kitābkhānihi Khayyām.
- Khawāfī, Faṣīḥ (Bītā). Mujmal Faṣīḥī. Bih Taṣḥīḥi Maḥmūd Farrukh. Mashhad: Kitābfulūshīyi Bāstān.
- Khujandī, Kamal al-Dīn (1958). Dīwāni Kamal al-Dīn Mas'ūd Khujandī. Taṣḥīḥi 'azīz Dulatābādī. Tihrān: Kitābfulūshī Tihrān.
- Kirmānī, Khājū (1990). Dīwāni Ash'āri Khājū Kirmānī. Taṣḥīḥi Aḥmad Suhilī Khānsārī. Tihrān: Pāzhang.
- Kutubī, Maḥmūd (1985). Tārīkhi Āli Muẓaffar. Bih Kūshishi 'abd al-Ḥusiyn Nawāyī. Tihrān: Amīr Kabīr.
- Mīrḥusiynī Hirawī (1963). Ṭarab al-Majālis. Bih Ihtimāmi 'alī Riḍā Majīdzādih. Mashhad: Kitābfulūshīyi Bāstān.
- Muwlawī, Jalāl al-Dīn Muḥammad (2011). Mathnawī Ma'nawī. Taṣḥīḥi Riynuld A.Nīkilsun. Tihrān: Hirmis.
- Nakhjawānī, Hindūshāh (1964). Dastūr al-Kātib Fi Ta'yīn al-Marātib. Taṣḥīḥi 'abd al-Karīm 'alīzādih. Ākādimīyi 'ulūmi Shuwrāwī.
- Qāshānī, 'abdullāh Ibn Muḥammad (1969). Tārīkhi Uljāyū. Bih Kūshishi Mahīn Hambalī. Tihrān: Bungāhi Tarjumih wa Nashri Kitāb.
- Sa'dī Shīrāzī, Muṣliḥ al-Dīn (2006). Kullīyāti Sa'dī. Taṣḥīḥi Muḥammad 'alī Furūghī. Tihrān: Hirmis.

- Şafā, Dhabīhullāh (1990). Tārīkhi Adabīyāt dar Īrān. Tīhrān: Firduws.
- Samarqandī, Dulatshāh (1939). Tadhkirat al-Shu‘arā. Bih Kūshishi Idwārd Birawn. Liydin: Biriyl.
- Samarqandī, Kamāl al-Dīn ‘abd al-Razzāq (1993). Maṭla‘i Sa‘diyn wa Majma‘i Bahriyn. Taṣhīḥ ‘abd al-Ḥusiyin Nawāyī. Tīhrān: Mu‘assisihi Muṭālī‘āt wa Taḥqīqāti Farhangī.
- Sāwujī, Salmān (1992). Dīwānī Salmān Sāwujī. Bih Taṣhīḥ Abū al-Qāsim Ḥālat. Tīhrān: Sīlsilihi Nashriyāti Mā.
- Sāwujī, Salmān (2010). Kulliyāti Salmān Sāwujī. Taṣhīḥi ‘abbās Wafāyī. Tīhrān: Sukhan.
- Shafaq, Ismā‘īl (2001). “Nigāhī bih Madāyih Ibn Yamīn.” Majmū‘ih Maqālāti Kungirihyi Buzurgdāshī Ibn Yamīn. Tīhrān: Anjumani Āthār wa Mafākhirī Farhangī.
- Ṭabīb Shīrāzī, Jalāl (2010). Dīwānī Jalāl Ṭabīb Shīrāzī. Taṣhīḥi Naṣrullāh Pūrijawādī. Tīhrān: Farhangistāni Zabān wa Adabi Fārsī.
- Tabrīzī, Hamām (1972). Dīwānī Hamāmi Tabrīzī. Taṣhīḥi Rashīd ‘iywādī. Tabrīz: Mu‘assisihi Tārīkh wa Farhangī Īrān.
- Tatawī, Qādī Aḥmad wa āṣif Khāni Qazwīnī (2003). Tārīkhi Alfī. Bih Taṣhīḥ Ghulām Riḍā Ṭabāṭabāyī Majd. Tīhrān: Intishārāti ‘ilmī wa Fahangī.
- Uwḥadī Marāghihyī, Rukn al-Dīn (1983). Dīwānī Kāmili Uwḥadī Marāghihyī. Taṣhīḥi Amīr Aḥmad Ashrafī. Tīhrān: Pīshru.
- Uwḥadī Marāghihyī, Rukn al-Dīn (1961). Kulliyāti Wuḥadī Iṣfahānī Ma‘rūf bih Marāghī. Taṣhīḥi Sa‘īd Nafīsī. Tīhrān: Amīr Kabīr.
- Zākānī, ‘ubiyd (1995). Akhlāq al-Ishrāf. Taṣhīḥi ‘alī Aṣghar Ḥalabī. Tīhrān: Asāfir.
- Zākānī, ‘ubiyd (Bītā). Kulliyāti ‘ubiyd Zākānī (Shāmili Qaṣāyid, Ghazaliyāt, Qaṭa‘āt, Rubā‘iyāt wa Mathnawīyāt). Tīhrān: Kitābfurūshīyi Zuwwār.



**The Influence of Political Instability on the Social Corruptions of Iranian  
Judges in 14th Century, Based on Poetry<sup>1</sup>**

Mohsen Lotfabadi<sup>2</sup>  
Allahyar Khal'atbari<sup>3</sup>  
Ataollah Hassani<sup>4</sup>

Received: 2018.05.19  
Accepted: 2019.02.23

**Abstract**

Adjudication and Judiciary branch are one of the important institution in medieval history of Iran, especially in 14th century. Main task of the judiciary was review and settlement of people's disputes according to Islamic jurisprudence, and appointments and removals in religious affairs. Duty of Judges alongside with governors was establishment of justice in society. In 14th century, Iran due to Moghol's invasion, had no appropriate social and political conditions. In this Century, Local dynasties throughout Iran, were fighting against each other and created insecure situation. Economic infrastructures was broken down and moral and social abnormalities were increasing. We, in this research by causal approach, seek to find what were effects of political instability on social corruptions of judiciary in 14th Century? Findings of this research shows that insecurity had caused social contrast, retrogradation, and moral deviation among the judges. The political instability, induced in more social corruptions of judges and as we will see later, this led to appointment of illiterate, bribe taker, hypocrite and immoral judges.

**Keyword:** Political Instability, Iran, 14th Century, Judge, Poetic literature

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.19949.1625

2. PhD of History, Shahid Beheshti University, (Corresponding Author).

Email: mohsenlotfabadi@yahoo.com

3. Professor, Department of History, Shahid Beheshti University.

Email: allahyarkhalatbari@gmail.com

4. Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University.

Email: a-hasani5@sbu.ac.ir



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پایب ۱۳۳، پایب ۱۳۹۸ / صفحات ۲۱۰-۱۸۷

## پیوستگی اقتصادی - سیاسی رویدادهای فرهنگی در عصر پهلوی دوم (جشن‌های ۲۵۰۰ ساله)<sup>۱</sup>

میکائیل وحیدی‌راد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۷

### چکیده

برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به مثابه یک رویداد فرهنگی و ایدئولوژیک در جهت باستان‌گرایی و تلاش محمدرضا شاه برای تقویت مشروعیت خود، از جمله آرایبی است که بسیاری از پژوهشگران بر آن تأکید کرده‌اند، اما مسئله نوشتار حاضر این است که برگزاری این جشن‌ها در دهه ۱۳۵۰، چه ارتباطی با زمینه‌های اقتصادی و بازیگری بین‌الملل به عنوان رویکرد مقاله براساس مفهوم «هژمونی» دارد. در واقع، در پی پاسخ به این سؤال است که چرا محمدرضا شاه این جشن‌ها را در آغاز دهه ۱۳۵۰ برگزار کرد و چه اهدافی از منظر بین‌المللی برای آن می‌توان در نظر گرفت؟ براساس روش تاریخی و با کاربری مفهوم «هژمونی» گرامشی در حوزه فرهنگ و مناسبات بین‌الملل، به این سؤال پاسخ داده خواهد شد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که محمدرضا شاه پس از انجام اقداماتی در تقویت موضع داخلی با حمایت‌های آمریکا و افزایش درآمدهای نفتی و خروج انگلستان از خلیج فارس، با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و معرفی خود به عنوان یک بازیگر بین‌المللی، در راستای ایجاد یک دولت سلطه و سپس هژمون در منطقه گام برداشت و با کاربری برخی ابزارها توانست طرح دولت سلطه در منطقه را عملی کند. البته در تأسیس دولت هژمون، با توجه به مخالفت‌های منطقه‌ای و نارضایتی‌های داخلی ناموفق بود و وقوع انقلاب ۱۳۵۷ نقطه پایان آن به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، فرهنگ، گرامشی، هژمونی، سلطه، رضایت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.22689.1815

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ m\_vahidirad@sbu.ac.ir

## مقدمه

در دهه پنجاه محمدرضاشاه خود را در چنان جایگاهی می‌دید که درصدد برآمد با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله علاوه بر تبلیغ داخلی، خود را به‌عنوان یک بازیگر مهم در عرصه روابط بین‌الملل مطرح کند و بتواند با ارائه تصویری از ایران به‌عنوان کشوری پیشرفته و دارای سابقه تاریخی، فرهنگی و نظامی بالا، هژمونی خود را در خاورمیانه بگستراند. در پژوهش حاضر، تلاش شده است تا با کاربست نظریه هژمونی «آنتونیو گرامشی»، اقدامات محمدرضاشاه پهلوی در برگزاری جشن‌ها از این منظر مورد مذاقه قرار گیرد و به این سؤال پاسخ داده شود که چرا وی در آغاز دهه ۵۰ به برگزاری چنین جشنی اقدام کرد و چه دستاورد بین‌المللی می‌توان برای آن متصور بود.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت بسیاری از نویسندگان تمرکز خود را بر کسب مشروعیت رژیم از طریق احیای نظام باستانی قرار داده‌اند، اما نگارنده بر این باور است که در آغاز دهه ۱۳۵۰، شاه خود را در جایگاه بسیار رفیعی می‌پنداشت که لزومی برای پیگیری سیاست تجدید مشروعیت نمی‌دید. نویسنده‌ای چون عباس میلانی در نگاهی به شاه، از منظر مشروعیت‌بخشی سیاسی و تأکید بر قدمت نهاد سلطنت (میلانی، ۲۰۱۳: ۴۳۸)، به برگزاری جشن‌ها نگریده و «ویلیام شوکراس» در کتاب *آخرین سفر*، این جشن را ناشی از کمبود اعتماد به نفس شاه و تلاش برای تقویت آن دانسته است. غلامرضا نجاتی در *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، گرایش شاه به غرب و غرب‌گرایی (نجاتی، ۱۳۷۳: ۳۵۰) را علت برگزاری این جشن دانسته است. فریدون هویدا نیز در *سقوط شاه* بر میعاد با مردم و تلاش برای نشان دادن رنسانس ایرانی یا تولد دوباره کشور تأکید کرده است (هویدا، ۱۳۶۵: ۵۴). «ماروین زونیس» در *شکست شاهانه*، کسب وجهه بین‌المللی از طریق اتصال به کشورهای قدرتمند را دلیل برگزاری این جشن‌ها دانسته‌اند (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۲۳). «جیمز بیل» در اثر خود به نام *عقاب و شیر*، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را «دوره جنون انجام کارهای بزرگ و مهم‌تر برای ستودن خود» تفسیر کرده (Bill, 1989: 85) و بر کارکرد مشروعیت‌بخشی ناشی از باستان‌گرایی این جشن‌ها تأکید کرده است. بنابراین تحلیل آنان از این رویداد، حول مفاهیم حوزه فرهنگ و ایدئولوژی استوار است. فواد پورآرین و هادی دل‌آشوب (۱۳۹۵) نیز در مقاله خود با عنوان «انگیزه‌ها و اهداف برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی»، علاوه بر زدودن فرهنگ اسلامی، کسب اعتبار و وجهه بین‌المللی را از دلایل برگزاری این جشن‌ها برشمرده‌اند. در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب و پیامدهای خارجی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی» (زندیه و قنواتی، ۱۳۹۳)، تلاش برای مشروعیت‌بخشی از دلایل برگزاری این جشن‌ها دانسته شده است. در نوشته

دیگری که با رویکرد تاریخی به رشته تحریر درآمده، برگزاری این جشن‌ها در جهت معاندت با اسلام و کسب دوستی دول خارجی دانسته شده است (دهقان نیری و شجاعی، بهار ۱۳۸۶). بدین ترتیب، تفاوت پژوهش حاضر با دیگر پژوهش‌های نزدیک به این موضوع آن است که مؤلف سعی دارد تا نشان دهد هدف شاه نه تنها مشروعیت‌بخشی نبوده، بلکه بر ایجاد یک هژمونی منطقه‌ای و بازیگری بین‌المللی معطوف بوده است. پژوهش حاضر بر این فرضیه استوار است که جهش قیمت نفتی و خروج انگلستان از خلیج فارس در کنار سیاست آمریکا برای واگذاری مسائل منطقه‌ای به کشورهای هم‌پیمان خود، موجب شد تا شاه ایران با برگزاری چنین جشنی با حضور مقامات کشورهای خارجی، خود را به‌عنوان جدیدترین بازیگر عرصه بین‌الملل و عنصر سلطه نشان دهد و سپس با جذب دیگر کشورهای منطقه، در گفتمان مورد نظر خود ایران را به عنوان یک قدرت هژمونیک منطقه مطرح سازد.

### چارچوب نظری

«هژمونی» امروزه بیش از آنکه متبادر کننده مفهوم سلطه باشد، در خود پذیرش رضایتمندانه را دارد که نخستین با توسط «آنتونیو گرامشی»<sup>۱</sup> وارد عرصه اجتماعی شد؛ که بدیع‌ترین مفهوم اندیشه وی است. گرامشی که از اندیشمندان مارکسیستی به شمار می‌رود، در تفسیرهای جبرگرایانه و خطی، با مارکسیست‌ها مخالف است و تمایل به تفسیرهایی دارد که به نقش اساسی انسان در تغییر تاریخی تأکید دارند. بنابراین گرامشی با کمونیسم مخالف است؛ البته نه به این دلیل که همه چیز را به اقتصاد تقلیل می‌دهد، بلکه به این دلیل که یک جبرگرایی انعطاف‌ناپذیر را در دل خود دارد؛ در عین حال که چارچوب اساسی تبیین مارکسی در پیوستگی امر فرهنگی با امر اقتصادی را نیز حفظ کرده است (استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۱۹).

گرامشی با تفسیر جدیدی از روبنا و زیربنای مارکس، سعی کرد این جبرگرایی مارکسیسم را حل کند و به صورت کلی اهمیت فراوانی برای مفهوم فرهنگ و ایدئولوژی به عنوان روبنا در مقابل زیربنای اقتصادی و مادی قائل شد. او ضمن توجه به پیوندهای میان سیاست و فرهنگ و استراتژی سوسیالیستی، استدلال کرد که «بقای حاکمیت تنها قائم به پشتوانه اقتصاد نیست، بلکه به مؤلفه‌های عمده سیاسی و فرهنگی نیز بستگی دارد» (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۱۶). وی برخلاف مارکسیست‌های پیش و حتی هم‌زمان خود، بر استقلال عمل سیاسی از زیربنای اقتصادی تأکید داشت و اساساً بر این نظر بود که اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها نقش عمده‌ای در تعیین ساخت‌های اقتصادی دارند و عامل مهمی در تداوم سرمایه‌داری محسوب

---

1. Antonio Gramsci

می‌شوند. در این اندیشه و ایدئولوژی‌ها، مفهوم هژمونی نیز حضور دارد و عامل ایجاد اجماع می‌شود. به صورت کلی، گرامشی هژمونی را به عنوان یک ابزار ایدئولوژیکی و فرهنگی می‌بیند که طی آن، گروه‌های حاکم سلطه خود را با رضایت خودجوش گروه‌های تابع از جمله طبقه کارگر حفظ می‌کنند (استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۲۲). در واقع، گرامشی هژمونی را فرایندی می‌داند که طبقات مسلط به دلیل تسلط بر نهادهای دولتی و غیردولتی، ارزش‌های خود را از طریق آنان بر دیگر طبقات گسترش می‌دهند و بدین ترتیب با شکل دادن یک ایدئولوژی مسلط، بر ساختار موجود مشروعیت می‌بخشند.

با کاربرد نظریه‌های گرامشی برای توضیح مناسبات جهان دوقطبی، مفهوم هژمونی به تحلیل‌های حوزه روابط بین‌الملل نیز راه یافت. از این منظر، دولت هژمونیک دولت‌هایی‌اند که در نتیجه خواست، رضایت و اتفاق نظر همگانی در سطوح ملی و بین‌المللی و موجه‌سازی این رضایت پدید می‌آیند و بدین لحاظ از مفهوم سلطه که با زور، سرکوب و غلبه درآمیخته شده است، متمایز می‌شود. به عبارت دیگر، یک بازیگر در شرایطی می‌تواند به جایگاه قدرت هژمون در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دست یازد و به برقراری یک نظم هژمونیک برای اداره سیستم بین‌الملل اقدام کند که مشروعیت این بازیگر بر شالوده یک نوع پذیرش معنوی و رضایت دوجانبه میان آن و سایر دول عضو سیستم هژمونیک بین‌الملل استوار باشد و تأثیرگذاری‌اش از طریق تفاهم و رضایت و بدون کاربرد زور و سرکوب صورت پذیرد (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۳۸). بنابراین هر قدرتی که بتواند ارزش‌های خود را به دیگران بقبولاند و اندیشه دیگران را هدایت کند، می‌تواند ضمن برقراری رابطه سلطه هژمونیک، به رفتارهای خود مشروعیت ببخشد و سلطه او نیز مقبول واقع شود. البته به گفته گرامشی، منافع گروه‌های غیرمسلط بایستی به حساب آید؛ یعنی توازن معینی از سازش‌ها به وجود آید. به عبارت دیگر، گروه رهبر بایستی قربانی‌هایی از نوع اقتصادی-صنعتی متحمل شود. البته این نکته را هم باید دانست که این قربانی‌ها و سازش‌ها نمی‌تواند شامل حال امور اساسی شود (گرامشی، ۱۳۸۶: ۵۶). امانوئل والرشتاین در بیان ویژگی دولت‌های هژمون، ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد که یک دولت برای قرار گرفتن در موقعیت هژمون، باید آنها را دارا باشد. این ویژگی‌ها عبارت است از: ۱. غلبه و برتری نسبی؛ ۲. اراده ملی؛ ۳. پذیرش بین‌المللی (Wallerstein, 1974: 9/525).

حال باید دید در ایران این دوره، کدام ویژگی مزبور از منظر شاه وجود داشته است.

برتری نسبی بدین معناست که دولت مورد نظر از یک برتری نسبی نسبت به سایر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل برخوردار باشد و این برتری در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیکی، سیاسی و اجتماعی مشهود و برای دیگران ملموس بوده باشد. در این

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۹۱

زمینه، والرشتاین بیشتر بر برتری اقتصادی و کارآمدی نظام سیاسی تأکید ورزیده است (همانجا).

اراده ملی، اشاره به حمایت داخلی از سیستم سیاسی کشور برای برقراری قدرت هژمون است؛ بدین معنا که اگر سایر شروط تحقق پیدا کند، اما مردم داخل یک کشور چنین اراده‌ای نداشته باشند -مانند آمریکا پیش از ۱۸۷۰ که دارای شرایط دیگر بود، ولی مردم گرایش به سیاست انزواطلبی داشتند- نظام هژمون محقق نمی‌شود (ر.ک. امینیان، ۱۳۸۱). در نهایت، شرط آخر یعنی پذیرش بین‌المللی نیز مهم‌ترین بخش تشکیل نظام هژمون است؛ زیرا مبتنی بر پذیرش داوطلبانه از سوی دیگر بازیگران است و اگر به زور یا کاربرد اجبار باشد، به بیان گرامشی هژمونی نیست و فقط یک برتری نظامی محسوب می‌شود. بر این اساس، باید دید محمدرضاشاه کدام یک از شروط و پیش‌زمینه‌های چنین نظامی را مهیا کرده و تدارک دیده بود.

براساس نظریه گرامشی، تفاوت اساسی بین دو مفهوم «سلطه» و «هژمونی» وجود دارد. «وی معتقد بود حکومت یک طبقه بر جامعه مبتنی بر قدرت مادی نیست، بلکه طبقه مسلط باید ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به عنوان هنجارهای متعارف رفتار سیاسی به وجود آورد» (اوجلی و مورفی، ۱۳۷۳: ۱۸۰) و به بیان دیگر، ایدئولوژی خود را به مثابه «عقل سلیم» نشان دهد. در چنین شرایطی، نیاز به کاربست سلطه یا زور برای حفظ برتری نیست، ولی برای دستیابی به هژمونی، برقراری نظام سلطه در روابط به منظور برکشیدن ایدئولوژی، یک امر ضروری است. به این معنی که ضرورت رسیدن به مرحله هژمون این است که دولت‌ها یا طبقات بایستی بتوانند در مرحله اول خود را در سطوح بالاتر از رقبای خود مطرح کنند و در مرحله نهایی با کاربست هژمونی خود را حفظ کنند. بنابراین درحالی‌که سلطه از نظر گرامشی مبتنی بر اعمال قدرت بدون خواست و رضایت بر دیگران و افراد تحت حکومت و حتی با کاربست زور است، در مرحله هژمون این امر به یک خواست تبدیل می‌شود و دیگران از سر میل و رضایت تن به پذیرش گفتمان شما می‌دهند.

#### اهداف اولیه برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برای نخستین بار در سال ۱۳۳۷، یعنی پنج سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و از سوی دربار مطرح شد. همین امر سؤالی را در ذهن متبادر می‌کند که در این سال‌ها چه اتفاقی افتاده بود که ضرورت برگزاری چنین جشن‌هایی را ایجاد می‌کرد. خود شاه چنین می‌گفت که این «جشن متعلق به تمام مردم ایران و مربوط به تاریخ ایران است و باید

امکان کامل داده شود تا عموم مردم ایران در آن به نحو کامل شرکت نمایند» (ایران جاوید، ۱۳۵۰: ۴۵) و در جای دیگر آن را حتی «متعلق به تمام عالم بشریت» خوانده بود (برنامه کامل جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال کورش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۰: ۶)، ولی نگاهی به لیست میهمانان حاضر در این جشن، این گفته را رد می‌کند.<sup>۱</sup> کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و همچنین حمایت کشورهای خارجی از شاه، مشروعیت او را زیر سؤال برده بود. از سوی دیگر، در حوزه نفت نیز دستاوردهای دولت دکتر مصدق در راستای ملی شدن صنعت نفت ایران، با کودتا و امضای قرارداد کنسرسیوم عملاً نادیده گرفته شد.

با توجه به موارد گفته شده، «شجاع‌الدین شفا» مشاور فرهنگی دربار، در سال ۱۳۳۷ موضوع اجرای چنین جشنی را مطرح کرد تا محمدرضاشاه به عنوان تداوم‌بخش سلطنت در ایران و در قامت «نگهبان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله» (مصاحبه شاه با نمایندگان رادیو و تلویزیون فرانسه بهمن ۱۳۳۷، ۱۳۴۰: ۵) این وظیفه را یدک بکشد. در اولین جلسه کمیسیون نظام جشن شاهنشاهی، هدف از این جشن چنین بیان شده بود که «منظور از برگزاری جشن مزبور، قاعدتاً بایستی شناساندن قدمت شاهنشاهی ایران باشد که مدت ۲۵ قرن تمام، علی‌رغم تمام سوانح و حوادث تاریخ دوام یافته و پیوسته بر امپال و آرزوهای ملت منطبق بوده است. پس مفهوم واقعی این جشن آن است که شاهنشاه ایران که به حقیقت مظهر کمال آمال و آرزوهای ملیت ایران بوده، بایستی به همین نحو از طرف تمام ملل عالم شناخته شود» (صورتجلسات کمیسیون نظام شاهنشاهی تا دویستمین جلسه، ش ۱/ ۱). از سوی دیگر، سفارت آمریکا نیز چنین برداشت کرد که شاه از طریق برگزاری این مراسم به جهانیان اعلام می‌کرد که ایران به خانواده ملل مدرن جهان پیوسته است. همچنین او به صراحت اعلام کرده بود که ایران در این بخش از جهان، نقش ایجادکننده ثبات را ایفا خواهد کرد (دانشجویان پیرو خط امام، ۱۳۶۹: ۱۰۷/۶).

بدین ترتیب، براساس نظریه آنتونیو گرامشی که تأکید می‌کند مشروعیت فرهنگی قدرت‌ها اهمیت به مراتب بیشتری از قوه قاهره نظامی و اهرم‌های اقتصادی برای تضمین سیطره خود دارد، شاه نیز سعی می‌کرد در نخستین گام‌های ایفای نقش سلطه و سپس هژمونی در منطقه خاورمیانه، پایه‌های فرهنگی خود را تحکیم ببخشد. با تقویت پایگاه نظامی محمدرضاشاه، از دهه ۴۰ تلاش برای جدایی از پایگاه دینی بیشتر مشهود شد و تأکید بر آریانیسم و باستان‌گرایی

۱. به نوشته نجاتی در حالی که بیشتر میهمانان شرکت‌کننده در جشن را خارجی‌ها تشکیل می‌دادند، مردم ایران به آنجا راه نداشتند (ر.ک. نجاتی، ۱۳۷۳). فریدون هویدا نیز درباره سقوط شاه نوشته است مردم اصلاً در جریان این جشن‌ها حضور نداشتند (هویدا، ۱۳۶۵: ۵۴).



افزایش یافت تا مردم ایران را مردمانی آریایی که پایه‌گذار یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های بشری بودند -ولی با ظهور اسلام و ورود ترکان و مغولان به محاق رفتند- نشان دهند. شاه در سال ۱۳۵۰ بر این نکته تأکید می‌کرد: «ملتی که ۲۵۰۰ سال سابقه دارد و عمیق‌ترین سنن ملیت به طوری با روح و خون او عجین شده که به صورت جزءلاینفک آن در آمده است» (برنامه جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰: ۸۲۷)؛ به همین دلیل او نیز تلاش می‌کرد خود را در قامت یک رهبر برای رساندن ملت به دروازه‌های تمدن بزرگ نشان دهد. وی در جای دیگری گفته بود: «اکنون کشور من خود را برای برگزاری مراسم جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی ایران آماده می‌کند و منظور از آن یادبود این است که ادامه حیات وحدت ملی ما از راه بقای شاهنشاهی ایران و نیز سهم مؤثر ساکنان این سرزمین باستانی در تمدن جهانی در رشته‌های مختلف علوم، ادبیات، فلسفه، هنر به جهانیان روشن شود و فرصتی به وجود آید که مردم دنیا هرچه بیشتر با میراث فرهنگی ما آشنا شوند» (برنامه کامل جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۰: ۹). بدین‌گونه شاه به وضوح بیان می‌کرد که جهان باید با دستاوردها و میراث فرهنگی این کشور آشنا شود، ولی مشکل از آنجا آغاز می‌شود که این مفهوم «دروازه تمدن» نه تنها در منطقه ناآشنا بود، بلکه در داخل ایران نیز افراد بسیاری تعریف درستی از آن درک نمی‌کردند.

به این ترتیب، سال ۱۳۴۰ به عنوان سال برگزاری این جشن مشخص شد، اما مسائل مالی سبب شد تا این تاریخ لغو شود. «حسین علا» وزیر دربار خطاب به نخست‌وزیر نوشت که شاه گفته است «با مضیقه مالی دولت تصور می‌رود چاره‌ای جز پذیرفتن پیشنهاد تأخیر جشن‌های شاهنشاهی برای مدت یک سال نخواهد بود» (اسناد دربار شاهنشاهی، مورخه ۱۷ بهمن ۱۳۴۴: ش ۹۵۴۹). در نهایت، برگزاری این جشن‌ها به دو سال دیگر یعنی سال ۱۳۴۲ و سپس سال ۱۳۴۶ موکول و چنین مقرر شد که در این سال توأمان جشن تاج‌گذاری و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برگزار شود (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۴۶: سند شماره ۲۷۷۴۵-۳۲۲۷-۲ ب). بدین ترتیب، علت اصلی به تعویق افتادن یک‌دهه‌ای جشن‌ها مسائل مالی بود (همان، سند شماره ۴-۱۹-۱۲۱: ۱) و با موکول شدن این جشن‌ها به دهه ۱۳۵۰ و تغییرات اساسی در موقعیت اقتصادی و سیاسی محمدرضا شاه در ایران، فلسفه وجودی این جشن‌ها نیز بازتعریف شد. علاوه بر آن، دولتمردان آمریکا نیز با برگزاری چنین جشنی موافق نبودند و بیشتر شاه را به ارائه یک چهره مردمی و طرفدار انجام اصلاحات داخلی ترغیب می‌کردند. در نتیجه، برگزاری چنین جشنی هم به دلیل مسائل مالی و هم مخالفت دولتمردان آمریکا، تا سال ۱۳۵۰ به تعویق افتاد.

### گام نخست: ابزارهای تأسیس «نظام سلطه» توسط محمدرضاشاه همگرایی آمریکا و تأسیس نظام سلطه

در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد و در آستانه برگزاری این جشن‌ها در سال ۱۳۴۰، جان اف کندی پس از آنکه به ریاست جمهوری آمریکا رسید، در ۱۸ اردیبهشت دکتترین خود را برای مواجهه با سیاست‌های جهانی اعلام کرد (The Department of state Bulletin, 1961: No 1136). او به منظور مقابله با گسترش کمونیسم جهانی، به هم‌پیمانان خود در سراسر جهان اعلام کرد دیگر کمک نظامی صرف به کشورهای متحد خود اعطا نخواهد کرد، بلکه کمک‌های مالی را جایگزین آن می‌کند؛ که این طرح به نام «طرح مرزهای نو» (Heath, 1960: 106) عملیاتی شد.

سیاست‌های اعلامی کندی، چندان به میل شاه نبود و او بر این باور بود که با وجود یک ارتش قدرتمند، به تنهایی قادر به مقابله با هرگونه ناآرامی داخلی یا رشد کمونیسم در ایران است، اما در همین زمان سازمان اطلاعاتی آمریکا طی گزارشی به این جمع‌بندی رسید که «عدم اجرای سیاست‌های اصلاحی در ایران می‌تواند موجودیت رژیم ایران را به خطر بیندازد و ظرف یک یا دو سال آینده به سقوط بکشاند» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۰). بدین ترتیب، اهمیت فرهنگ بار دیگر به میان کشیده می‌شود و دولت آمریکا سعی می‌کند با اشاعه و ترویج ایدئولوژی خود در ایران، هم‌گرایی مردم را در راستای منافع خود شکل دهد. بر همین اساس، از منظر گرامشی کسب رضایت توده مردم و سخن گفتن از جانب آنان اتفاق می‌افتد و نیروی برتر نیازی به حضور مداوم و عریان ندارد، بلکه به پس‌زمینه زندگی سیاسی کشیده می‌شود. یعنی همواره به صورت بالقوه حاضر باشد، اما به صورت مستقیم در زندگی سیاسی روزانه توده دیده نشود (Rupert, 2009: 177). نتیجه دکتترین کندی در ایران، اجرای انقلاب سفید بود و همزمان دولتمردان آمریکا این پیام را به شاه منتقل کردند که او باید از اصلاحات نظامی دست بکشد و درصدد پیشبرد اصلاحات اجتماعی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران باشد؛ به همین دلیل در گزارشی که برای کندی آماده شده بود، این نکته را پیشنهاد کردند.

«شاه باید نارضایتی موجود در جامعه را به سمت وزرا سوق دهد، دست به کاهش تدریجی مشاوران آمریکایی بزند، از ژست آشکار گرایش به غرب، با حداقل آسیب به وجه بین‌المللی و شخصی خود، دست بردارد، برنامه تقسیم اراضی مالکان بزرگ را با سروصدای زیاد (تبلیغات وسیع) به پیش ببرد» (Memorandum from the Vice Chairman of the Policy Planning Council (Morgan) to the President's Special Assistant for National Security Affairs (Bundy), Washington, March 27, 1961). با پیشنهاد چنین سیاست‌هایی، مشخص بود که اجرای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله با هزینه بالا نه تنها امکانپذیر نبود، بلکه در تضاد

با سیاست‌های پیشنهادی کاخ سفید بود؛ زیرا به‌طور مشخص در این پیشنهادها آمده بود که دربار باید از ریخت‌وپاش و هرگونه اقدامی که در نظر مردم نوعی فساد است، دوری کند. بنابراین به تعویق افتادن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در سال‌های پس از کودتا، به‌طور عمده به دلیل مسائل مالی و درخواست سیاستمداران آمریکایی از شاه بود؛ هرچند که در این زمان این جشن‌ها همچنان بر پایه تقویت مشروعیت سلطنت و ایران‌گرایی بود که در جهت تقویت وجهه ملی محمدرضا شاه به آن نگریسته می‌شد.

با روی کار آمدن جانسون<sup>۱</sup> به ریاست جمهوری آمریکا و با توجه به اینکه رسیدن به یک جایگاه سلطه و پس از آن برقراری روابط هژمونیک نیازمند داشتن حد بالایی از توان نظامی بود و از طرفی جانسون به دلیل درگیری در ویتنام، از ایرانی که تا حدودی روی پای خود می‌ایستاد حمایت می‌کرد، سیاست جانسون در ایران نه تنها بر مسائل اجتماعی معطوف نبود، بلکه او و مشاورانش بر این باور بودند که «خشونت شاه [در سال ۱۳۴۲] نه تنها کافی نیست بلکه عقیده داشتند که آمریکا باید تا آخر خط پشتیبان او باشد» (بیل، ۱۳۷۱: ۲۱۷). بدین ترتیب با بی‌توجهی‌های مقامات آمریکا به شاه، خبر لغو جشن‌های سال ۱۳۴۶ نیز چندان دور از ذهن نمی‌نمود؛ به همین دلیل شاه ترجیح داد در این سال فقط به برپایی جشن تاج‌گذاری اکتفا کند و این دو جشن را از همدیگر مجزا کردند (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۴۶: سند شماره ۲۷۷۴۵-۳۲۲۷-۲ ب) تا جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برای سال ۱۳۵۰ تدارک ببینند. در همین راستا محمدرضا پهلوی نوشته است: «برنامه‌ای که پدرم آن را آغاز کرد و من دنبال نمودم، تبدیل ایران به یک کشور مدرن با الهام از تمدن غرب بود» (گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۱: ۱۳).

### رهبری اوپک گامی در جهت تأسیس دولت سلطه

با پررنگ شدن نقش اوپک، شاه سعی کرد در این سازمان نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران ایفای نقش کند و به تقویت یکی دیگر از پایه‌های اساسی دولت سلطه بپردازد. وقوع جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی غرب همزمان با بالا رفتن قیمت نفت، توجه شاه را بیشتر به اوپک جلب کرد و حتی در سال ۱۳۴۹ که جلسه اوپک در تهران تشکیل شد، ایران به عنوان رهبر اوپک نگریسته می‌شد. همچنین زمانی که شاه احساس کرد نمی‌تواند از طریق مذاکره با کنسرسیوم، به خواست‌های خود دست یابد، نگاه خود را به سوی اوپک دوخت و سعی کرد سیاست‌گذاری آن را به دست گیرد (Skeet, 1991: 74). لذا ایران در آستانه دهه

---

1. Lyndon Baines Johnson

۱۳۵۰ به عنوان رهبر کشورهای تولیدکننده نفت شناخته شد که شاه با بازیگری خود توانست منافع آنان را به دست آورد و به قول عَلم: «تمام این ماجرا پیروزی بزرگی برای شاه بود که نه تنها به سرعت رهبری خلیج فارس، بلکه تمام خاورمیانه و کشورهای تولیدکننده نفت را به دست می‌آورد» (علم، ۱۳۷۱: ۲۱۳/۱). به این ترتیب، یکی از پایه‌های مهم مطرح شدن شاه در سطح جهانی، یعنی رهبری اوپک، در سال ۱۳۴۹ عملی و یکی دیگر از پایه‌های دولت سلطه تقویت شد.

### رشد درآمدهای نفتی در جهت ایجاد برتری نسبی

از جمله شرایط لازم برای برقراری نظام هژمون از منظر والرشتاین در بحث برتری نسبی، موضوع اقتصادی است که ایران به سبب دارا بودن مواد خام نفتی، در جهت تأمین سرمایه لازم برای بازیگری در عرصه بین‌الملل از این طریق حرکت کرد. افزایش قیمت نفت به دلیل درخواست آمریکا و همچنین درگیری‌های منطقه‌ای در خاورمیانه بین اعراب و اسرائیل، به رشد قیمت نفت منجر شد و در سال ۱۳۴۸ «ایران و کنسرسیوم نفت بر سر درآمد یک میلیارد دلاری ایران در سال ۱۳۴۸ از بابت صادرات نفت به توافق رسیدند» (روزنامه اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۸: ش ۶/۲۸۸۹). این تضمین درآمد حداقل یک میلیارد دلاری، در سال‌های بعد با افزایش بیشتری نیز روبه‌رو شد. با شروع جنگ بین اعراب و اسرائیل و شوک نفتی ناشی از آن، درآمدهای نفتی ایران چهار برابر شد و شاه دو سیاست را همزمان در پیش گرفت. از یک طرف، از کنسرسیوم نفت خواست تا میزان استحصال نفت ایران را افزایش دهد و «صادرات نفت ایران که در سال ۱۹۷۲ به رقم ۴,۴۹۸,۰۰۰ بشکه رسیده بود، در سال ۱۹۷۳ که تحریم نفتی اعراب اعمال شد، به رقم ۵,۲۷۶,۰۰۰ بشکه در روز بالغ گردید» (الهی، ۱۳۶۸: ۲۲۳)؛ و از سوی دیگر سیاست افزایش قیمت نفت را در پیش گرفت که نتیجه هر دو سیاست، ورود دلارهای نفتی به اقتصاد ایران و خریدهای نظامی بیشمار شاه از غرب بود.

### خروج انگلستان از خلیج فارس و تقویت موقعیت «سلطه»

در سال ۱۹۶۸ دولتمردان بریتانیا تصمیم به خروج از خلیج فارس گرفتند و بدین ترتیب در ۲۶ دی ۱۳۴۶ هارولد ویلسون<sup>۱</sup> نخست‌وزیر وقت بریتانیا اعلام کرد که «تصمیم گرفته‌ایم نیروهای خود را از موقعیت‌هایشان در خاور دور... تا پایان سال ۱۹۷۱ تخلیه نماییم. همچنین تصمیم داریم نیروهای خود در خلیج فارس را نیز در همین تاریخ از آنجا بیرون ببریم»

1. Harold Wilson

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۹۷

(Blair, 2015: 182). روزنامه نیویورک تایمز طی مقاله‌ای، تخلیه خلیج فارس را «واقعیت تلخی خواند که خلأ قدرت خطرناکی در ناحیه‌ای بی‌ثبات و وسیع به وجود خواهد آورد که پر کردن آن برای آمریکا و سایر متحدان بریتانیا دشوار خواهد بود» (NewYorkTimes, 12 January 1968:12). شاه که حتی پیش از اعلام رسمی خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس، نیت خود برای برعهده گرفتن نقشی در این میان را اعلام کرده بود، طی نامه‌ای به جانسون رئیس‌جمهور آمریکا نوشت: «امنیت منطقه خلیج فارس باعث نگرانی همیشگی ماست و این نگرانی صرفاً نه به دلیل منافع ما در آنجا بلکه به دلیل منافع غرب در این بخش نیز می‌باشد. مسائل در خلیج فارس چنان به هم گره خورده است که هرگونه کوتاهی در مراقبت آن از سوی ما، می‌تواند عواقب وخیمی در پی داشته باشد» (Johnson Library, National Security File, The copy of the Shah's letter in the Department of State, Central Files, POL 15-1 (US/Johnson)).

بدین ترتیب، شاه در این مرحله زمینه را برای رساندن ایران به موقعیت کشور سلطه آماده دید تا پس از نقش مهمی که در اوپک ایفا می‌کرد، اینک از منظر نظامی نیز در خلیج فارس نقشی برعهده بگیرد و با توسل به این نقش، خواهان دریافت سلاح و خرید تجهیزات مدرنی باشد که جهت رسیدن به موقعیت سلطه‌ای که گرامشی از آن یاد می‌کند، استفاده کند. لذا در آستانه دهه ۱۳۵۰ به نظر می‌رسید که تمام قطعات پازل به خوبی در کنار هم قرار داده شده است و شاه با خروج انگلستان و براساس سیاست دو ستونه نیکسون، به مقام ژاندارم منطقه دست خواهد یافت. از سوی دیگر، هویدا نیز در همراهی با این سخنان شاه در تهران گفت «اجازه نمی‌دهیم کشوری خارج از منطقه وارد خلیج فارس شود... خروج انگلستان از یک در نباید منتج به ورود آمریکا از در دیگر یا بازگشت مجدد انگلستان به شکل جدیدی شود» (Fain, 2008: 176). از طرفی، با انتخاب دوباره نیکسون به ریاست جمهوری آن کشور و اعلام دکترین «گوآم» در ۱۵ جولای ۱۶۹۶ (۲۴ تیر ۱۳۴۸)، شرایط به سود شاه رقم خورد؛ زیرا در این زمان که آمریکا به شدت درگیر جنگ ویتنام بود و هزینه‌های این جنگ نیز نارضایتی‌های فراوانی در میان مردم آمریکا به وجود آورد (Tucker, 2008: 2026)، این دکترین زمینه را برای حضور ایران در خلیج فارس مهیا کرد.

با خروج رسمی انگلستان در بعدازظهر ۱۹ دسامبر ۱۹۷۱، شاه با دست یافتن به چنین جایگاه منطقه‌ای، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را بیشتر به منظور ایفای نقش سلطه در منطقه به رخ جهانیان کشید تا به این ترتیب خود را وارد باشگاه بازیگران عرصه بین‌الملل کند؛ که با درگیری در عمان و همچنین سرکوب شورش ظفار، در عمل به ایفای چنین نقشی پرداخت. موفقیت این سیاست را می‌توان در سفر نیکسون و هنری کیسینجر وزیر خارجه او در سال

۱۳۵۱ به ایران دید که در این سفر، ایران مجوز خرید نامحدود سلاح‌های غیرهسته‌ای آمریکا را به دست آورد و با استفاده از این ابزار، در راستای بازیگری در منطقه اقدام کرد تا در راستای تأسیس یک دولت سلطه گام بردارد و سپس با تکیه بر ارزش‌های مدّ نظر خود، در جهت اعمال هژمونی منطقه‌ای تلاش کند.

### گام دوم: تلاش برای تأسیس نظام هژمون

#### بازتعریف هدف جشن‌ها

با ورود به دهه ۱۳۵۰ (همان‌گونه که پیشتر بیان شد)، جشن‌هایی که بر کسب مشروعیت داخلی تأکید داشتند، کاملاً تغییر ماهیت دادند و اگر در مراحل قبل معطوف به کسب مشروعیت داخلی و زدودن خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دخالت کشورهای خارجی، مشروعیت‌بخشی به سلطنت و دور شدن از پایگاه دینی بود، در دهه ۱۳۵۰ معطوف به هدف جدید «ایجاد هژمونی منطقه‌ای» بازتعریف شد؛ زیرا در این زمان شاه در پی شناساندن خود به جهانیان به عنوان یک عنصر پرقدرت در باشگاه رهبران جهان و ایجاد هژمون منطقه‌ای بود. لذا ایرانیان از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله حذف شدند و ریاست کمیته‌های خارجی به دلیل اهمیت بُعد خارجی، به رؤسای کشورها داده شد و افراد سرشناس و همچنین عدّه زیادی از استادان دانشگاه‌ها و مدیران برخی روزنامه‌ها به عضویت این کمیته‌ها درآمدند (روزنامه فرمان، مرداد ۱۳۵۰: ۱/۵۳۱۵). در واقع، می‌توان چنین پنداشت که اگر این جشن‌ها در تاریخ‌های ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۲ و ۱۳۴۶ برگزار می‌شد، بر همان رویه تقویت مشروعیت داخلی استوار بود، ولی در سال‌های آخر دهه ۴۰ حمایت‌های آمریکا از شاه و رشد قیمت نفت در کنار ورود ایران به بازیگری در اوپک و خلیج فارس، شاه را به این تصور رساند که در داخل از چنان مشروعیت و محبوبیتی برخوردار است که چنین جشن بزرگی را فقط برای کاربرد داخلی تدارک نیند، بلکه برای جایگاه بین‌المللی جدید خود به این جشن‌ها بنگرد. به نوشته نجاتی: «مدعوین جشن‌ها صدها تن از میهمانان خارجی و گروهی از نخبگان مورد اعتماد دستگاه بودند، ولی مردم ایران به آنجا راه نداشتند» (نجاتی، ۱۳۷۳: ۳۵۰). حتی تهیه نشریه خاص این جشن‌ها نیز به متخصصان کانادایی و انگلیسی و هندی واگذار شد (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۵۰: سند شماره ۱۷۱ تا ۱۷۱-۲-۱۷۷) تا نشان داده شود که این جشن‌ها با اهداف اولیه آن بسیار فاصله گرفته و شاه اکنون درصدد است تا خود را در عرصه بین‌الملل به خوبی نشان دهد؛ به همین دلیل خود وی در سخنانی در بین اعضای شورای مرکزی این جشن‌ها گفته بود: «ما این یادبود را فقط یک یادبود ملی خود نمی‌دانیم، بلکه آن را متعلق به

تمام عالم بشریت می‌شناسیم» (برنامه کامل دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۰: ۹). او در آغاز سخنرانی خود در پاسارگاد نیز خطاب به کوروش، از او چهره‌ای جهانی ترسیم کرد و خود را تداوم‌بخش مسیر او برشمرد و گفت «تو را به نام قهرمان جاودان تاریخ ایران، به نام بنیان‌گذار کهن‌سال‌ترین شاهنشاهی جهان، به نام آزادی‌بخش بزرگ تاریخ، به نام فرزند شایسته بشریت درود می‌فرستیم... و برای نگاهبانی میراث پرافتخار تو همواره بیدار خواهیم بود» (روزنامه جشن‌های شاهنشاهی، ۱۸ مهر ۱۳۵۷: ش ۶۳).

بدین ترتیب، شاه نگاه خود را از درون کشور به بیرون معطوف کرد و مسائل و دغدغه‌های مردم نادیده گرفته شد. حال آنکه وی قبل از دهه ۵۰ و در سال ۱۳۴۶، در یک سخنرانی در قم مدعی شده بود که «امروز به شما می‌گویم هیچ‌کس نه به تجربه و نه در عمل نمی‌تواند ادعا داشته باشد که بیش از من به خداوند یا ائمه اطهار نزدیک است، پس در عمل نیز هرچه ممکن بود در راه خدا انجام بدهم انجام داده‌ام. هر حرم مقدسی را می‌شود تعمیر کرد، تعمیر کرده‌ام» (نجفی، ۱۳۵۵: ۵). با رشد قیمت نفت در سال‌های بعدی، شاه هرچه بیشتر دست به خریدهای نظامی زد و در عرصه سیاسی نیز فضای بسته سیاسی مجال هرگونه عرض‌اندام را برای افراد خارج از محدوده خودی‌ها بست و بدین ترتیب حتی وجود احزاب نیز جای خود را به یک حزب یعنی حزب رستاخیز داد و جامعه مدنی اجازه عرض‌اندام نیافت. از همین جا می‌توان انتظار داشت که تشکیل دولت هژمون توسط شاه در منطقه خاورمیانه، یک طرح از پیش شکست‌خورده بود؛ زیرا در اندیشه گرامشی «جامعه مدنی مسئول تولید هژمونی» (استرنیاتی، ۱۳۸۰: ۲۲۶) است.

گرامشی در نظریه خود از دو بخش جدا از هم سخن می‌گوید که حامل پیام دولت هژمون است؛ یعنی «جامعه مدنی» و «جامعه سیاسی» که می‌توان آن را به زیربنا و روبنای مارکس تعبیر کرد و گرامشی نیز از مارکس به عاریت گرفته است. اشمیتکه زابینه کبیر نوشته است: «دو سطح روبنا در نزد گرامشی قابل تشخیص است؛ یکی جامعه مدنی نام دارد و شامل کلیه سازمان‌های خصوصی است و دیگری جامعه سیاسی یا دولت است. سطح اول دارای کارکرد هژمونی است که در آن یک گروه حاکم بر کل جامعه اعمال سلطه می‌کند و سطح دیگر، دارای کارکرد اعمال مستقیم قدرت از طریق پلیس و دستگاه قضایی است» (سبزه‌ای، ۱۳۸۶: ۹۳). در واقع، هم جامعه سیاسی و هم جامعه مدنی را در برمی‌گیرد که جامعه سیاسی نهادهای تحت نظر دولت اعم از پلیس، ارتش و مؤسسات عمومی را شامل می‌شود و جامعه مدنی نیز نهادهای خصوصی اعم از مطبوعات، مساجد، باشگاه‌ها، احزاب و غیره را شامل می‌شود. طبقه

حاکم برای رساندن پیام خود، هم به جامعه سیاسی و هم جامعه مدنی نیاز دارد، اما اعمال قدرت از طریق جامعه مدنی به هژمونی و اعمال قدرت از طریق جامعه سیاسی به سلطه می‌انجامد.

دولت ایران به منظور تقویت وجهه هژمونیک خود، علاوه بر برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، اقدام به برپایی نمایشگاه‌های بزرگی برای معرفی ایدئولوژی خود کرد و با به کارگیری تمام توان مدارس، رادیو و تلویزیون، احزاب، مساجد و غیره در این راستا وارد عمل شد. از جمله آنکه نمایشگاه‌هایی در اتریش، مغرب، سوئیس، اسپانیا، استرالیا، ژاپن، بریتانیا و کشورهای دیگر برگزار کرد و شاه با ظاهر شدن در تلویزیون کشورهای مختلف، صدها مصاحبه برای معرفی دستاوردهای ایران و پیشرفت این کشور انجام داد و حتی اعلام کرد «کشورش به زودی یکی از پنج قدرت صنعتی در جهان خواهد شد» (بیل، ۱۳۷۱: ۳۱۱)؛ تا ایران را به عنوان الگویی که می‌تواند مورد توجه کشورهای منطقه باشد معرفی کند و بدین ترتیب با همراه شدن آن کشورها با ایدئولوژی مورد حمایت ایران، هژمونی محمدرضاشاه در منطقه خاورمیانه محقق شود، اما (همان‌طور که پیشتر گفته شد) این دروازه تمدن که معرف ایدئولوژی شاه در دهه ۱۳۵۰ بود، حتی برای مردم ایران شناخته شده نبود و در منطقه نیز چنین مفهومی هنوز معرفی نشده بود. لذا شاه همچنان در منطقه تنها می‌توانست به سلطه مورد نظر گرامشی تکیه کند و رسیدن به موقعیت هژمونی چندان آسان نبود؛ زیرا جذابیت‌های فرهنگی ایران چندان برای آنان شناخته شده نبود و به همین دلیل اعمال نفوذ نرم برای شاه در این سال‌ها غیرممکن بود، اما او باور داشت که ۲۵ قرن استقلال و شاهنشاهی داریم و این به ما نیروی ملی خاص داده است که ما با آن شکست‌ناپذیریم (برنامه کامل جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی، ۱۳۴۰: ۹). البته نباید از نظر دور داشت که اختلاف مذهبی و تاریخی کشورهای منطقه با ایران و نزدیکی ایران به اسرائیل، همه در تقابل با این هژمونی عمل می‌کردند. برداشت آمریکا نیز این بود که «شاه از طریق برگزاری این مراسم به جهانیان اعلام می‌کرد که ایران به خانواده ملل مدرن جهان پیوسته است. همچنین او صراحتاً اعلام کرد ایران در این بخش از جهان، نقش ایجادکننده ثبات را ایفا خواهد کرد» (دانشجویان پیرو خط امام، ۱۳۶۹: ۱۰۷/۶)، اما هیچ یک از این تلاش‌ها به ایجاد هژمونی منجر نشد؛ زیرا پذیرش رضایتمندانه و معنوی در میان مردم منطقه و دول خاورمیانه نیافت.

با توجه به ویژگی‌هایی که والرشتاین برای کشورهای هژمون مطرح کرده بود، شاه می‌اندیشید که پشتوانه آمریکا این امکان را در اختیار او قرار می‌دهد که «برتری نسبی» بر سایر قدرت‌های منطقه‌ای داشته باشد و می‌تواند با کمک گرفتن از آمریکا این برتری خود را تداوم



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۲۰۱

بخشد؛ به همین دلیل اهمیت فوق‌العاده‌ای برای روابط نظامی خود با آمریکا قائل بود. در همین راستا هیئت نمایندگی آمریکا در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، در گزارشی به وزارت خارجه نوشته بود: «شاه ضمن تأکید بر اهمیت روابط نظامی با آمریکا، گفت که امیدوار است آمریکا نسبت به درخواست‌های نظامی او با مسئولیت رفتار کند چرا که با خروج بریتانیا از خلیج فارس تمام مسئولیت حفاظت از منافع حیاتی جهان آزاد در خلیج فارس بر روی دوش ایران خواهد بود... یک ایران قدرتمند نظامی می‌تواند منافع حیاتی غرب در خلیج فارس را بدون اینکه نیاز به دخالت کشورهای غربی در این منطقه باشد حفظ کند» (National Archives, Nixon Presidential Materials, NSC Files, Box 1268, Saunders )

(Files, Middle East Negotiations, Iran 1971)؛ به همین دلیل شاه برتری خود در منطقه را امری بدون معارض می‌دید و حتی در سیاست دو ستونۀ نیکسون نیز که بر نقش‌آفرینی ایران و عربستان تکیه داشت، شاه عملاً با افزایش قیمت نفت، عربستان را به حاشیه راند.

ارادۀ ملی در این دوره نیز از نگاه شاه مفهومی نداشت و خواست او به مثابه ارادۀ ملی نگریسته می‌شد و در واقع، «شاه تنها منبع و مرجع سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات بود و کارکرد سیستم، وابستگی شدیدی به او داشت» (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۱۲) و پذیرش بین‌المللی که ضروری‌ترین بخش عناصر سه‌گانه مورد نظر والرشتاین به شمار می‌رود، از نظر او چندان با مشکل مواجه نبود و تصور می‌کرد با جایگزین شدن در خلیج فارس، نقش‌آفرینی در اوپک و نظریۀ تمدن بزرگ خود، در حال دستیابی به آن است و به همین دلیل جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در همین راستا نگریسته می‌شد. حال آنکه هیچ‌گاه این جایگاه محمدرضاشاه پذیرش منطقه‌ای نیافت.

### گام سوم: شکست پروژه دولت هژمون

با نگاهی به سیاست‌های دولت ایران در زمینۀ تأسیس دولت سلطۀ مدّ نظر گرامشی، می‌توان تا حدودی تأسیس این قدرت را موفقیت‌آمیز قلمداد کرد که در سایه حمایت‌های نظامی آمریکا، اقتصاد قدرتمند ناشی از افزایش قیمت نفت و رهبری اوپک و استقرار در خلیج فارس محقق شد، ولی اکنون باید به این سؤال پاسخ داد که دولت هژمون که قرار بود جشن‌های ۲۵۰۰ ساله مبدأ آن باشد، به چه سرانجامی منتهی شد و چرا چنین دولتی نتوانست شکل بگیرد؟

### ۱. مخالفت‌های منطقه‌ای

نقشی که شاه در جنگ اعراب و اسرائیل و به‌خصوص جنگ «یوم کیپور» ایفا کرد، نقشی کاملاً

دوگانه بود. گاه به اسرائیل حمله می‌کرد و خود را همراه با ملل مسلمان منطقه نشان می‌داد و گاه علیه کشورهای عربی و اسلامی داد سخن می‌داد. از جمله آنکه در مصاحبه‌ای گفته بود: «از ژوئن ۱۹۶۷ تاکنون هیچ تغییری در سیاست ایران نسبت به اختلاف اعراب و اسرائیل پدید نیامده است، ما نخستین کسی بودیم که اشغال سرزمین‌های دیگران به زور را محکوم کردیم» (مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، ۱۳۴۷: ۶۹۶۴/۴). درست در همان روز شروع جنگ، کیسینجر با ارسال پیامی به شاه ضمن آگاه کردن شاه از وقوع جنگ و تلاش برای احیای صلح از سوی آمریکا، از شاه درخواست کرد تا با سیاست‌های واشنگتن همراهی نشان دهد (Telegram 199655 to Tehran, October 6, National Archives, Nixon Presidential Materials, NSC Files, Box 425, Backchannel Files, 1973) که این سیاست‌ها از چشم کشورهای عربی منطقه پنهان نماند و آنها پس از جنگ خود را به آمریکا نزدیک کردند و حتی رقابت نفتی ایران و عربستان، به اشباع بازار نفت از سوی عربستان منجر شد و این کشور به تنهایی یازده میلیون بشکه نفت وارد بازار کرد که قیمت آن حتی از میزان توافق شده در اوپک نیز پایین‌تر بود و همین امر اقتصاد ایران را به چالش کشاند.

## ۲. اختلاف ایران و آمریکا

مسئله افزایش قیمت نفت که شاه همواره در تلاش بود این موضوع را پیش ببرد، موجب اختلاف او با «جرالد فورد» رئیس‌جمهور آمریکا شد و حتی نامه‌های تندی بین آنها ردوبدل شد که شاه ضمن دفاع از سیاست‌های خود در این باره، از موضع او انتقاد کرد. شاه روز پس از ارسال نامه به فورد، در گفت‌وگو با علم گفته بود چرا باید فورد احمق چنین نامه‌ای می‌نوشت، ما در حال حاضر می‌خواهیم «۱۵ تا ۲۰ درصد نفت را بالا ببریم» (علم، ۱۳۷۱: ۲۳۷/۵). در ادامه گفت‌وگو وقتی علم می‌گوید هرگاه منافع آمریکا اقتضا بکند، هر کاری از دستشان ساخته باشد می‌کنند، شاه اشاره می‌کند که کاری از دستشان ساخته نیست «اینجا اگر کوچک‌ترین صدمه بخواهند به ما بزنند، روس‌ها آنها را تنها و راحت نمی‌گذارند» (همان). از همین اشاره می‌توان دریافت که شاه در میانه جنگ سرد چنین می‌پنداشت که در صورت وقوع اختلاف بین دو قدرت شرق و غرب، این بار ایران وجه‌المصالحه رفع اختلاف نخواهد شد. بدین ترتیب، می‌توان این‌گونه پنداشت که حمایت آمریکا از ایران و فروش تجهیزات نظامی که یکی از پایه‌های تبدیل شدن ایران به دولت سلطه در منطقه بود، در آن زمان و در دهه ۱۳۵۰ دچار چالش دیگری شده بود که اگرچه در سال‌های بعد ترمیم پیدا کرد، اما مسائل دیگری مانع از تحقق دولت هژمون پهلوی دوم شد.

### ۳. مسائل داخلی

از نیمه دهه ۱۳۴۰ تا اواسط دهه ۱۳۵۰، از نظر اقتصادی در داخل کشور همه شاخص‌های اقتصادی تا حدودی مثبت بود، اما شوک نفتی و ورود دلارهای نفتی، این موازنه را برهم زد و محمدرضاشاه بدون مشاوره با سازمان برنامه و بودجه، دست به بازنگری در برنامه پنجم توسعه زد که به افزایش تورم، مهاجرت روستاییان به شهرها، کمبود مسکن و افزایش واردات منجر شد. از جمله درحالی که تورم سال ۱۳۴۵ در حدود ۰٫۳ درصد بود، این میزان در سال ۱۳۵۶ به ۲۵٫۱ درصد (آمار بانک مرکزی در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶) رسید و به این ترتیب تمام دستاوردهای یک دهه برنامه‌ریزی اقتصادی برنامه سوم و چهارم اقتصادی را از بین برد و «شکاف طبقاتی دهک دهم نسبت به دهک اول که در سال ۱۳۵۱ در حد متعادل ۱۵ برابر بود در سال ۱۳۵۶ به ۳۸» (شاخص توزیع درآمد در ایران، ۱۳۴۶-۱۳۵۸: ۱۴۱) برابر افزایش یافت که از طریق همین شاخص نیز می‌توان وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ را تبیین کرد. همه این عوامل دست به دست هم داد تا بحران‌های متعددی در سال‌های پایانی عمر پهلوی دوم گریبان‌گیر این رژیم شود و به همین دلیل دولت ایران از پرداختن به پروژه دولت هژمون باز ماند.

### نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر تلاش شد با بررسی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به مثابه یک پدیده فرهنگی با رویکرد هژمونی مورد نظر گرامشی، تلاش‌های صورت گرفته توسط محمدرضاشاه در جهت ایجاد دولت سلطه و سپس هژمونی، حول محور جشن‌های ۲۵۰۰ ساله مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های پژوهش نشان داد که محمدرضاشاه در تشکیل دولت سلطه تا حدودی موفق عمل کرد و شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی و حتی شرایط اقتصادی داخلی در راستای این هدف به یاری او پرداختند، اما دخالت‌های بیش از اندازه او در امور بین‌المللی پیش از برقراری دولت هژمون، این طرح او را با شکست روبه‌رو کرد. هنگامی که محمدرضاشاه در سال ۱۳۵۰ جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برگزار کرد، به این جشن‌ها به عنوان محملی برای معرفی خود به عنوان بازیگر منطقه‌ای و تکمیل پروژه تأسیس دولت سلطه نگاه می‌کرد که می‌توانست همزمان به عنوان مبدایی برای شروع دولت هژمون نیز دیده شود. بر همین اساس، باید مهم‌ترین انگیزه شاه برای برگزاری این جشن‌ها در این سال را نه کسب مشروعیت و برجسته کردن ایران باستان به مثابه کنشی فرهنگی و ایدئولوژیک، بلکه برای مطرح کردن خود او به عنوان یک کنشگر جهانی خواند. البته تمام تلاش‌های او برای استقرار نظام هژمونیک، نه تنها به دلیل

اختلافات منطقه‌ای با عربستان و عراق امکان تحقق نیافت، بلکه نارضایتی داخلی امکان تحقق نظام سلطه را نیز به چالش کشید و تمام آن اصولی که براساس آنها نظام سلطه خود را مستقر کرده بود، در سال‌های بعد دچار دگرگونی شد و نتوانست مرحله استقرار دولت هژمون را تکمیل کند.

### منابع و مأخذ

- آمار بانک مرکزی (۱۳۴۵ و ۱۳۵۶).
- آنتونی، ایدن (۱۳۵۷)، *خاطرات آنتونی ایدن*، ترجمه کاوه دهقان، تهران: انتشارات فرزانه.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ‌عامه*، ترجمه ثریا پاک‌نظر، تهران: انتشارات گام نو.
- اسناد دربار شاهنشاهی (مورخه ۱۷ بهمن ۱۳۴۴)، شماره ۹۵۴۹.
- امیری، عباس (۱۳۵۵)، «خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل»، *مجموعه مقالات سمینار پژوهش‌های پیرامون خلیج فارس*، تهران: مرکز پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی.
- امینیان، بهادر (پاییز ۱۳۸۱)، «پی افکندن نظام نوین جهان»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره سوم، صص ۸۴۵-۸۶۲.
- اوچلی، انریکو و کریگ مورفی (زمستان ۱۳۷۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل با نگاهی به رابطه ایالات متحده با جهان سوم»، *ترجمه حمیرا مشیرزاده، مجله راهبرد*، شماره پنجم، صص ۱۷۹-۲۰۷.
- «ایران جاوید، قسمت‌هایی از نوشته‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر درباره تاریخ، شاهنشاهی، تمدن و فرهنگ ایران» (۱۳۵۰)، *نشریه کتابخانه پهلوی*.
- «برنامه جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران» (۱۳۵۰)، *مجله وحید*، شماره ۹۳، صص ۸۲۶-۸۳۶.
- «برنامه کامل جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران» (۱۳۴۰)، *نشریه دبیرخانه شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران*.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب؛ روابط بافرجام ایران و آمریکا*، ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، تهران: نشر فاخته.
- پورآرین، فؤاد و هادی دل‌آشوب (تابستان و پاییز ۱۳۹۴)، «انگیزه‌ها و اهداف برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی»، *مجله ژرفا پژوه*، دوره دوم، شماره پیاپی ۴ و ۵، صص ۷-۲۷.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا*، از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یکجانبه‌گرایی افول، تهران: مرکز پژوهش‌های علم و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- دانشجویان پیرو خط امام (۱۳۶۹)، *ایران دریند*، بخش اول، ج ۶، تهران: مرکز اسناد لانه جاسوسی

آمریکا.

- دهقان نیری، لقمان و حورا شجاعی (بهار ۱۳۸۶)، «بازنگری در جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در ایران»، مجله پژوهش‌نامه تاریخ، سال دوم، شماره ششم، صص ۴۹-۷۰.
- ذوقی، ایرج (۱۳۷۸)، مسائل سیاسی اقتصادی نفت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- روحانی، فؤاد (۱۳۹۲)، ناگفته‌هایی از سیاست نفتی ایران در دهه پس از ملی شدن و یادداشت‌های روزانه فؤاد روحانی، به کوشش غلامرضا تاج‌بخش و فرخ نجم‌آبادی، تهران: نشر نی.
- روزنامه اطلاعات (۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۸)، شماره ۲۸۸۹، ص ۶.
- روزنامه فرمان (مرداد ۱۳۵۰)، شماره ۵۳۱۵، ص ۱.
- روزنامه جشن‌های شاهنشاهی (۱۸ مهر ۱۳۵۷)، شماره ۶۳.
- زندیه، حسن و علی قنوتی (بهار ۱۳۹۳)، «بازتاب و پیامدهای خارجی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی»، فصلنامه گنجینه اسناد، سال بیستم و چهارم، شماره اول (پیاپی ۹۳)، صص ۲۲-۳۷.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰)، شکست شاهانه: ملاحظات درباره سقوط شاه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، تهران: نشر نور.
- سبزه‌ای، محمدتقی (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، «بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های هگل، مارکس و گرامشی درباره دولت و جامعه مدنی»، پژوهش علوم سیاسی، شماره چهارم، صص ۷۵-۱۰۳.
- شاخص توزیع درآمد در ایران (۱۳۴۶-۱۳۵۸).
- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۶)، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران: انتشارات ققنوس.
- «صورتجلسات کمیسیون نظام شاهنشاهی تا دویستمین جلسه، برنامه پیشنهادی کمیسیون نظام»، موجود در کتابخانه موزه نظامی ارتش جمهوری اسلامی).
- علم، اسدالله (۱۳۷۱)، گفتگوهای من با شاه؛ خاطرات محرمانه اسدالله علم، ترجمه گروه مترجمان، ج ۱ و ۵، تهران: طرح نو.
- ..... (۱۳۷۲)، یادداشت‌های علم؛ متن کامل دست‌نوشته‌های امیر اسدالله علم، ج ۱، تهران: انتشارات کتابسرا.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه بنای دولتی دست‌نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- گرامشی، انتونیو (۱۳۸۶)، شهریار جدید، ترجمه عطا نوریان، تهران: انتشارات اختران.
- گروهی از نویسندگان (۱۳۶۱)، اعترافات شاه، گروه ترجمه منوچهر مهرجو، تهران: انتشارات هفته.
- مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران (۱۳۴۷)، ج ۴، تهران: [بی‌نا].
- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، (۱۳۴۶)، سند شماره ۲۷۷۴۵-۳۲۲۷-۲ ب.
- .....، سند شماره ۴-۱۹-۱۲۱: ۱.
- ..... (۱۳۵۰)، سند شماره ۱۷۱ تا ۱۷۱-۲-۱۷۷.

۲۰۶ / پیوستگی اقتصادی - سیاسی رویدادهای فرهنگی در عصر پهلوی دوم / میکائیل وحیدی‌راد

- «مصاحبه شاه با نمایندگان رادیو و تلویزیون فرانسه، بهمن ۱۳۳۷» (۱۳۴۰)، نشریه دبیرخانه شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران تهران.

- ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- میلانی، عباس (۲۰۱۳)، *نگاهی به شاه*، تورنتو: پرشین سیرکل.

- مینا، پرویز [بی‌تا]، *تحول صنعت نفت ایران؛ نگاهی از درون*، [بی‌جا]: [بی‌نا].

- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۳)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)*، تهران: نشر رسا،

چ ۳.

- نجفی، سید محمدباقر (۱۳۵۵)، *شاهنشاهی و دینداری*، تهران: نشر رادیو و تلویزیون ملی.

- هویدا، فریدون (۱۳۶۵)، *سقوط شاه*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات، چ ۳.

- Bill, James (1989), *The Eagle and the Lion*, New Heaven and London: Yale University press.
- Blair, Alasdair (2015), *Britain and the World since 1945*, London: Routledge.
- Fain, Taylor (2008), *American Ascendance and British Retreat in the Persian Gulf Region*, New York: Palgrave Macmillan.
- Heath, Jim F. John F (1960), *Kennedy and the Business Community*, Chicago: University of Chicago press.
- Ian, Skeet (1991), *OPEC: Twenty-Five Years of Prices and Politics*, CUP Archive.
- Karanjia, R.K. (1977), *Mind of a Monarch: Biography of the Shah of Iran*, London: George Allen & Unwin Ltd.
- Letter From the Shah of Iran to President Johnson, Johnson Library, National Security File, Special Head of State Correspondence File, Iran, Presidential Correspondence, Tehran, 7 January 1964.
- Letter From Vice Presidential Aide George Carroll to Vice President Humphrey, Conversation with Kermit Roosevelt, Washington, 27 July 1966, Johnson Library, White House Central Files, EX FO-5, 6/30/66-8/31/66, No classification marking.
- Memorandum from the Vice Chairman of the Policy Planning Council (Morgan) to the President's Special Assistant for National Security Affairs (Bundy), Washington, 27 March 1961, Kennedy Library, National Security Files, Country Series, Iran, 3/21/61-3/31/61, Secret.
- National Archives, Nixon Presidential Materials, NSC Files, Box 1268, Saunders Files, Middle East Negotiations, Iran 6/1/71-12/31/71. Secret; Exdis. Repeated to the White House, Tehran, Jidda, and Pretoria. The President was briefed on Agnew's meeting with the Shah in the Monday Briefing of October 16.
- New York Times, 12 January 1968.
- Rupert, Mark (2009), *Antonio Gramsci*, in *Jenny Edkins and Nick Voughan Williams (Ed), Critical Theories and International Relations*, London and New York: Routledge.
- The Department of State Bulletin, Vol XLV, No 1136, 3 May 1961.
- Tucker, Spencer C. (2012), *Almanac of American Military History*, Vol 1, Publisher ABCCLIO.
- Wallerstein Immanuel (1974), *The Modern World-System*, New York: Academic Press.

**List of sources with English handwriting**

- 'Alam, Asadullāh (1992). **Guftugūhāyi Man bā Shāh Khāfirāti Maḥramānihi**  
**Asadullāhi 'alam**, Jildi Awwal, Tarjumihi Gurūhi Mutarjimāni Tihrān: Intishārāti Tarḥi Nu.
- 'Alam, Asadullāh (1993), Yāddāshthāyi 'alam, Matni Kāmili Dastniwishtihāyi Amīr  
Asadullāh 'alam, Jildi Awwal, Tihrān: Intishārāti Kitābsarā.
- Amīrī, 'abbās (1976). **Khalīji Fārs wa Uqyānūsi Hind dar Siyāsati Biyn al-Milal**,  
Majmū'ih Maqālāti Simināri Pazhūhishhāyi Pirāmūni Khalīji Fārs, Tihrān: Markazi  
Pazhūhishhāyi Siyāsī wa Iqtisādīyi Biyn al-Milalī.
- Āntunī, Iyḍin (1978). **Khāfirāti Āntunī Iyḍin**, Tarjumihi Kāwih Dihqān, Tihrān: Intishārāti  
Farzānih.
- **Barnāmihi Jashnhāyi Du Hizār wa Pānšadumīn Sāli Bunyāngudhārīyi Shāhanshāhiyi**  
**Īrān**, (1961). Tihrān: Nashriyih Dabīrkhānihi Shurāyi Markazīyi Jashnhāyi Shāhanshāhiyi  
Īrān.
- Bīl. Jiymz. (1992). **Shīr wa 'uqāb, Rawābiṭi Bad Farjāmi Rawābiṭi Īrān wa Āmrīkā**,  
Tarjumihi Furūzandih Birilīyān (Jahānshāhī), Tihrān: Nashri Fākhtih.
- Dānishjūyāni Piyruwi Khaṭi Imām, (1990). **Īrāni Darband**, Bakhshi Awwal, J6, Markazi  
Asnādi Lānihi Jāsūsiyī Āmrīkā.
- Dhūwqī, Īraj (1999). **Masā'ili Siyāsī Iqtisādīyi Naft**, Tihrān: Shirkati Intishārāti 'ilmī wa  
Farhangī.
- Dihqān Nayyirī, Luqmān (2007). **Bāznigari dar Jashnhāyi Du Hizār wa Pānšad Sālihiyi**  
**Shāhanshāhi dar Īrān**, Pazhūhishhāyi Tārīkhī, Sāli Duwwum, Shumārīhi Shishum.
- Fu'ād Ruwḥānī (2013). **Nāguftihhāyi az Siyāsati Naftīyi Īrān dar Dahīyi Pas az Milli**  
**Shudan wa Yāddāshthāyi Rūzānihi Fu'ād Ruwḥānī**, bih Kūshishi Ghulāmriḍā Tājbakhsh  
wa Farrukh Najmābādī, Tihrān: Nashri Niy.
- Gāzyruskī, Mārk (1992). Siyāsati Khārijīyi Āmrīkā wa Shāh Banāyi Dulatīyi  
Dastnīshāndih dar Īrān, Tarjumihi Firiydūn Fāṭimī, Tihrān: Nashri Markaz.
- Girāmsī, Āntunīyu (2007). **Shāhrīyāri Jadīd**, Tarjumihi 'atā Nūrīyān, Tihrān: Intishārāti  
Akhtarān.
- Huwīyā, Firiydūn (1986). **Suqūṭi Shāh**. Tarjumihi Ḥusiyn Abū Turābiyān, Chāpi  
Siwwum, Tihrān, Ittilā'āt.
- Īrāni Jāwīd, Qismathāyī az Niwishtihā wa Bayānāti A'lāḥaḍrat Humāyūn Shāhanshāh  
Āryāmīhr darbārihi Tārīkh, Shāhanshāhī, Tamaddun wa Farhangī Īrān, (1961) Nashriyihī  
Kitābkhānihi Pahlawī.
- Istrīnāti, Dumīnik (2001). **Muqaddamiyī bar Nazarīyihāyi Farhangī 'āmīh**, Tarjumihi  
Thurayyā Pāknazar, Tihrān: Intishārāti Gāmi Nuw.
- Majmū'ihī Ta'līfāt, **Nuṭqhā, Payāmhā, Muṣāḥibihā wa Bayānāti A'lāḥaḍrat**  
**Humāyūn Muḥammad Riḍā Shāhi Pahlawī Āryāmīhr Shāhanshāhi Īrān** (1968). Jildi  
Chahārum, Tihrān: Bījā.
- Malik Muḥammadī, Ḥāmīd Riḍā (2002). **Az Tuwsi'ihī Larzān tā Suqūṭi Shitābān**,  
Tihrān: Markazi Asnādi Inqilābi Islāmī.
- Markazi Asnādi Mu'assisihī Muṭālī'āti Tārīkhī Mu'āshiri Īrān, 107 tā 109.
- Markazi Asnādi Mu'assisihī Muṭālī'āti Tārīkhī Mu'āshiri Īrān, 171 tā 177 – 171-2-1, Sāli  
1971.
- Markazi Asnādi Mu'assisihī Muṭālī'āti Tārīkhī Mu'āshiri Īrān, 26, Sāli 1960.
- Markazi Asnādi Mu'assisihī Muṭālī'āti Tārīkhī Mu'āshiri Īrān, 2-3227-27745 B, Sāli 1967.
- Mīlānī, 'abbās (2013). Nigāhī bih Shāh, Turintu: Pirshīyan Sirkil.
- Mīnā, Parwīz (Bītā). **Tahawwuli Ṣan'ati Nafti Īrān**, Nigāhī az Darūn, Bījā.

- Mīnīyān, Bahādur (2002). **Pīy Afkandani Nizāmi Nuwīni Jahān**, Faṣlnāmihi Sīyāsati Khārijī Sāli 16, Pāyīzi 2002), Ṣafihāt 845-862.
- Najafī, Siyyid Muḥammad Bāqir (1976). **Shāhanshāhī wa Dīndārī**, Tihrān: Nashri Rādīyu wa Tiliwīziyuni Millī.
- **Nashriyihī Dabīrkhāihī Shurāyi Markazīyi Jashnhāyi Shāhanshāhīyī Irān** (1961). Muṣāhibihī Shāh bā Nimāyandigāni Rādīyu wa Tiliwīziyuni Farānsih, Tihrān, Bahman 1959, Tihrān.
- Nijātī, Ghulām Riḍā (1994). **Tārīkhi Sīyāsīyi Bīst wa Panj Sālihi Irān** (Az Kūditā tā Inqilāb), Chāpi Siwwum, Tihrān: Nashri Rasā.
- Niwīsandigān (1982). **I' tirāfāti Shāh**, Gurūhi Tarjumihī Manūchīhr Mihrjū, Intishārāti Haftih.
- Pūrahmadī, Ḥusiyn (2007). **Iqtisādī Sīyāsīyi Biyn al-Milal wa Taghyirāti Qudrati Āmrīkā, az Chand Jānibihgirāyīyi Hizhmunik tā Yikjānibihgirāyīyi Uful**, Tihrān: Markazi Pazhūhishhāyi 'ilm wa Muṭālī'āti Istirātizhīki Khāwarmiyānih.
- Pūrāryan, Fu'ād (2016); Hādī Dil Āshūb, **Angīzihhā wa Ahdāfi Barguzārīyi Jashnhāyi Du Hizār wa Pānṣad Sālih**, Majallihī Tārīkhnāmihi Inqilāb, Durīhi 2, Bahār wa Tābistān.
- Sabzihiyī, Muḥammad Taqī (2007). **Barrasīyi Muqāyisihīyī Dīdgāhhāyi Higil, Mārks wa Girāmsihī darbārihiyī Duwlat wa Jāmi'ihīyī Madanī**, Pazhūhishi 'ulūmi Sīyāsī, Shumārīhiyī Chahārum, Bahār wa Tābistāni 2007, ṣṣ 75-103.
- Ṣālihiyī Amīrī, Siyyid Riḍā (2007). **Mafāhīm wa Nazārīyihhāyi Farhangī**, Tihrān: Intishārāti Quqnūs.
- Ṣūrat Jalasāti Kumīsiyūni Nizāmi Shāhanshāhī tā Diwīstumīn Jalasih, Barnāmihiyī Pīshnahādīyi Kumīsiyūni Nizām, (Mujūd dar Kitābkhānihiyī Mūzihiyī Nizāmīyi Artishi Jumhūrīyi Islāmī).
- Ūjilī, Inrīqu. Murfī, Grīg (1994). **Kārburdi Dīdgāhi Girāmsihī dar Rawābiṭi Biyn al-Milal bā Niḡāhi bih Rābiṭihīyī Iyālāti Muttahidih bā Jahāni Siwwum**, Tarjumihīyī Ḥumīyārā Mushīrzādih, Majallih: Rāhburd, Zimishtān 1994 – Shumārīhiyī 5.
- Zandīyih, Ḥasan; Qanawātī, 'alī (2014). **Bāztāb wa Payāmadhāyi Khārijīyī Jashnhāyi 2500 Sālihi Shāhanshāhī**, Faṣlnāmihiyī Ganjīnihiyī Asnād; Sāli Bīstum wa Chahārum, Daftari Awwal.

#### Sources In English

- Bill, James (1989). *The Eagle and the Lion*. New heaven and London: Yale University press.
- Blair, Alasdair (2015). *Britain and the World since 1945*, London: Routledge.
- Fain, Taylor (2008). *American Ascendance and British Retreat in the Persian Gulf Region*, New York: Palgrave Macmillan.
- Heath, Jim F. John F (1960). *Kennedy and the Business Community*, Chicago: University of Chicago press.
- Ian, Skeet (1991). *OPEC: Twenty-Five Years of Prices and Politics*, CUP Archive.
- Karanjia, R.K. (1977). *Mind of a Monarch: Biography of the Shāh of Iran* London: George Allen & Unwin Ltd.
- Letter From the Shāh of Iran to President Johnson, Johnson Library, National Security File, Special Head of State Correspondence File, Iran—Presidential Correspondence. Tihrān, January 7, 1964.
- Letter From Vice Presidential Aide George Carroll to Vice President Humphrey, Conversation with Kermit Roosevelt, Washington, July 27, 1966. Johnson Library, White House Central Files, EX FO-5, 6/30/66-8/31/66, No classification marking.
- Memorandum from the Vice Chairman of the Policy Planning Council (Morgan) to the President's Special Assistant for National Security Affairs (Bundy). Washington, March 27,



تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۲۰۹

1961. Kennedy Library, National Security Files, Country Series, Iran, 3/21/61–3/31/61, Secret.
- National Archives, Nixon Presidential Materials, NSC Files, Box 1268, Saunders Files, Middle East Negotiations, Iran 6/1/71–12/31/71. Secret; Exdis. Repeated to the White House, Tīhrān, Jidda, and Pretoria. The President was briefed on Agnew's meeting with the Shāh in the Monday Briefing of October 16
  - New York Times, 12 January 1968
  - Rupert, Mark (2009). Antonio Gramsci. in Jenny Edkins and Nick Voughan Williams (Ed). Critical Theories and International Relations, London and New York, Rutledge.
  - The Department of state Bulletin, Vol, XLV, No 1136, 3 May 1961
  - Tucker, Spencer C. (2012). Almanac of American Military History, Volume 1, Publisher ABC-CLIO, 2012.
  - Wallerstein Immanuel (1974). The Modern World-System, New York, Academic Press. 1974.

**Economic-Political Cohesion of Cultural Events in the Second Pahlavi Era  
(Case Study of 2500 Year Celebration of Persian Empire)<sup>1</sup>**

Michael Vahidirad<sup>2</sup>

Received: 2018.11.29

Accepted: 2019.06.17

**Abstract**

2500 year celebration of the Persian Empire has been studied from different perspectives. The relations of these celebrations, especially, with highlighting the ancient history of Iran, that is Iranian magnificence's era, and Mohammadreza shah's efforts to legitimize his government are the main Ideas of most studies. Inviting many of the most powerful Leaders of the world to attend in this celebrations shows the exact planning of Pahlavi Regime to promote itself. This Study seeks to examine this celebrations from the International relationship viewpoint. The main question of this article is why Mohammad Reza Shah, despite financial problems, held these celebrations in 1971. With historical method and the concept of Gramsci's "hegemony" in the field of culture and international relations, answer will be given. Findings of the research indicate that Mohammad Reza Shaha, by holding 2500 year celebrations and introducing himself as an international actor in the 1350s, has taken steps to establish a hegemonic state in the Middle East, and by using tools he has succeeded in establishing a state of domination in the region, but in creating the hegemony was unsuccessful, and the 1979 Revolution ended this plan.

**Keyword:** 2500 Year Celebrations, Culture, Gramsci, Hegemony, Domination,

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.22689.1815

2. Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University,  
Email: [mvahidirad@sbu.ac.ir](mailto:mvahidirad@sbu.ac.ir)

## Content

<b>Citation of Reporting and Principle of Responsibility with Emphasis on Religious Historical Texts</b>	27
<i>Mohammad Hasan Ahmadi</i>	
<b>The gender aspect of the discourse of the Reza Shah government and the emphasis on the value of women's role</b>	52
<i>Marziyeh Hosseini, Simin Fasihi</i>	
<b>The Role of Housing Policies in the Dissatisfaction of Workers of Anglo Iranian Oil Company in Khuzestan Oilfields</b>	74
<i>Kaveh Rostampour</i>	
<b>The Impact of Pahlavi's Despotic Semi-Modern State Structure on the Rise of the Environmental Crisis in Iran</b>	99
<i>Mahdī Raf'atī Panāh Mehrābādī</i>	
<b>The Administrative Organization of Crown Jewels during the Safavid Period</b>	129
<i>Seyed Masoud Seyed Bonakdar</i>	
<b>Investigating Factors and Process of Revival of Carpet Industry in Qajar Period</b>	155
<i>Pooran Tahouni, Mostafa Molaei</i>	
<b>The Influence of Political Instability on the Social Corruptions of Iranian Judges in 14th Century, Based on Poetry</b>	185
<i>Mohsen Lotfabadi, Allahyar Khal'atbari, Ataollah Hassani</i>	
<b>Economic-Political Cohesion of Cultural Events in the Second Pahlavi Era (Case Study of 2500 Year Celebration of Persian Empire)</b>	210
<i>Michael Vahidirad</i>	

**Article 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Article 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Article 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Article 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

## **Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Article 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Article 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Article 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Article 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Article 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Article 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

**Confidentiality of Information**

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Copyright**

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

**Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares( [samimnoor.ir](http://samimnoor.ir)) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of  
**History of Islam and Iran**  
*Vol. 29, No. 43 /133, 2019*

---

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **I. Hasanzadeh, Ph. D.**

---

**THE EDITORIAL BOARD**

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.  
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.  
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.  
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.  
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.  
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.  
M.R. Barani, Assistant Professor, Alzahra University.  
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.  
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M. Sarvar Molaei, Professor of History, Alzahra University.  
J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.  
SH. Yousefifar, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



**University of Alzahra Publications**

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-885X  
E-ISSN: 2538-3493

---